الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب بذکر حالات و کرامات بزرگان دین الموسوم به



سیر العارفین

مصنفه قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا جمالی صاحب رحمة الله علیه

در مطبع رضوی دهلی باهتمام سید میر حسن طبع شد

خاکپای درویشان ارباب معرفت است و دریوزه خواهان اصحاب نعمت که چون احقر الانام جمعی در ایام از
زیارت حرمین الشریفین بیت الله و روضه رسول الثقلین و جمیع انبیا علیهم السلام و زمین مغرب
و یمن و بیت المقدس و روم و شام و سیر بالخیر عراق عرب و عجم و آذربایجان و گیلان و مازندران
و خراسان بتوفیق الله تعالی مراجعت نمود بحضرت دار الخلافه هند یعنی شهر پر نور و سرور دهلی
مهدها الله بنیانها و کثر سکانها که جای معروف و ماوای مالوف این درویش است رسیده و روی
غربت آلوده گرد غربت بخاکپای فرحت فزای حضرت سلطان المحققین و برهان العارفین شیخ
سماء الملة والدین پیر دستگیر خود قدس سره مالیده و شکرانه نعمت جاودانه حضرت صمدیت بجمعیت
حضرت ایشان بجمعیت خاطر پریشان بجا آورده لیلا و نهارا آناء و جهارا بملازمت و خدمت مخصوص
بود و انوار سعادت از آثار افادت پیوسته بسر میبرد شعر ز تاثیر قبول صحبت پیر * بمقبولی میرد
بر آسمان گیرد گهی هم کسوتان را گشته رهبر * گهی هم صحبتان را روح پرور * با بعضی از احبا
سیر و اصحاب بصیرة اهل سلوک قلوب مقامات پر برکات انبیا و اولیا که این احقر الانام در زمین
قدس و شام وغیره دریافته بود باز مره اتحاد و اهل اعتقاد که سالکان راه دین اند و طالبان طریق یقین
مذکور میساخت و فواد مراد آن زمره اتحاد و اعتقاد را سرور حضور بارزانی میداشت و تخم محبت و مودت
ایشان در زمین استعداد و اعتقاد حاضران میکاشت بیشتری اهل صدق و صفا که بهره ور فایجا
طلب پای ادب درست و راست میداشتند بالحاح تمام بالتماس ابرام نمودند چه باشد که احوال خوش
مسافرت و دریافت سعادت زیارت بابرکت انبیا علیهم السلام و اولیاء اکرام که بدان تشریف
مشرف گشته اید مرقوم دارید عارفان اهل ولایت عالی درجات که در صدد حیات دریافته اید
برکت صحبت ایشان مستفیض گشته در قلم آرید تا خوانندگان و مستمعان صادق نعمت ابدی و دولت
سرمدی بحصول پیوندد حاضر و غائب النصیب وافر برسد گفتم ای دوستان دینی و محبان یقینی التماس
عزیزان در معرض قبول است اما المعنی که میگویند و میجویند در دفتر نگنجد و به تحریر آوردن فرصتی
باید که این سرگذشته شامل حال آن آید معذور دارید فاما بارها در خاطر میگذرد که صورت حال و

سیرت اعمال و افعال و اقوال عارفان اهل کمال که در دیار هندوستان بعضی اسعد سواد ها بنور کرامات
آسوده اند **بیت** کز قدوم شان مثال بوستان * جنت الماوی شده هندوستان * در قلم رم
و از کرامات و مقامات و درجات آن بزرگان دین و رهبران طریق تحریر نمایم زیرا که بیشترے احوال
و اعمال اسلوب و منوال این بزرگان اهل کمال بعضے مجاوران جهل و معتقدان نااهل و صفوف
افواه مردمان ناوقوف سخنان مختلف غیر واقع انداخته اند و مستمعان مبهوت و ناثبوت که بدان کلمات
اعتقاد و اعتماد بنمایند باز دارم و آنچه از احباب مردم اخیار متین و از کتاب مستطاب المشائخ دین از
روی یقین مرا معلوم و مفهوم شده است در تحریر آرم **یاران** اهل التماس که این انفاس ازین احقر الناس
برشنیدند لطبوع و رغبت قبول نمودند و مترصد آن شدند که این معنی مبانی محض توفیق سبحانیست
زودتری تحریر بیاض آید تا سرمه سواد خطوطش نور دیده اولی الابصار فزاید بنابرین معنی هرچه معلوم
دانسته و مرقوم یافته بودم مسوده نمودم و این مجموعه معرفت را که اکثر احوال و اعمال صورت و سیرت
عارفان صاحب کمال است **سیر العارفین** نام نهادم تا از برکت ملاحظه مذاکره الیشان خوانندگان
حاضر و غائب را نعمتے عظیم و دولتے مستقیم روی دهد و آمین کتاب را از برکات این نکات حق تبارک و
تعالی در حیات و ممات نجات بخشد آمین الحمد لله که این قوم سرور انجام بعد مرور ایام در عهد دولت
شهریار اعظم السلاطین و قهرمان الماء والطین فرازنده رایات دین و دولت طرازنده آیات ملک و
ملت زبده ملوک العرب و العجم فی الآفاق علی الاطلاق طوبی خلد سلطان فرازی سلطان صورت و معنی
حضرت محمد همایون بادشاه غازی خلد سلطنته و ابد مملکته سلمه الله تعالی علی رؤس المسلمین الی یوم الدین
میسر گشت **مثنوی** این نور عوالم عجائب * بیناکن حاضر است و غائب * اخبار وجود اهل الست
آثار شهود لا نیز الست * در خانه دل چراغ نور است * نا قابل ازین چراغ دور است * آنها که هنوز
سر بجیب اند * پنهان بسرادقات غیب اند * آن لحظه که در ظهور آیند * از ظلمت خود بنور آیند
چون دور وجود زمان الیشان * این نور فقد ضمان الیشان * **فصل اول** در ذکر حضرت
سلطان المشائخ **خواجه معین الدین حسن سنجزی قدس سره** **مثنوی** آن شهنشاه

جهان معرفت ذات اطهر بیرون از ادراک صفت چسبه و ملک آفتاب تخت و تاج از خود و از غیر خود بی احتیاج
غرق بحر عشق از صدق و صفا از خودی بیگانه با حق آشنا کرده مرغ همتش زاوج کمال بیضا افلاک را
در زیر بال اختر برج سپهر لم یزالی گوهر درج کمال بی بدل آن معین الدین ملت بی نظیر فارغ از دنیا بملک
دین امیر و رشنای او جمالی چه حد فیض او باید که فرماید بدو آن گوهر معدن تحقیق و آن لولوی بحر
تصدیق آن نیر انوار معرفت و آن عرعر گلزار شیخت آن سرور سر بسر سرمد خواجه معین الملة والدین
محمد محبوب الله قدس الله سره در مشایخ کبار جهان مشهور و معروف بود در زمره ارباب لصفات الله
موصوف و تمام اقطاب و اغواث هندوستان حلقه بگوش آن بزرگوار اند تولد او در سجستان است و نشو
نما در دیار خراسان پدر بزرگوار خواجه غیاث الدین حسن در غایت صلاح آراسته بود و بتهذیب التقوی پیراسته
چون وفات یافت و از تنگنای سفلی بفضای علوی بشتافت حضرت آفتاب برج مشیخت را در پانزده
سالگی گذاشت املاک باغ و آسیایی آبی بود و بدان تفقد حال خود می نمود در آن مقام مجذوبی که او را
ابراهیم قندزی گفتندی ناگاه بباغ الیشان گذرش افتاد حضرت خواجه بزرگ بدرختان آب میداد دید
که درویش ابراهیم قندزی مجذوبی می آید بدوید و دستش بوسید و در زیر درختان بنشاند و خوشه انگور در پیش او بنهاد
خود بزانوی ادب بتوجه او نشست درویش ابراهیم قندزی قدری کنجاره از بغل کشید و بدندان
خود بخائید و از دهن خود کشید و بدست خود در دهن خواجه انداخت بمجرد خوردن کنجاره نوری در باطن
او لامع گشت چنانچه بکلی دل او از املاک و خانه سرد گشت بعد دو سه روز اسباب و املاک بفروخت و
نصیب درویشان کرد و مسافر گشته مدتی در سمرقند و بخارا ماند و حفظ قرآن نمود و علم ظاهری بخواند
از آنجا نیز بجانب عراق عرب عزیمت نمود چون بقصبه هرون که از نواح محله نیشاپور است رسید حضرت
شیخ الشیوخ غوث العالم عثمان هرونی قدس سره را دریافت مقدار دو نیم سال بخدمت ایشان می بود و
جهد در ریاضت و مجاهده نمود و چون سر انجام کار او با تمام انجامید از حضرت غوث العالم عثمان قدس سره خرقه
خلافت یافت و رخصت گرفت خواست که ببغداد رود در قصبه سنجار آمد و آن زمان شیخ نجم الدین کبری در
آنجا بود او را دریافت مقدار دو نیم ماه بصحبت او ماند و از آنجا در قصبه جیل آمد و حضرت شیخ المشایخ

غوث الصمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الاعظم محی الدین عبد القادر جیلی قدس سره
را دریافت حضرت ایشان بدان زمان در قصبه جیل بودند و این جیل جائیست پر فیض بنهایت کمال
و هوایش در غایت اعتدال و رخت کوه جودی واقع شده است که کشتی نوح علیه السلام آنجا قرار
گرفته بود چنانچه در قران مجید مذکور است و استوت علی الجودی این درویش نیز در آن
قصبه قاصداً از بغداد رسیده است از آنجا معلوم نموده که حضرت سلطان الاولیا محبوب سبحانی غوث
الاعظم شیخ محی الدین عبد القادر جیلی زمین آن قصبه را خریده و وقف اولاد گردانیده اند چنانچه اولاد
پاکنهاد و صاحب سجاده بر سجاده ایشان در آن قصبه میباشند و مقبره مطهر حضرت شیخ مشار الیه در
بغداد است و قصبه جیل از بغداد بهفت روزه راه است در آنجا حضرت معین الدین قدس سره مر حضرت
سلطان المشایخ محبوب سبحانی شیخ محی الدین عبد القادر قدس سره العزیز را دریافتند پنجاه و هفت
روز در صحبت ایشان می بودند و انواع فیض و جمعیت باطن از صحبت ایشان می ربودند چنانچه آلان هم
حجره متبرکه حضرت خواجه معین الدین قدس سره در آن مقام فرخنده فرجام هست آن را احترام
میکنند این درویش نیز بدان بقعه متبرکه مشرف گشت و دوگانه گذارده است بعد دریافت صحبت
ایشان حضرت خواجه معین الدین قدس سره در بغداد آمدند حضرت شیخ المشایخ شیخ ضیاء الدین
قدس سره پیر حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره را دریافتند مدتی در صحبت ایشان
محظوظ گشتند و در آن زمان شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره در ابتداء سلوک در بغداد
بودند از شیخ حسام الدین چلپی که خلیفه بزرگ حضرت مولانا جلال الملة والدین قدس سره صاحب
مثنوی است منقولست که شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه خرقه خلافت از حضرت شیخ المشایخ خواجه
معین الدین قدس الله روحه دارد و حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر قدس سره نیز در مبادی حال
بصحبت آن صاحب کمال رسیده است و هم نقلست از شیخ حسام الدین چلپی رحمة الله علیه که حضرت
شیخ المشایخ معین الدین از بغداد بهمدان آمدند شیخ یوسف همدانی را دریافتند از آنجا بجانب تبریز متوجه
گشتند حضرت شیخ المشایخ ابوسعید تبریزی که پیر حضرت شیخ جلال الدین تبریزی بود رحمة الله علیه او را

دریافتند داد شیخی بزرگ عالی همت مجرد و متوکل بوده است چنانچه از حضرت سلطان الاولیا شیخ
نظام الدین محمد بداونی منقولست که حضرت ابو سعید تبریزی قدس سره را بهفتاد مرید کامل چون
شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه بوده و نیز نقل از حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین
قدس سره که روایت از پیر خود حضرت قطب الملة والدین بختیار اوشی میکنند یعنی حضرت ملک المشایخ
والاولیا خواجه معین الدین سنجری قدس سره را عجب ریاضتے و مجاهده بوده که بعد از هفت روز
بکرانه گردهای که مقدار پنج مثقال بیش نبودی آن را بآب تر ساخته افطار فرمودی و نیز نقلست
از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین محمد بداونی قدس سره که پوشش حضرت ایشان دوتایی
بخیه زده بودی لیکن بند اگر جاے پاره شدی لتهاے پاک از هر نوع که بیافتی بدان پیوند کردی از
اوش چون باسپاهان رسید حضرت شیخ محمود اسپهانی را که از مشایخ کبار بود دریافت دران زمان
حضرت خواجه قطب الدین احمد بن موسی اوشی در اوش که قصبه ایست از ماوراء النهر بودند میخواستند
که مرید شیخ محمود شوند چون حضرت خواجه معین الدین قدس سره را دیدند همان دوتایی که مے پوشیدند
بحضرت ایشان ارزانی داشتند چنانچه حضرت ایشان یعنی خواجه معین الدین همان دوتایی را در وقت رحلت
بحضرت شیخ فرید الحق اجودهنی قدس سره وصیت کردند بحضرت شیخ محمد که بقاضی حمید الدین
ناگوری مشهور راست بدو سپردند که این بالفرید الدین مسعود رسانند در آن زمان حضرت شیخ فرید الدین
قدس سره در خطه هانسی بودند چنانچه حضرت نظام الدین قدس سره در فوائد الفواد آورده اند که
من آن دوتایی مرقع را دیدم شاید آخر الامر بمهد ایشان رسیده باشد والله عالم بالصواب استماع افتاده
است و رانچه حضرت خواجه معین الدین قدس سره از حضرت شیخ عثمان هرونی قدس سره خرقه یافت
پنجاه دو ساله بود شغل عظیم داشت و پیر بے قید بودی زیراچه تنها مسافرت کردی و هر جا که رسیدی
شب در گورستان بودے و هر روز دو ختم کلام الله لازمه کردی هر جا که اندکے شهرت یافتے یا کسی
حوال آن مطلع شدی از انجا چنان مسافر شدی که هیچکس واقف نگشتے چنانچه حضرت عثمان هرونی قدس
و بارها بر زبان مبارک راندی که معین الدین محبوب الله است و مارا از مریدی او تفاخر میباشد

حضرت شیخ عثمان قدس سره را بالیشان محبتے عظیم بود در آنچه حضرت خواجه معین الدین قدس سره از ایشان
رخصت گرفته طرف بغداد متوجه گشت **در آمدن شیخ عثمان بچه مغ را گرفته در آتش** بعد
چند که حضرت شیخ المشایخ حضرت شیخ عثمان قدس سره از فرط محبتی که داشتند در طلب او از مقام خود انتقال
نمودند بعد منزلی چند در مقامی رسیدند که دران بین مغان ساکن بودند و آتشکده ساخته و افروخته بودند
بالای او کنند خشتی بر آورده هر روز موازنه بیست عرابه هیزم معهود بود که در وی می انداختند چون
حضرت شیخ آنجا رسیده دور تر از قصبه در زیر درختی نزول فرمودند حضرت شیخ خادمی داشت فخر الدین
نام او را فرستاده که پاره آرد و آتش بیارد تا نان افطار مهیا سازد خادم مذکور بدان موضع رسید
پاره آرد خرید و از جهت آتش بدان آتشکده آمد خواست که آتش گیرد که آنجا مغان بسیار بودند۔
نگذاشتند که گرد آتش بگردد خادم بازگشت صورت حال را باز نمود حضرت شیخ نزدیک درختے که نزول فرمودند
بودند آنجا چشمه آبے بود وضو ساخته دوگانه ادا نمودند و بجانب آتشکده متوجه شدند چون نزدیک
آتشکده رسیدند دیدند که مغی پیر بر تخت چوبین انداخته متوجه آتشکده نشسته است طفلے موازنه هفت
ساله در کنارش و آن مغ را مختیا نام بود چون حضرت شیخ بدانجا رسیدند از مغ پرسید که این آتش برای چه میپرستید
و پرستیدن آن چه فایده دارد چرا خدا را نمی پرستید که آتش مخلوق اوست مغ جواب داد که در دین ما آتش
وجودیست عظیم چرا نپرستیم حضرت فرمودند چندین عمر آتش را که پرستیده اید معلوم میگردد بصدق آن پرستیدن جانی که دستی یا پای در وی اندازی که او
نسوزد مغ جواب داد که کار و خاصیت او سوختن است کرا یارای آن باشد که نزدیک او رود چون
حضرت شیخ قدس سره جواب مغ شنیدند طفلیکه در کنارش بود بخود کشیدند و بسوی آتش دویدند چنانچه فریاد
و فغان از مغان بر آمد بسم الله الرحمن الرحیم گفت و آیه قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم خواندند و
نیز در آتشکده قدم اند و مقدار چهار ساعت نجومی در وی ماندند چنانچه هیچ اثرے از حدت او نمودار
نگشت و غلبه فریاد و فغان مے شنیدند و از آنجا نمی جنبید چند هزار مغ در گرد آتشکده بر آمده بودند و
غوغا مینمودند بعد زمانے بعید از ان آتشکده شدید بیرون آمدند چنانچه خرقه شیخ را و جامه که آن طفل
داشت هیچ دودی هم نرسیده بود مغان از طفل پرسیدند که در آنجا چه حال بود جواب داد که در آنجا جز گل

گلدا هیچ نفع نمود و من در قدم حضرت شیخ قدس سره تفرج میکردم مغان چون این خبر از طفل شنیدند
و این معاینه از حضرت شیخ قدس سره دیدند یکبارگی سر در قدم حضرت شیخ نهادند و در خاک پایش افتادند
و هم تشرف بایمان مشرف شدند حضرت شیخ قدس سره مدتی دران مقام اقامت فرمود و آن مجوسیرا که
پیر ایشان بود تربیت فرمود شیخ عبدالله نام کرد چنانچه شیخ عبدالله از اولیا گشت و آن طفل که در آتشکده برابر برده بود
ابراهیم نام نهاد او نیز کلی از اهل ولایت گشت چنانچه آن آتشکده را برانداختند و عمارتی خوب ساختند
مقبره شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم در آنجا است بسبب گورستان متبرک و عظیم الشان است چنانچه این حقیر بآنجا
رسیده است مقدار دو هفته آنجا بوده بسی فیض از ایشان بوده و از ان مردم تحقیق نموده که حضرت
شیخمان قدس سره دران بقعه دو نیم سال خوشحال ساکن بوده اند چنانچه حجره و خانقاه ایشان در آنجا
موجود است حضرت شیخ معین الدین قدس سره از تبریز در طرف مهنه و خرقان آمدند و حضرت شیخ
ابوالحسن خرقانی همسان سال رحلت فرمودند و حضرت شیخ ابوالخیر در مهنه بودند او را دریافت چنین
گویند که حضرت شیخ مذکور هم از مهنه دو سال دران نواحی ماندند و از ان جا در استراباد آمده بصحبت حضرت
شیخ ناصر الدین استرآبادی مشرف شدند و او شیخ عظیم القدر و کامل الذات بود صد و هفت سال عمر داشت
حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی و حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر صحبت شیخ ناصر الدین قدس سره دریافته بودند
و مجالست و مؤانست شیخ مذکور تفاخر مینمودند و حضرت شیخ ناصر الدین استرابادی را بدو واسطه
پیوند بحضرت سلطان العارفین شیخ طیفور بایزید بسطامی قدس سره بود چنانچه این جامع نیز زیارة
آن مشایخ رضوان الله علیهم دریافت شیخ [illegible] بعد از صحبت حضرت ناصر الحق والدین قدس سره حضرت شیخ
معین الدین قدس سره از استراباد بطرف هری متوجه شدند مدتی دران نواحی بود حضرت ایشان را
[illegible]ت بود در یکجا وضع کم قرار می نمود روزانه در سیر بودی و اکثر در بقعه حضرت شیخ عبدالله انصاری
[illegible]لانه می آسودی غیر از یک دو درویش در خدمت ایشان ملازم نبودی اغلب نماز فجر بوضوی عشا
[illegible]علیه ادا کردی و متصل در تحیر بودی و از انجا چون شهرت بسیار شد و خلق خدا یکبارگی متوجه او گشت
[illegible]ر گر دار آنجا حاکمی بود محمد یادگار نام او مردی درشت مزاج کثیف طبع و فاسق و در رقص مشغول بود

بود سبّ اصحاب حضرت رسول کردے و هر کرا ابابکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ نام یافتی ایذاے بلیغ رسانیدی و در
صدد تلف او شدی او را در حواله شهر باغی بود در آنجا حوضی مروّج و عمارتے مکلّف ساخته بود چون در
آنجا آمدی بشراب و انواع فسق مشغول شدی و حضرت شیخ معین الدین قدس سرهٗ چون بسبزوار آمد در
اول روز اندکان باغ درآمد و هم بدان حوض که دران باغ بود غسل نمود و دوگانه ادا نموده بتلاوت قرآن
شریف مشغول گشت قضارا همدران روز یادگار محمد متوجه آن باغ گشت درویشے که برابر حضرت شیخ
معین الدین قدس سره بود بحضرت شیخ مذکور عرض نمود که فراشان امیر در باغ رسیدند و از عقب میر رسید
مصلحت است که حضرت شیخ ازین باغ بدر آیند که او مردی قوی ناملایم است حضرت شیخ بگفته او
ملتفت نشد و او را فرموده در سایه سروی که قرب حوض بود بنشیند درین میان فراشان یادگار محمد
رسیدند و نمچه خاص او بکناره حوض بگسترانیدند و از عظمت و هیبت حضرت شیخ نتوانستند که ایشان را
از آنجا برخیزانند یا منع سازند درین میان یادگار محمد رسید حضرت شیخ از جای خود بجنبید چون نظر
او بحضرت شیخ افتاد لرزه در اندامش درآمد رنگ رویش دگرگون گشت از عظمت و شوکت حضرت شیخ در
همه مصاحبان و نزدیکان او دهشت افزود و لرزان و ترسان نمچه را درانداخت و بمقابل
ایشان دست بسته ایستاد حضرت شیخ بجانب او نظرے به تیزی فرمود در طرفة العین بیطاقت گشت
و از پا افتاد چون حاضران مجلس این معاینه دیدند همه سر بزمین نهادند و حضرت شیخ درویش خود را
فرمود که قدرے آب از حوض برگیر و بروی بزن درویش مذکور باشاره حضرت شیخ مذکور همچنان کرد بعد
زمانے یادگار محمد بهوش آمد سر بزمین نهاد و حضرت شیخ ببانگ بلند فرمود که توبه کردی او بعجزے
تمام جواب داد که توبه کردم باز حضرت شیخ فرمود عقیده زشتی که داشتے ازان گذشتی گفت والله بالله
ثم بالله گذشتم معلوم نیست که او چه معاینه دید که یکبارگی بترسید و لرزید و بیهوش گشت بعد ازان
حضرت شیخ معین الدین قدس سره فرمود که وضو کند و دوگانه شکرانه توبه ادا نماید او همچنان کرد
سر در قدم شیخ نهاد و دست بارادت او داد و مرید گشت و تمام مصاحبان او همچنان تایب شدند و میگویند
در روزیکه یادگار محمد تایب شد و بتشریف مشرف گشت هر اسبابی و نقدی که در ملک او بود در پیش حضرت

نظر ساخته وا نمود حضرت شیخ فرمود که همه خصمان را خوشنود سازد و هرچه از کسے بغضب و تعدی
کشیده هم بدو بسپارد تا حضرت حق سبحانه و تعالی توبه ترا استقامتے و استقراری بخشد و نظر رحمت
بر تو ارزانی دارد یادگار محمد مذکور همچنان کرد که اشارهٔ حضرت شیخ بود تمام کنیزک و غلام را آزاد کرد
و هرچه در کرد ایشان بدید هم بدیشان بخشید و زن داشت هر دو را طلقه ساخت و دل و جان
بمحبت و مودت و اعتقاد و اتحاد حضرت شیخ در باخت و یکے از واصلان حق گشت این حکایت از مولانا
محمد بلخی که یکے از بزرگان سبزوار است بصلاح و تقوی مشهور و آنچه این فقیر را از شهر هری گذرے
بسبزوار افتاد از و استماع شد بعد از آن حضرت زبدة المشایخ والاولیا معین الحق والدین قدس
سره از سبزوار بحصار شادمان آمدند و محمد یادگار نیز برابر ایشان بود او را همدران مقام متعین نمودند
چنانچه مزار یادگار محمد نور الله مضجعه در حصار شادمان است و از آنجا ببلخ آمدند در مقام فرخنده فرجام
حضرت شیخ احمد خضرویه قدس سره چند ماهے اقامت فرمودند مولانا ضیاء الدین حکیم بلخی در آنجا بود
مولانا مذکور را هرگز بعلم تصوف اعتقاد و اعتماد نبود چنانچه بارها با شاگردان خود میگفتی که علم تصوف
بدیهانیست که تیره دلان و مسالیب العقول بر زبان رانند و اصلا بقوم اهل التصوف و تعرف اعتقاد نکردے
و در حق این قوم پاک فرجام سخن غیر از دشنام بر زبانش راه نیافتے او را در نواحی بلخ دیهی بود
در آنجا مدرسه و باغے داشته بیشتر در آن موضع بودے و کمانی و چقمقی و نمکدانی برابر بودے که
خادمش بر خود داشتے گاہے که از آبادانی بگذشتے بیابانی افتادی شکارے میفرمودی و بدان
طعام بے شبه افطار نمودے ناگهان حضرت ایشان را بدان موضع که حکیم ضیاء الدین سبق گفتے گذرے
افتاد و دران کلنگی به تیر انداختند خواستند که آنرا کباب سازند و بکار برند در شیب درختے جلوس نمودند
و خادم را اشارت فرمودند که آتش افروزد و کباب مهیا سازد و خود به دوگانه مشغول شدند ناگهانی
مولانا ضیاء الدین حکیم سواره دران طرف گذرے افتاد دید که درویشے بنماز مشغول و خادمش کباب کلنگی
میسازد مولانا مذکور گرسنه بود خواست که زمانی در زیر آن درخت که حضرت زبدة المشایخ مشغول بودند
بنشیند تا از آن کباب لقمه چند بچشد بعد از تبلیغ و تفریغ صلوة آن پاک ذات مولانا ضیاء الدین حکیم را طاقت

نماند که سر در قدم ایشان در نیارد فلهٰذا بتکلفی تمام خود را باز داشت سلامی کرد و پیش ایشان نشست همدران حال خادم حضرت زبدة المشایخ کبابی در پیش آورد حضرت شیخ بسم الله الرحمن الرحیم فرمودند و رانی ازان کلنگ جدا نمودند و پیش مولانا ضیاء الدین حکیم نهادند و از رانی دیگر پارهٔ گوشت کشیدند و تناول کردند مولانا ضیاء الدین چون ازان کباب لقمه برداشت و بکار برد و درون سینه او که زنگار ظلمت فلسفیات استقرار یافته بود اثر آن لقمه بکلی برود و بر جای آن ظلمت طلعت انوار اسرار معرفت پیدا گشت چنانچه مولانا را مذکور بظهور آن نور چیزی از وجود نماند بعد از زمانی حضرت زبدة المشایخ اندکی از پس خورده خود در دهنش انداخت و مولانا را ازان حال بخود بیش آورد از مولانا ظهیر الدین معروف بلخی مسموع است که چون مولانا ضیاء الدین حکیم را طلعت انوار اسرار وحدت بحصول پیوست تمام کتابخانه فلسفیات در آب انداخته خود را از اسباب دنیاوی مجرد ساخته مرید ایشان گشت و تمام شاگردان نیز بشرف ارادت بیعت حضرت زبدة المشایخ مشرف شدند و مولانا ضیاء الدین را هم بدانجا تعین نمود و خود عزیمت بجانب غزنین فرمود حضرت شمس العارفین - عبد الواحد قدس سره پیر حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سره است آنجا بود و در ایام از آنجا بخطه لاهور رسید حضرت شیخ المشایخ شیخ پیر علی هجویری قدس سره که الفقیر عندی من لا قلب له ولا رب له قول اوست همدران سال از دار فنا رحلت نموده بود ولیکن حضرت شیخ المشایخ حسین زنجانی که پیر حضرت شیخ سعد الدین حمید قدس سره است در صدر حیات بود میان حضرت زبدة المشایخ والاولیا معین الحق والدین قدس سره و حضرت شیخ المشایخ والاولیا شیخ حسین زنجانی قدس سره محبتی و اتحادی فوق الحد واقع شد مگر همدران ایام سلطان معز الدین محمد سام که تازه دهلی را فتح نموده بود و سلطان قطب الدین ایبک را که خاصه غلام او بود در دار الخلافت دهلی گذاشته بطرف غزنین روان شده بود در اثنای راه برحمت حق پیوست حضرت زبدة المشایخ معین الحق والدین قدس سره از حضرت شیخ حسین زنجانی قدس سره رخصت گرفته متوجه بحضرت دار الخلافه دهلی گشت چون دران بقعه همایون رسید چند ماه آرمید و طاق متبرک که او در آنجا بود که قبر شیخ رشید مکی الآن آنجا است هنوز از آثار مسجد او محرابی برپا است محل ازدحام خاص و عام.

بدیشان زیارت گشت از دهلی بجانب خطه اجمیر متوجه گشت آنمقام فرجام اگرچه هنوز اسلام بتمام نبود فاما
غلبه کفار نگونسار مقدار یک فرسنگے برجا بود حضرت سلطان قطب الدین ایبک طاب ثراه خدمت سید السادات
حسین مشهدی را در آنمقام فرجام داروغگی گذاشته بود که در بیلی آسوده اند و شهید شده اند سید مذکور دولت اقدام
و نعمت صحبت مستدام ایشان را غنیمت شمرد و بشمشیرے کفار را نماند ازان دیار برکت آثار آن قدوة الابرار
بتشریف ایمان مشرف شدند و بیشتر که ایمان نیاوردند نذر و فتوح بجید و عهد بحضرت ایشان میفرستادند
که هنوز آن کفار هم بدان نمط معتقد اند هر سالے مے آیند و سر بر خاک آستانه آن عظیم القدر آن بصد
تسلیم و تحیت مے نهند و مبلغ های کلی بمجاوران روضه مطهره ایشان میرسانند و خدمتے بجا
مے آرند چنین استماع است که در عهد حضرت سلطان شمس الدین التمش دو بار نیز بدار الخلافه دهلی
تشریف فرموده اند انشاء الله تعالی آن واقعه در ذکر حضرت سلطان المشایخ شیخ قطب الدین احمد
بختیار اوشی نوشته آید و ذکر خلفا دیگر مثل شیخ المشایخ سلطان التارکین فقیر حمید الدین
صوفی سوالی که در ناگور آسوده است **نقل است** از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره
که او مارکی عظیم بود در موضع سوال که دو فرسنگ از اجمیر است سکونت داشتے او در اوائل حال
بسے پریشان قدم بود جمالے با کمال داشت چنانچه هر عورتے که او را مے دیدے فریفته میشدی چون
صحبت حضرت معین الملة والدین دریافت تائب شد بعد از حصول توبه هم صحبتان او را بفسق
باز خواندند او جوابے داد که چنان ازار بند خود را محکم کرده ام که معلوم نیست بر حوران بهشت باز
گشایم یا نه بعد ازان که تائب شد بدست بیعت حضرت شیخ مشرف گشت یکبارگی ترک و تجرید نمود
هر چه در ملک او بود نصیب فقرا کرد مقدار ده جریب زمین بکنار آبی داشت بدانجا بیل میزد
سبزی میکاشت سال بسال هم بدان قانع مے بود و شرند در برداشتے اصلا بلباس دیگر میل
نمودے و فتوح و شکرانه قبول نکردی او را عورتے خدیجه نام در ورع رابعه عصر بود بعد از هفته
برگ نیم یکبار افطار نمود درویشے از وے پرسید چون نیست که بعضے مشایخ در زندگی شهرتے
مے دارند و بعد مردن هیچکس نام ایشان نداند و بعضے از مرگ شهرتے تمام در خاص و عام یابند

جواب داد کسیکه در زندگی بشهرتی کوشیده است حق تبارک و تعالی نام و نشان او بعد از مردن پوشیده است
و آنکه خود را در زندگی پوشیده است ذکر خیر او بعد مردن از قاف تا قاف جوشیده است ایضاً نقل است از حضرت شیخ نظام الدین
قدس سره که در نواحی اجمیر هندوی بود حضرت شیخ او را دائما فرمودی که این مرد صاحب نعمت
و ولی خداست مردمان متحیر میشدند که حضرت مرکافری را ولی خدا میگویند آخر الامر آن هندو مسلمان
شد و یکی از اولیاء خدا گشت و نیز استماع است شیخ نجم الدین صغرا شیخ الاسلام دهلی بر حضرت شیخ
جلال الدین رحمة الله علیه تهمتی انگیخته بود و محضری ساخته چنانچه کیفیت آن در ذکر حضرت شیخ جلال الدین
تبریزی رحمة الله علیه انشاء الله تعالی نبشته شود القصه دران محضر مشایخ کبار حاضر بودند
حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره نیز حاضر بودند شیخ حمید الدین سوالی
رحمة الله علیه بحضرت سلطان المشایخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه سوال کرد مخدوم چه حکمت است
هر جا که مال می نهند ماران نیز در آنجا مسکن میگیرند چنانچه مشهور است گنج با مار باشد و گل با خار نه میان
مار و مال مناسبت صوری است نه معنوی سبب معیت هر دو معلوم نمیشود حضرت شیخ الاسلام
بهاء الدین قدس سره در جواب فرمود اگرچه مناسبت صوری نیست اما مناسبت معنوی هست زیرا که مار
بواسطه زهر مهلک است مال نیز اکثر مردم را بهلاک اندازد شیخ حمید گفت پس مال نیز حکم مار داشته باشد
پس کسیکه مال نگهدارد در معنی مار نگهداشته باشد شیخ حمید مذکور این معنی در شان حضرت شیخ الاسلام
بهاء الدین زکریا گفت که حضرت ایشان از دنیا بودی ایشان بر فور جواب دادند که مال اگرچه مناسب
مار است کسیکه افسون دنیای مار دانسته باشد مار او را زیان نکند باز شیخ حمید رحمة الله علیه در
جواب گفته چه لازم است که جانوری پلید زهر دار نگهدارند و محتاج به افسون باشند حضرت شیخ
الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره چون مقدمه شیخ حمید الدین مستحکم دیدند دانستند که سوال
حمید الدین صوفی سوالی نه تنها بر من عائد است بلکه بر پیر من حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین
سهروردی قدس سره نیز عود میکند فی الحال در مراقبه رفتند معنی حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة
والدین حاضر یافتند گوئی میفرمایند که ای بهاء الدین سلطان التارکین حمید الدین صوفی چشتی

بگوکه درویشے شمارا چندانے حسنی و جمالی نیست که زخم چشمے بدو رسد فاما درویشے مارا چندان جمال باکمال است که اگر شمه از سیاهی بر رویش نکشیم احتمال چشم زخم باشد چون حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره این جواب فرمود ایشان باز جواب دادند که جمال شما صفاتے است فانی نیست جمال ذاتی را زخم چشم گاهے نمیرسد چون این جواب سلطان التارکین حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره شنیدند ساکت گشتند۔ ذکر حضرت بدر الدین محمود سونیه دوز غزنوی که ایشان بجوار پر انوار حضرت خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی نور الله مرقده آسوده اند نیز مردے بزرگ و صاحب کشف و کرامات بودی و اغلب در مصاحبت حضرت شیخ المشایخ خواجه قطب الدین قدس سره میماندی۔

نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین محبوب الٰهی روح الله روحه هر که را برده بگریختے پیش شیخ محمود سونیه دوز آمدی و صورت حال گریختن برده بر ایشان معروض میداشتی ایشان بعد تامل سیر فرمودند برو در فلان وقت خواهی یافت فاما در آنچه برده گریخته خود را بیابی مارا خبر کنی تا بار آن از دل من فرود آید خلق نیز همچنان بعد یافتن خبر میکردند روزے شخصی پیش ایشان آمده عرض نموده مخدوم غلامی داشتم از من گریخته است همتے فرمایند تا یافته شود حضرت شیخ فرمود که برو در فلان وقت خواهی یافت در آنچه او را بیابی بمن خبر برسانی او گفت همچنان کنم بفرمان الله تعالیٰ همدران وقت که حضرت شیخ فرموده بودند آن غلام را یافت فاما بحضرت شیخ خبر نرسانید که یافته ام قضا را بعد دو سه روز آن غلام باز گریخت صاحب غلام پیش حضرت شیخ آمد و صورت حال گفت که یافته بودم غلام باز گریخت شیخ فرمود چون مرا خبر نکردی که یافته ام دیگر او را نخواهی یافت هم چنان شد در ایامی که این فقیر بدولت زیارت مرقد پر طهارت حضرت ایشان مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان صاحب سجاده شیخ المشایخ شیخ بایزید بود رحمة الله علیه و او شیخے کلان عظیم الشان بوده است سید شمس الدین طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه خلافت از حضرت شیخ المشایخ شیخ بایزید مذکور علیه الرحمة یافته بود او مرید شیخ المشایخ شیخ نور بود که در بنگاله آسوده اند خدمت سید شمس الدین رحمة الله علیه را با حضرت ملک المشایخ و الاولیا رحمة الحق و الدین قدس سره اعتقاد

بجد و اتحادی بعید بود و با این احقر الانام محبتی عظیم بود از ایشان استماع است که حضرت زبدة
المشایخ معین الدین را در آخر حال تاہل واقع شد و فرزندان متولد شدند فاما این حقیر چون بزیارت
روضه متبرکه حضرت زبدة المشایخ معین الحق رحمة الله علیه و اسعه رسیده همراه باتفاق معیت
خدمت پیر زاده بر سجاده شیخ المشایخ شیخ نصیر الدین رحمة الله علیه بود و بیکجا زیارت حضرت ایشان
بحصول پیوست در انجا مجاورے عظیم القدر مولانا مسعود قریب شصت سال عمر داشت چنانچه پدر
و آبا و اجداد او مولانا احمد بن محمد بن مخدوم قاضی تاج بن مخدوم قاضی شمس الدین دهلوی بخبر امام محمد شیبانی شرف خدمت
حضور حضرت شیخ مشار الیه قدس سره یافته بود و مولانا احمد که خادم حضرت شیخ بود نقل میکرد که در آنچه حضرت شیخ رحمة الله علیه
از اجمیر اول بار که بدهلی رفت و باز آمد ایشان را تاہل واقع شد و آنچنان بود که سید وجیه الدین محمد مشهدی که عم سید حسین مشهدی
که در قلعه آن سوده شهید اند داروغه خطه کو بود دختری داشت در کمال عصمت و عفت همنام بی بی عصمت این عجوزه مستوره
ببلوغ رسیده بود میخواست که بحباله بزرگ زاده در آرد و بحواله نتیجه دودمان اشراف هیچکس ادر
خور کمال و لایق حال نمی یافت که بدو پیوندی فرماید اکثر درین تامل و تفکر میبود ناگاه شبی از
شبها حضرت امام جعفر صادق را رضی الله عنه در واقع دید که میفرماید فرزندم وجیه الدین اشارت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم برین است که این عجوزه را بشیخ معین الدین سجزی بسپاری
و در حباله او در آری سید وجیه الدین مذکور را ز پیوست کارے حضرت شیخ بود این واقعه را بحضرت
شیخ اظهار نمود حضرت شیخ رحمة الله علیه فرمود که عمر من بآخر رسیده است فاما چون اشارت
رسول صلعم است قبول نمودم و حجت شریعت ساخت این فرزندان پاک نهاد و درست اعتقاد
ازان دودمان کرام و خاندان عظام اند و حضرت شیخ بعد از تاہل مواز نه هفت سال در صدد حیات
بود بعد بجوار رحمت حق پیوست و سالش بنود و هفت رسیده بود که ازین مطموره خاک بمعموره
افلاک رسید علیه الرحمة والغفران و رحلت ایشان در ششم ماه رجب روز دوشنبه است
دار السلام و ذکر حضرت سلطان العارفین برهان الواصلین شیخ قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره اشعار — آن نهنگ محیط نور خدا — غرقه لجه حضور خدا

رفته در لامکان ز هستی خویش ٭ کرده اسرار حق پرستی خویش ٭ شده از جهان بلامکان واصل ٭
کرده هر دم هزار جان حاصل ٭ در خدا محو و خفی و جلی ٭ قطب الدین بختیار شیخ ولی ٭ زنده جاودان
ز فیض عظیم ٭ کشته زخم خنجر تسلیم ٭ سینه عارفان ازو گلشن ٭ دیده عاشقان از نور روشن ٭
دایم او را مقام عالی باد ٭ نظرش جانب جمالی باد ٭ آن جمشید سریر تجرید و آن خورشید تنویر توحید
و تفرید آن محرم راز لامکانی و آن درخور اعزاز جاودانی و آن کشته خنجر تسلیم و رضا و آن گلدسته
گلشن صدق و صفا آن منبع اسرار الهی و آن مطلع انوار نامتناهی آن مهر سپهر طهارت و پاکی حضرت
قطب الدین بختیار کاکی قدس سره او فرزند قصبه اوش بود چنانچه تعریف آن قصبه در ذکر زبدة
المشایخ خواجه معین الدین قدس سره مسطور است چون حضرت سلطان العاشقین خواجه قطب الدین
قدس سره متولد شد پدر بزرگوار او کمال الدین احمد موسی رحمة الله علیه از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و
حضرت او را یکنیم ساله گذاشت و او مادرے داشت پاک ذات و مریم صفات در کمال عفت و عظمت
او را مے پروردند و تیمار او میکردند چون قریب پنج سالگی رسید همسایه صالحی داشت والده مبارکش
او را طلبیده پاره حلوا الطبقی نهاد حضرت خواجه مشار الیه را برابر او بمعلمی فرستاد ناگاه در راه
پیری دلپذیری روشن ضمیری دو چار خورد و بر فور فرمود که این طفل را کجا میبری همسایه عرض نمود
که این طفل از خاندان اهل فلاح است و از دودمان اهل صلاح پدر بزرگوارش از سر او گذشته است
مادرے دارد که در کمال صلاح است بمن گفته کرده که این طفل را بمکتب ببر و بمعلمے صالحی بسپار که
قرآنش بیاموزد چون آن پیر این تقریر از وے استماع نمود فرمود که این طفل را بما گذار و بمن
بسپار تا پیش معلمے برم که برکت او بدور تاثیری بر کمال بخشد و نقد حال او بواجبی نماید آن همسایه
چون شفقت و عنایت آن پیر بے نظیر دریافت بطوع و رغبت راضی گشت که حکم مرشد است
درآن مقام بکمال انجام معلمے بود ابو حفص نام بکمال عبادت و بجمال سعادت منسوب حضرت خواجه قطب الدین
علیه الرحمة را آورد و سپرد و فرمود که این طفل است مبارک گزیده حق تبارک و تعالی یکے از اولیا
کبار گردد و در زمره مشایخ نامدار شود باید که او را بشفقتے تمام کلام الله بیاموزی معلم مذکور بعمل

درجات قبول شود و از آنجا بازگشت بعد از آن شیخ ابو حفص بحضرت خواجه قطب الدین رفیع الله درجه
متوجه گشت و فرمود پیر که ترا اینجا آورد هیچ میدانی که بود حضرت خواجه قطب الدین رفیع الله قدره
و شرح صدره بدان معلم عرض نمود که والده من مرا بدین همسایه سپرده که پیش معلمی دیگر برد درین میان این
پیر با برکت ملاقی گشت و مرا بدولت قدمبوس حضرت ایشان مشرف گردانید شیخ ابو حفص رحمة الله علیه
فرمود که اے فرزند این پیر حضرت خواجه خضر بود علیه السلام که ترا اینجا آورد و بما سپرد این حکایت از
حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی در کتاب خیر المجالس منقولست از برکت صحبت مولانا ابا
حفص رحمة الله علیه حضرت شیخ المشایخ شیخ قطب الدین رفیع الله درجه را سبب تهذیب اخلاق ظاهر و
باطن آداب شریعت و طریقت بحصول انجامید و بمعاملات دینی و حالات یقینی ظاهر و باطن آراسته و پیرا[سته]
گشت چنانچه یکساعت از مجاهده و ریاضت نیاسودے و پیوسته بحق تبارک و تعالے مستغرق بود
ناگاه حضرت زبدة الاولیا و خلاصة الاتقیا خواجه معین الملة والدین آنجا رسید بشرف بیعت و ارادت
او مشرف شده و خلافت یافته چنانچه ما قبل مرقوم شده است بشیترے اهل آن بلاد را فیض میر[سا]نید
زیرا که خواست که بطرف مکتا معظم شرف الله سواد ها بلاد ها مسافر شود در آن زمان در سن بیست سالگی بود و
آن را پرورش کما ینبغی نمود و شبانه روزے موازنه دو بیست و پنجاه رکعت نماز با ثبات میگزارد و س[ه]
هزار درود بر حضرت خلاصه موجودات و سرور کائنات در هر شبے میفرستاد نقلست از حضرت
سلطان الاولیاء نظام الحق محمد بداونی قدس سره در قصبه اوش مریدی از مریدان حضرت زبدة ابرار
شیخ قطب الدین بختیار رئیس احمد نام داشت بعد کمالش صلاح آراسته شبی از شبها در خواب دید که گو[ئ]ی
ایوانی رفیع است و خلقی انبوه در حوالی آن ایوان متعالی جمع گشته و مردے پر نور کوتاه بالا د[ر]
میرود و بیرون مے آید و پیغامهاے مردم بیرون و اندرون میگذارد و جواب مے آرد رئیس احمد گو[ید]
گفت که من بدرگاه آن ایوان رسیدم و از یکے پرسیدم که درون ایوان کیست و این مرد کوتاه
کیست که مے آید و میرود گفتند درون ایوان حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام است این مرد علی
مسعود است که بحضرت رسول علیه السلام پیغام خاص و عام میگذارد و جواب مے آرد رئیس گو[ید] که ...

مسعود آمد و عرض نمود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم التماس من معروض دار میخواهم که بر تو
دیدار پر انوار شما مشرف شوم عبد الله اندرون ایوان در آمد و به بیرون رسید مرا پیش خود طلبید
و گفت که رسول خدا تعالی میفرماید که ترا هنوز اهلیت آن نشده است که مرا به بینی برو سلام من
بقطب الدین بختیار اوشی برسان و بگو هر شب تحفه بر من ارسال مینمودی سه شب است که نمی رسید
چون مثلیس مذکور از آن خواب پر حضور بیدار گشت کیفیت حال و معائنه شبینه به پیش حضرت زبدة المشائخ
شیخ قطب الدین بختیار عرض کرد حضرت شیخ مشار الیه دریافت که این تقصیر را سبب چیست حضرت
ایشان چون نیکو دریافت که او البته مسافر خواهد گشت بتکلفی تمام دختر صالحی هم از آن مقام بنکاح در
آورده بود و کد خدا ساخته همانا آن منکوحه مستوره جمال بکمال داشت چنانچه حضرت شیخ را از مهر شبت
بسبب معیت بقدر میلی محبتی روی نموده بود درودیکه سه هزار بار بر حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم میفرستاد بواسطه معیت جمعیت منکوحه سه شب فوت شده بود چون این پیغام کرام از حضرت رسول
علیه السلام بدو رسید فی الحال منکوحه خود را مطلقه گردانید و از آنجا بسمت بغداد متوجه گشت بعد از
چندی بدان بقعه میمون رسید عارفانی که در آن زمین همایون متوطن بودند دریافت چنانچه حضرت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره و سائر مشائخ کبار آن دیار رحمة الله علیهم اجمعین
بتمامه بصحبت ایشان محظوظ گشت و در آن ایام حضرت شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان
مراجعت نموده در آنجا رسیده بود بحضرت زبدة المشائخ والاولیا شیخ معین الملة والدین قدس سره
از طرف خراسان بجانب هندوستان بدار الخلافه دهلی حفظ الله سوادها توجه فرموده بودند چون اشتیاق
صحبت حضرت ایشان بیحد و عد داشت از بغداد بسمت دهلی متوجه گشت و او نیز معیت حضرت شیخ
مشار الیه را غنیمت دانسته و برابر او مسافر گشت در معدودی ایام بمقام فرجام قبة الاسلام خطه
ملتان حرسها الله عنها رسیدند در آنجا حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق والدین زکریا القریشی متوطن
بودند بشرف صحبت این دو بزرگوار نامدار اهل وقار که قبله نبوت و محبت بدیشان بسیار داشتند
محظوظ شدند اکثر یکجا می بودند و در آن ایام قبة الاسلام ملتان در قبض و تصرف قباچه بیگ ترک که ذکر

او مرقوم شده است بود نقلست از حضرت سلطان الاولیاء نظام الحق محمد بداونی قدس سره در
آنچه حضرت شیخ سلطان العاشقین شیخ قطب الدین اوشی و برهان العارفین شیخ جلال الدین
تبریزی و شیخ بهاء الدین زکریا قریشی قدس سره دریکجا می بودند یکبار یک ملاعینی چند از جانب ختا
و ختن رسیدند و حصن ملتان را در محاصره کشیدند و خلق ملتان دست از جان بشستند و آن قباچه
بیک توجه بحضرت قطب الدین بختیار اوشی قدس سره نمود و دعاء دفع آن بلای از حضرت
ایشان درخواست حضرت خواجه قطب الدین قدس سره تیرے طلبیده بدست قباچه داد و فرمود که
چون وقت نماز شام درآید به برج حصار برآئی و بجانب کفار فجار بیندازی قباچه مذکور آن تیر برگرفت
و بر برج حصار برآمد و آن تیر بکمان نے درآورد و بجانب آن ملاعینی پرتاب داد و بخانه آمد بفرمان الله تعالیٰ
شبا شب آن قوم تمام از نواحے آن بوم چنان نایاب و غائب شدند که اثرے از ایشان پدید نگشت
بعد چند روز حضرت خلاصة المشایخ از انجا بطرف دار الخلافه دهلی متوجه شدند خلاصة المشایخ
شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره بجانب غزنی عزیمت نمود چنانچه قباچه بسیار عرض نمود که چند
گاه دیگر سایه برکت درین مقام ارزانی فرمایند حضرت شیخ ملتفت نگشت و فرمود که این مقام در ذمه
و حواله حضرت شیخ المشایخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه همواره در پناه او خواهد بود بتحقیق پیوسته است
که حضرت سلطان العارفین شیخ فرید الحق والشرع والدین قدس سره مسعود اجودهنی در ملتان شرف
بیعت و ارادت حضرت زبدة المشایخ و خلاصة الابرار شیخ الاسلام قطب الدین بختیار مشرف شدند
انشاء الله تعالیٰ ذکر ایشان مرقوم نموده آید نقلست چون حضرت ایشان از خطه ملتان بدهلی تشریف
فرمودند سلطان شمس الدین التمش طاب ثراه و جعل الجنة مثواه بسبب شکرانه حضرت صمدیت آورده
استقبال نمود خواست که حضرت ایشان را در شهر آرد و متوطن سازد و حضرت ایشان از جهت قلت
آب در حد کیلوکهری منزل اختیار فرمودند در آنجا میبودند چنانچه حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی
رحمة الله علیه در کتاب خیر المجالس ذکر فرموده است در سال ایام شیخ الاسلام دهلی حضرت شیخ
جمال الدین محمد بسطامی بود چنانچه تشریف آوردن حضرت سلطان المشایخ نظام الحق والدین قدس سره در کتاب

فواید الفواد مرقوم داشته است شیخ الاسلام جمال الدین محمد بسطامی را با حضرت سلطان المشایخ قطب الدین
بختیار قدس سره اتحاد بعید و اعتقاد بعید پدید آمد و حضرت شیخ محمد عطا المعروف حمید الدین ناگوری
قدس سره را در خطه بغداد با حضرت قطب المشایخ اتحاد و اعتقاد وافر بود در ینجا صد چندان از ظهور پیوست
و حضرت حمید الدین محمد عطا از فرط صدق و صفا اکثر اوقات و اغلب ساعات در صحبت حضرت ایشان
می بودی و حضرت سلطان شمس الدین در هفته دو بار در خدمت ایشان توجه نمودی و فیض و برکت
می ربودی و چون منزل مبارک ایشان پاره از شهر دور تر بود سلطان شمس الدین
بالحاح تمام التماس نمود که اگر کرم و عنایت فرموده نزدیک شهر متوطن شوند بغایت خوب و نهایت مطلوب
است حضرت شیخ مشار الیه التماس سلطان قبول نموده نزدیک شهر قریب مسجد ملک عز الدین منزل فرمود
تمام اکابر و اشراف بحضرت ایشان توجه نمودند و یکبارگی عاشق و فریفته روش و صحبت او
گشتند هم دران ایام شیخ بدر الدین غزنوی بشرف بیعت و خرقه پاک او مشرف شد و عمر عزیز در
صحبت او گذرانید و انواع برکتها حاصل نمود نقلست چون حضرت خواجه قطب الدین در شهر
متوطن گشتند عریضه متضمن اشتیاق و احتراق بحضرت سلطان الآفاق شیخ معین الحق و الدین
قدس سره که دران ایام در خطه اجمیر متوطن بودند ارسال ساخت که اگر به بشارت و اشارت سرفراز
فرمایند شرف پابوس حاصل نموده آید حضرت معین الحق و الدین رحمة الله علیه جواب عریضه بدین
مضمون مرسل داد المرء مع من احب معتبر است قرب جانی با بعد مکانی مانع نیست لسلامت
و صحبت هم آنجا باشید انشاء الله تعالی بعد چندگاه بارادت حضرت او هم بدان طرف توجه نموده
خواهد شد ناچار باشارت آن پیر بزرگوار خلاصة الابرار متوجه آن دیار نگشتند نقلست
که هم دران ایام حضرت شیخ الاسلام جمال الدین محمد بسطامی دعوت اجل را اجابت نمود و انتقال از رحمت
بجوار رحمت حق منزل فرمود و حضرت سلطان شمس الدین خواست که شیخ الاسلامی شهر و دیار
بحضرت شیخ المشایخ قطب الدین بختیار تفویض نماید حضرت ایشان اصلا التفات شیخ الاسلامی نگشت
بعد ازان شیخ نجم الدین صغری علیه الرحمة را شیخ الاسلام گردانید الآن خراسان بزرگوار در جا

مقبرهٔ متبرکه حضرت مولانا برهان الدین بلخی بالاے حوض شمسی در دہلی واقع است و آن شیخ نجم الدین صغری را قبل از عہد شیخ الاسلامی روش نیک و اخلاقے پسندیده بود بعد ازان که دنیا و دون بر و اقبال نمود بهان آب نماند و از فرطِ توجه خلایق که از برکت صحبت حضرت خواجه قطب الدین قطع علایق و عوایق بحصول مے آوردند و از سیرتِ صورت یعنی تمامی او زبان زمان فیض مسیر و ندرگ حسد بجنبش مے آمد نقلست که ہمدران ایام شیخ کرام معین الملة والدین قدس سره نزول فرمود و حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین را دولت عظیم روی نموده دوگانه حضرت صمدیت ادا فرمود خواست که سلطان شمس الدین التمش را از تشریف فرمودن ایشان اعلام دہد حضرت شیخ المشایخ معین الدین قدس سره مانع شده که من محض براے ملاقات تو اینجا آمده ام ہرچه باشد که کسے مشوش حال نگردد من دو سه روز بیشتر اینمقام اقامت نخواہم نمود از ان که حضرت ایشان از دحام خواص و عوام اصلا خوش نیامدی با وجود آن تمام مشایخ و اہالی آن حوالے بشرف ملاقات او مشرف شدند و دولت صحبت او غنیمت شمردند مگر شیخ الاسلام نجم الدین صغری از سبب حسدے که با حضرت سلطان المشایخ قطب الدین بختیار قدس سره داشت با وجود آنکه شیخ الاسلام مذکور را با حضرت ایشان در ملک خراسان اتحادے و اعتقادے بود دوم یا سوم روز حضرت خواجه معین الدین براے ملاقات شیخ نجم الدین در خانهٔ او تشریف فرمودند شیخ الاسلام صفه نو اساس نهاده بود و استادان جہد فرد و ران مے نموده ہمدران حال حضرت سلطان المشایخ شیخ معین الدین رسیدند شیخ الاسلام نجم الدین چنانچه می بایست بجانب ایشان نشتافت و لطریق محبت و مودت در نیافت حضرت سلطان المشایخ معین الدین را ہمین معنی مستحسن نه نمود بر فور فرمود ای نجم الدین ترا چه بلا در پیش آمد متغیر ساخت مگر وجاہت شیخ الاسلامی درین غرور انداخت شیخ الاسلام چون این سخن شنید سر از شرمندگی فرو کشید و بمعذرت در آمد و گفت من ہمان مخلص کم که پیش ازان بودم و سر در قدم شما مے سودم اکنون شما مریدے را بگذاشته اید که تمامی خلایق دہر و مشایخ شہر بدو متوجه اند و شیخ ملاے مرا ہیچکس بہر گز تری نمی خرد حضرت زبدة المشایخ شیخ معین الدین قدس سره

چون این معنی شنود به تبسم فرمود که نجم الدین خاطر جمع دار که درین دیار قطب الدین بختیار را برابر
خود بخطه اجمیر خواهم برد این سخن فرمود از خانه بیرون شد هر چند که شیخ الاسلام از برای ماحضر
طعام ابرام نمود اجابت نفرمود گویند که حضرت سلطان المشائخ والاولیاء فرید الملة والدین
مسعود اجودهنی در آن ایام بخدمت سلطان المحققین حضرت خواجه قطب الدین بودند و شرف
سعادت دست بوس حضرت خواجه معین الملة والدین هم در صحبت حضرت شیخ المشائخ والاولیا
قطب الدین حاصل نمود چنانچه حضرت خواجه معین الملة والدین بارها فرمود بابا بختیار شهبازی
عظیم را بقید آورده اید که جز بسدرة المنتهی آشیانه نگیرد و این فرید شمعیست که خانواده درویشان منور
سازد بعد از چند روز آن آفتاب عالم افروز یعنی معین الملة والدین قدس سره بسمت خطه اجمیر مراجعت
فرمود و حضرت خواجه قطب الدین قدس سره برکاب سعادت ایشان نیز روان شدند چنانچه از بیرون
آمدن او از شهر دهلی در هر محلی غوغاء برآمد و ماتمی روے نمود و در بزرگان شهر دردی افزود بجهت
هر جا که حضرت قطب الملة والدین پا میگذاشت مردمان خاک آن زمین تبرکی برمیداشتند چون حضرت
زبدة المشائخ معین الحق والدین قدس سره اینحال معاینه نمود فرمود که بابا قطب الدین هم درین
مقام باش که خلایق از بیرون آمدن تو در اضطراب و خرابے مده روا ندارم که چندین دلها خراب و کباب
باشند برو این شهر را در پناه تو گذاشتم استماع است که حضرت سلطان شمس الدین طاب ثراه چون
این معنی شنید در عقب ایشان پریشان گشته دوید چون بحضرت ایشان رسید و نیز بحضرت زبدة
المشائخ قدس سره عرض نمود التماس او حضرت شیخ مشار الیه قبول فرمودند حضرت زبدة العاشقین
والعارفین قطب الملة والدین بمقام خود مراجعت نمود و بمنزل معین خود جلوس فرمود سبحان الله چه
روشنی پاک داشت که دنیا و ما فیها در نظر همت او مقدار دانه خشخاش نبود او هرگز فتوح که مقدار نصاب
باشد و بدان زکوٰة واجب گردد قبول نمیفرمود و پیوسته در استغراق حق بودی چون وقت نماز
در آمدی چشم از مراقبه کشودی غسل فرمودی و نماز ادا نمودے نقلست از حضرت سلطان الاولیا
نظام الملة والدین قدس سره که حضرت سلطان العاشقین شیخ قطب الدین رحمة الله علیه در آخر عمر قرآن

مجید حفظ نمود هر روز دو ختم کلام الله میفرمودی و روزگارے عجب داشت و فلوسی بگره خود نمیگذاشت
و را آخر تا اهل فرمود حضرت ایشان را دو پسر توامان بود پسر خوردش شیخ محمد نام داشت و بزرگش
شیخ احمد که برابر مزار حضرت بزرگوار خود آسوده است مجاوران آن مقام او را شیخ احمد تماجی نام کرده اند
شیخ محمد مذکور در هفت سالگی برحمت حق پیوست مگر حرم حضرت مشار الیه بفوت پسر جزع و فزع مینمود
حضرت سیدة المشائخ قطب الملة والدین قدس سره چون آواز حرم شنیدند از شیخ المشائخ بدر الدین غزنوی
رحمة الله علیه پرسید که این آواز چه سوز امروز از اندرون خانه ما چیست و در گریه و زاری کیست
خدمت شیخ بدر الدین عرض نمود که فرزند ارجمند مخدومی از دار فنا بدار البقا رحلت فرموده است
مگر مادر او مضطرب الاحوال است چون چنان شنید دست بدست مالید و فرمود اگر مرا از رحمت او و فوت
وے بودے از حضرت عزت چند گاه حیات او میخواستے و حق تبارک و تعالے اجابت میفرمودے چون اجل
رفتنے بود مرا معلوم نگشت این گفت و مادرش را از گریه منع نمود و خود بمراقبه حق مستغرق گشت سبحان الله
تا چه حد استغراق او بحق تبارک و تعالی بود که از رحمت و فوت پسر معلوم نه نمود نقلست که
ایشان را کاکی از آن سبب گویند در آن جه در دهلی متوطن شدند چیزے از کسے قبول نمیفرمودند و خود
پیوسته مشغول حق بودند و در آن ایام در خانه ایشان از حرم و کنیزک و پسر و خادم نه کس بودند که بدین زن
تعلق داشتند همسایگی ایشان بقالے بود مسلمان شرف الدین نام زن آن شرف الدین مذکور بحرم
ایشان آشنائی داشت گاه گاهے در خانه ایشان مے آمدے روزے که هیچ چیز موجود نبودے و یکدو
فاقه شدی حرم حضرت سلطان المشائخ قطب الملة والدین از زن شرف الدین بقال بمقدار نیم تنکه کم
یا بیش قرض نمودے و قوت فرزندان و متعلقان ساختی و حضرت سلطان المشائخ را اصلا از حال خبر
نبودی چون فتوحی از غیب رسیدی آن قرض که میگرفتی ادا نمودی روزی زن شرف الدین بقال بحرم
ایشان گفت که ای بی بی اگر ما نباشیم قرض ندهیم احوال شمایان باستهلاک کشد این سخن بحرم حضرت
سلطان المشائخ گران نمود و با خود عهد کرد که هرگز از زنی برسم قرض چیزے توقع نماید روزے یا فتعه
ایلعنی بحضرت سلطان المشائخ قطب الملة والدین قدس سره عرض نموده که چون گاهی در خانه ما دو سه فاقه

پیوستی نیم تنگه یا کم بیش از زن شرف الدین بقال قرض نمودی و قوت فرزندان و متعلقان مهیا ساختمی۔
اکنون زن شرف الدین مذکور باین گونه تقریر نمود که اگر ما نباشیم کار شما باستهلاک انجامد حضرت سلطان
المشایخ چون این سخن از حرم شنید زمانے متامل گشت بعد فرمود نباید که از زن شرف الدین چیزے
قرض گیری در وقت حاجت بطاقی که در حجره متبرکه حضرت ایشان بود اشارت نمود و فرمود هر چند
خواهی کرده کاکی بسم الله الرحمن الرحیم بگو و بدر آر و به متعلقان خویش هر گرا خواهی نصیب فرما چنانچه حرم
آن حضرت از آن طاق که حضرت ایشان اشارت نموده بودند کاکها گرم بیرون مے آورد و بخشش مے نمود
الآن نیز در مقبره مطهره آن حضرت کاکهائی نیز منود و نصیب نمایند بشیری حضرت خضر علیه السلام بدیشان
پیر سیدی و نیز لقاست از حضرت سلطان المشایخ والاولیا نظام الدین قدس سره که از شیخ خود
فرید الملة والدین قدس سره شنیده ام که مبداء حال آن صاحب کمال چون از قصبه اوش بر آمد بشهرے
رسید و چند روز در آنجا آرمید دورتر از شهر مسجدے بود و مناره در و د بدیشان دعائے رسیده بود که هر که
این دعا را در آخر شب بخواند و در گوشه خالی دوگانه بگذارد حضرت خواجه خضر بدو ملاقی گردد حضرت
ایشان در سه آخر شبی بدان مسجد در آمدند و دوگانه ادا نمودند و دعائیکه بدیشان رسیده بود بخواندند هیچکس پیدا
نشد چون از آنجا باز گشتند بر در آن مسجد پیری نورانی دیدند او گفت درین شبها تو اینجا چه میکنی
حضرت قطب الدین قدس سره جواب او کرد که خواجه مرا دعائی از جائی رسیده بود که هر که در گوشه این مسجد
رود و دوگانه گذارد و این دعا بخواند الله تعالی ورا با حضرت خضر علیه السلام ملاقی کنانند آن پیر
گفت که دنیا مطلبی حضرت خواجه قطب الدین گفت چیزی از دنیا نمی خواهم باز آن پیر گفت که وامی داری
داری باز حضرت شیخ گفت قرض و وامی ادائے ندارم باز آن پیر گفت که خواجه خضر را چه خواهی کرد که او
همچو تو سرگردانست چنانچه درین شهر مردیست بحق تعالی مشغول حضرت خضر هفت بار بدان بزرگوار رجوع
نموده است و ورا ملاقات نکرده همدرین گفتگوی بودند که یکی پیرے دلپذیری با نوری پر حضوری از
گوشه مسجد بیرون آمده تنومندی آن پیر اول که بحضرت ایشان بحکایت مشغول بودند چون او را دید دست
حضرت سلطان المشایخ گرفته بدو رسید و گفت که این مرد یعنی حضرت ملک المشایخ قطب الملة والدین دنیا

میخواهد و دامی داد و نه ندارد فاما آرزوی صحبت تو دارد چون چنین گفت دریافت که این پیر
حضرت خواجه خضر است پیری دیگر نیز از مردان غیب خواجه قطب الدین چون ایشانرا دریافت هر دو از
نظر مبارک ایشان غایب گشتند و این ابتدا سلوک بوده است نیز این حقیر جای مرقوم دیده است
که سلطان شمس الدین التمش را از دیر باز این نیت در دل بود که حوضی
در حوالی شهر سازد که خلق خدا تعالی از آبش فیض یابد چنانچه آب از شهر بعید بوده است مردم آب از
چاهها استعمال می نمودند ناگهان سلطان شمس الدین طاب ثراه شبی از شبها در خواب دید که گویا حضرت
خواجه کائنات و سرور موجودات در محلی سوار استاده اند و میفرمایند که ای شمس الدین اگر میخواهی حوضی
سازی که خلق خدای از و فیضی یابد هم درینجا که من استاده ام سلطان شمس الدین چون بیدار گشت
آنجا که اشارت حضرت رسالت بود نیکو دریافت که کجا باشد خواصی را بحضرت خواجه قطب الملة والدین
قدس سره فرستاد و اعلام داد که من خوابی دیده ام اگر اشارت حضرت ملازمان شیخ باشد بیایم و عرضه نمایم
همین معنی بحضرت سلطان المشایخ نیز مکشوف شده بود که حضرت رسالت بسلطان مذکور این اشارت بابشارت
فرموده اند که در فلان زمین معهود حوضی سازد حضرت سلطان المشایخ قطب الملة والدین اعلام فرموده که مصلحت است
که زود تر بیائی من نیز همانجا میروم که ترا از حضرت رسالت اشارت حوض شده است چون خواص مذکور
بسلطان رسید آنچه از حضرت شیخ شنیده بود وا نمود سلطان فی الحال متوجه بحضرت شیخ گشت چون بخانه
ایشان رسید از ملازمی شنید که حضرت سلطان المشایخ در فلان جا تشریف فرموده اند سلطان نیز متوجه
شده بدان موضع رسید دید که حضرت شیخ نماز میگذارند بعد از تمام دوگانه بشیخ اعظم سلطان مذکور بدست
بوس مشرف گشت می آرند که نشان از سم اسپ حضرت رسالت صلعم زمین بر آمده بود و در آن خرابی مرشح
گشته را آنجا حوض ساختند و بالای آن نشان سم که از اسپ حضرت رسالت بر آمده بود صفه کشیده بر آوردند آن
حوض را با تمام رسانیدند و از آنجا چشمه جاری سیر آب ساختند که هرگز خشک نمیشود و اکثر باغها از ان چشمه
سیراب میگردد و صفت آن چشمه و حوض خواجه امیر خسرو رحمة الله علیه در کتاب قران السعدین مرقوم نموده است
و در جوار آن حوض پر فیض خدا تعالی داند که چه قدر اولیاء خدا تعالی آسوده اند و اکثر مشغولی حضرت سلطان المشایخ

والاولیاء قطب الملة والدین قدس سره بدانجا بودی و با مردان غیب اختلاطی نمودی و فیض های نا
متناهی می بردند و اکثر شیخ حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه و خواجه محمود موینه دوز رحمة الله علیه و شیخ
بدر الدین غزنوی و شیخ تاج الدین منور اوشی بملازم ایشان بودند روزی بزرگواری شتر سواری کبود
پوشی در کرانه آن حوض رسید لنگی بسته و خرقه برکشیده در حوض در آمد غسلی نمود و از آب بیرون آمد دوگانه
ادا نمود و این درویشان مذکور با حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین در مسجدیکه جوار لنگر سلطان
شمس الدین رحمة الله علیه بر سر حوض واقع شده نشسته بودند ناگاه آن کبود پوش شتر سوار بعد از ادای
دوگانه آواز داد که این عزیزان کدام اند و چه نامند که جانشین شیخ تاج الدین منور اوشی جواب داد که درینجا
درویشی چند اند که مشغول بحق می باشند باز آن بزرگوار فرمود که ای تاج الدین منور بحضرت شیخ قطب الدین
بختیار اوشی و محمد عطا سلام من برسانی که ابو سعید دمشقی به نیاز مندی مخصوص است و او از مردان
غیب بوده است چون حضرت خواجه قطب الدین نام ابو سعید دمشقی شنید با درویشان بهم بسوی وی دوید
چون آنجا رسید اثری و نشانی از وی پیدا نبود اغلب اکثری مردمان غیب در تنهائی و خلوت بصحبت شیخ
مشار الیه میرسیدند و او را می یافتند منقولست که آنچه حضرت سید نور الدین مبارک غزنوی قدس سره
از غزنی بدار الخلافت دهلی رسید او را همشیره بود رابعهٔ عصر بکمال عفت منسوب بی بی سائره نام داشت
آن عفیفه روزگار حضرت شیخ بزرگوار قطب الدین بختیار قدس سره برادر خواند شیخ نظام الدین ابو المؤید
رحمة الله علیه که پسر حضرت بی بی سائره است و پرورش و تربیت از حضرت خواجه قطب الدین بختیار
قدس سره دارد او نیز یکی از اولیاء کبار است چنانچه از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین محمد
بداؤنی قدس سره وصف او منقولست میفرمایند وقتی در مبداء حال در مسجد جامع شهر دهلی که مناره دارد
بروز جمعه حاضر بودم که حضرت شیخ المشایخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه در آمد بدوگانه تحیت مسجد
مشغول گشت چنانچه مرا حالت استغراق نماز او ذوقی تمام بخشید بعد از ادای نماز بمنبر رفت خوشخوانی
بود او را قاسم مصری میگفتند او آیتی از کلام الله بخواند بعد از آن حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة
الله علیه آغاز کرد که بخط بابای خود نوشته دیده ام بیت نه از عشق تو فی الحال عذر خواهم کرد جان

در غم تو زیر و زبر خواهم شد بمجرد استماع این بیت نعره‌ها از خلق برآمد و حاضران در گریه شدند و هر اخیان
در گرفت که خباز خود برفت و نیز هم از حضرت ایشان نقلست که وقتی در عهد سلطان غیاث الدین بلبن
در شهر امساک باران شد حضرت شیخ نظام الدین ابوالموید رحمة الله علیه الالزام گرفتند که دعای باران بخواند
او بر منبر برآمد دعای باران بخواند ازان روی سوی آسمان کرد و بر زبان مبارک راند بحق عظمت تو اگر امروز
باران نازل نکنی من بعد ازین در هیچ آبادانی نباشم این بگفت هنوز از منبر فرود نیامده بود که باران در
گرفت بعد ازان حضرت سید قطب الدین ترمذی رحمة الله علیه با او ملاقی شد و این سخن بگفت مارا در حق
تو اعتقادی راسخ است و میدانم که ترا با حق تعالی نیازی تمام است اما این سخن برای چه گفتی که اگر باران
نفرستی من بعد ازین در هیچ آبادانی نباشم حضرت شیخ نظام الدین ابوالموید رحمة الله علیه جواب داد که من
یقین میدانستم که حق تعالی باران رحمت خواهد فرستاد آنگاه این فضولی نمودم سید مشار الیه گفت که
از کجا میدانستی گفت مرا با حضرت سید نور الدین غزنوی نور الله مرقده در مجلس سلطان شمس الدین طاب
ثراه بامری نزاعی شده بود و آنحضرت اندکی از من رنجیده بود در آنچه مارا دعای باران فرمودند من
بروضه او رفتم و گفتم مرا دعای باران فرموده اند و شما از من کوفته خاطر شده بودید اگر عفو فرمایید دعای
باران توانم خواند از روضه آوازی شنیدم که من بتو آشتی کرده ام تو برو دعای باران بخوان البته حق
تعالی باران رحمت ارسال خواهد نمود بدان اعتماد این سخن گفتم و نیز از حضرت ملک المشایخ شیخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره منقولست در ایامی امساک باران شد حضرت شیخ نظام الدین ابوالموید را
رحمة الله علیه بدعای باران جمیع بزرگواران اختیار نمودند بر منبر برآمد در اثنای دعا دست در آستین کرده و
جامه بیرون آورده بسوی آسمان دید و آن جامه را بجنبانید چندان باران بارید که بتحریر نیاید چون تنزل
نمود آمد مولانا وجیه الدین یحیی که مرید حضرت سلطان العارفین قطب الدین قدس سره است از وی پرسید
جامه که از آستین کشیدی و بسوی آسمان میدیدی و جنبانیدی چه بود جواب داد که این جامه دامنی بود که حضرت
سلطان العارفین قطب الدین بختیار اوشی قدس سره برای والده من عطا فرموده بودند از برکت او
باران باریده مرویست ناصری نام شاعری از ماوراء النهر بشهر دهلی رسید و در آستانه حضرت سلطان العارفین

والعاشقین قطب الدین بختیار اوشی از مردمان باز پرسید چون نشان خانهٔ ایشان یافت بدان بقعهٔ همایون
بشتافت و بشرف زمین بوس حضرت قطب الدین مشرف گشت و فاتحه التماس نمود که قصیده بمدح سلطان
شمس الدین در قلم آورده ام حضرت شیخ همتے فرمایند که صله لقمهٔ بدستم آید چنانچه حضرت شیخ فاتحه خواندند
و بر زبان مبارک راندند که برو انعامی با برکت خواهی یافت ناصری مذکور از نفس ایشان مسرور گشت
چون بحضرت سلطان بار یافت استاده باداء املاء قصیده زبان کشاد مطلع آن قصیده این بود چنانچه
در کتاب فواید الفواد مرقوم است شعر ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته * تیغ تو مال و خیل ز کفار خواسته
* سلطان در ابتدا ازین مطلع بچیزے دیگر مشغول گشت ناصری مذکور حضرت شیخ قطب الدین قدس سره را
شفیع آورد و همت خواست هم دران حین سلطان شمس الدین رو بسوی ناصری آورده گفت بخوان
ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته * تیغ تو مال و خیل ز کفار خواسته * بشنیدن یکبار با وجود که بچیزے
مشغول بود مطلع یاد ماند که بخواندن اشارت فرمود چون ناصری قصیده را با تمام رسانید سلطان
فرمود که ناصری این قصیده چند بیت است که در قلم آورده ناصرے عرض نمود که پنجاه و سه بیت است سلطان
حکم کرد که پنجاه و سه هزار تنکه سفید بناصرے صله رسانند ناصرے مذکور را هرگز این
گمان نبود که انعام بسه هزار تنکه سفید کشد نقل است که از مولانا سراج که مصنف طبقات
است که از ناصری شنیده ام که چون قصیده بحضرت سلطان شمس الدین می بردم فاتحه از حضرت سلطان
المشایخ قطب الدین قدس سره یافته بودم چون قصیده پیش سلطان بردم سلطان مذکور باداء مطلع بچیز
دیگر پرداخت من روان همت کردم و حضرت شیخ قطب الدین را در میان آوردم که سلطان اگر بغایت التفات
این قصیده التفات نماید و هر صله که انعام فرماید نصفی ازان شکرانه حضرت شیخ برم چون مرا پنجاه و
سه هزار تنکه سفید انعام رسید نصفی ازان بحضرت شیخ قطب الدین قدس سره بردم و قصه حال نیت خود
بحضرت ایشان باز نمودم چنانچه آن تمام مبلغ بشکرانه برده بودم من بخشید اصلا بدان ملتفت نگشت
نقلست از حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة والدین محمد بدایونی قدس سره در روحه که در خانقاه
حضرت شیخ المشایخ علی سجستانی قدس سره در سماع بود حضرت سرور ایشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند

حضرت سلطان العارفین و زبدة العاشقین شیخ المشایخ قطب الملة والدین بختیار اوشی نیز حاضر بودند
قوالی این بیت خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را ❊ هر زمان از غیب جان دیگر است ❊ و حضرت سلطان
المشایخ قطب الملة والدین نور الله روحه نور الیقین را حالی و تغیری و تحیری پدید آمد چنانچه بکلی از
هوش رفت حضرت سلطان المشایخ والاولیاء شیخ محمد المشهور بقاضی حمید الدین ناگوری نور الله مرقده و
شیخ المشایخ بدر الدین غزنوی حضرت ایشان را بخانه آورده قوالی را که این بیت خوانده بود حاضر آوردند
همین بیت مکرر میفرمودند و حضرت سلطان المشایخ قطب الدین قدس سره وجد میفرمودند چنانچه سه شبانروز
همین حال داشتند بوقت نماز تجدید وضو نموده فرض و سنت مؤکده ادا میکردند باز سر حال میشدند
چنانچه استخوانهای حضرت ایشان بجای نمانده در شب چهارم حالت ایشان دگرگونه گشت و سر مبارک
آنحضرت بر زانوی حضرت شیخ محمد عطا حمید الدین ناگوری بود و پای ایشان در کنار شیخ المشایخ بدر الدین
غزنوی قدس سره همدران حالت شیخ حمید الدین عرض نمود که حال مخدومی طریق دیگر است یکی از خلفای
خویش اشارت فرموده آید که بجای شما باشد اگرچه حضرت شیخ المشایخ مشار الیه اپسری بزرگ بود ملتفت
نشدند فرمودند خرقه که از حضرت شیخ المشایخ معین الدین قدس سره بمن رسیده است با مصلی خاص و
با عصا و نعلین چوبین بشیخ فرید الدین مسعود رسانند و در آن ایام حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین
قدس سره را بدرگاه حضرت عزت جل جلاله میخواهند بعد این معاینه علی الصباح متوجه بدهلی شدند روز نقل
آن ملک المشایخ شیخ محمد عطا المشهور حمید الدین ناگوری قدس سره درویشی را بجانب هانسی دوانید
که بحضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین از حادثه ایشان اعلام دهد میگوید که آن درویش با حضرت
سلطان المشایخ فرید الدین مسعود در قصبه مهم دره که نصف راه کم و بیش باشد ملاقی شد درویش
مذکور مکتوبی که داشت بحضرت ایشان رسانید چون حضرت ملک المشایخ مشار الیه آن مکتوب خواندند بخود
تیز راندند چنانچه در سیوم روز بمقبره مطهر حضرت سلطان المشایخ قطب الدین رسیده روی گرد آلود بر قبر
ایشان مالیدند چنانچه حضرت شیخ المشایخ محمد عطا و شیخ المشایخ بدر الدین قدس سره آن خرقه و مصلی و عصا و نعلین
چوبین هم در آنجا حاضر آوردند و وصیت حضرت قطب المشایخ والاولیاء بدیشان باز نمودند همدران

مجلس آن خرقه مبارک پوشید و همان مصلے خاص گسترانید و دوگانه ادا نمود و در خانه حضرت سلطان
المشایخ والاولیاء قطب الملة والدین جلوس فرمود نقلست از حضرت خلاصة المشایخ شیخ نظام الملة
والدین قدس سره که روز عیدی بود چون حضرت شیخ المشایخ والاولیاء خواجه قطب الدین قدس روحه از
نمازگاه مراجعت نمود آنجا آمد که الآن روضه مطهرهٔ ایشان است آنجا اندکے زمینی بود خالی از گورے و
مزاری در آنجا زمانی ایستاد و در تامل شد درویشان که برابر حضرت ایشان بودند عرض نمودند که امروز
عید است و خلق خدا انتظار دارند که بقدم بوس مشرف شوند و طعامی خورند و حضرت ایشان در اینجا
درنگ میفرمایند حضرت شیخ مشارالیه جوابے داد که مرا ازین زمین بوی عشق می آید زمانی در اینجا پائید و همان حسب
آن زمین را تفحص نموده طلبید و بمال حلال بخرید و بجهة خود بدفن معین فرمود نقل است از شیخ المشایخ
بدرالدین غزنوی رحمة الله علیه در شبی که حضرت شیخ قطب الملة والدین رحلت خواهند فرمود پای مبارک
ایشان در کنارم بود اندکی چشم غنود دیدم که حضرت ایشان بجانب آسمان پرواز می کنند بعد زمانی بخود که
آن پاک ذات ملک صفات از مطمورهٔ خاک بمعمورهٔ افلاک رحلت فرموده بودند و نقل ایشان روز دوشنبه در
چهاردهم ماه ربیع الاول بود والسلام **در ذکر حضرت شیخ المشایخ والاولیا فریدالدین**
مسعود رحمة الله علیه شعر گلے گلزار انوار معانی * در دریای گنج لامکانی * محیط معرفت
شیخ خدابین * بقا بالله را سلطان تمکین * بنے وحدت چو جام عشق خورده * قدم در عالم لاهوت برده *
چو فانی فقر را برقاف شد جای * سویدای دلش شد نقطه فای * هما فاگشت بر نامش هویدا * کمال فقر
فخری کرد پیدا * بملک فقر فخری شاه مقصود * فریدالدین ملت شیخ مسعود * جنابش حاجت حد آن که اقدام
* گشاید سوی مدح آن نکونام * خلاصه اولیاء کبار و آن زبدة الاتقیاء اخیار آن شیر بیشه تقدیس باقی آن
شمع شبستان تأنیس سبحانی آن محرم اسرار مشیت احدیت آن همدم انوار وحدیت آن مقرب معروف بقربات
لانهایت و آن موصوف بنور صفات بیغایت آن مستغرق بطاعت معبود سلطان المشایخ فریدالدین مسعود
قدس روحه از اولیاء کبار بود و در اطوار مشیخت صاحب تبار روشنی غرائب داشت و مانند و بود در عجیب
در کشف و کمالات عظیم و در تسلیم و سلامت حالی مستقیم پدر بزرگوار او جمال الدین سلیمان از طرف کابل در عهد

سلطان شهاب الدین غوری خواهرزاده سلطان محمود غزنوی در طرف ملتان آمده بود و در نواحی ملتان
قصبه ایست نامش کهوتوال آن عزیز الوجود را اقتضای آن قصبه افتاد آنجا تاهل نمود و متوطن گشت او را
سه پسر تولد شد پسر بزرگ اعز الدین محمد نام داشت علیه میانگی او فرید الدین مسعود قدس سره و پسر
خوردش نجیب الدین محمد متوکل قدس سره مادر این پسران از اهل صلاح و دختر وجیه الدین خجندی بود و بکمال
صلاحیت و عفت چنانچه کمالات و حالات او معروف و مشهور است نقل است از حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاتقیا نظام الملة والدین محمد بداونی قدس سره العزیز شبی از شبها حضرت والده مبارک او که عفیفه
متعبده و متهجد مشغول بوده است دزدی در خانه او در آمد از دست دهشت آن مغفوره یکایک نابینا گشت
خواست که از آنجا بدر آید از کوری چشم راه نمی یافت آواز داد که من دزد بودم برای دزدی اسباب
در اینخانه درآمدم البته در اینجا کسی هست که دهشت او مرا کور گردانیده است عهد میکنم اگر بینائی چشم باز
یابم بعد ازین دزدی دیگر نکنم و از کفر در اسلام درآیم والده حضرت شیخ المشایخ فرید الحق والدین
چون این سخن از دزد کور شنید بینائی او را از حق طلبید بفرمان الله تعالی چشمان دزد بینا شدند
و ازین حال غیر از والده آن صاحب کمال کسی او قوف ننموده چون روز شده شخصی با زن و فرزند
آمد و معه حضرات بر در ایشان رسید و گفت من آن دزدم که شب گذشته درین خانه بدزدی در آمده
بودم و عورتی متبرکه درین جا بنماز مشغول بود من از دهشت بکلی نابینا شدم و با خود عهد کردم که اگر
بینائی یابم هرگز بدزدی نشتابم بفرمان الله تعالی از برکت صلاحیت آن عورت بینا گشتم اکنون در
آمدم که با اهل و عیال خود مسلمان شوم آخر همچنان کرد و یکی از صالحان گشت بسبب خدمتها نمود الان قبر
او همدران قصبه است مردم آنجا بزیارت آن مزار برکتها می یابند و شیخ عبدالله مشهور است و قبر بیبی
بزرگوار حضرت سلطان المشایخ فرید الدین مسعود قدس سره و مزار حضرت خدمت اعز الدین محمود
که برادر بزرگ حضرت شیخ است همدران قصبه واقع است نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام
الملة والدین محمد بداونی نور الله مرقده بعد از وفات حضرت قطب المشایخ والاولیاء بختیار اوشی
حضرت شیخ المشایخ فرید الدین قدس سره چون خرقه متبرکه او پوشید هفته بیش رفته احضرت سلطان

المشایخ قرار نگرفت باز بسمت خطۂ ہانسی عزیمت نمود میگویند درآنجا آنحضرت در جماعتخانہ پیر خویش نزول فرمود و خلق دہلی بقدم بوسی ایشان ازدحام نمود و حضرت ایشان را آمیغی خوش نمی آمد از خلق مشوش حال ایشان شوند قضارا روز جمعہ بود بقصد نماز از ان منزل بیرون آمد دیدند کہ مجذوبی سر برہنہ نام کہ در خطۂ ہانسی بصحبت متبرکہ ایشان اکثر مشرف میشد والفتی داشت بر دہلیز خانہ ایستادہ است چون حضرت سلطان المشایخ را دید و در پای ایشان افتادہ و سر برخاک نہادہ در گریہ شد و گفت در خطہ ہانسی حضرت شمارا اکثر در می یافتم و مستسلی میشدم اکنون چون درینجا اقامت نمودے مارا طاقت نماند کہ بی طلعت دیدار پر انوار شما توانستم کہ در خطہ ہانسی باشم در عقب شما ازانجا دویدم و بدینجا رسیدم و مردمان نگذاشتند کہ دولت پابوس دریابم حضرت سلطان المشایخ را سخن او بسی محزون ساخت نماز جمعہ گذرانیدہ و فرمود نعمتی کہ از حضرت پیر قطب الملۃ والدین بمن رسیدہ است چہ در اینجا و چہ در آنجا دیگر با من خواہد بود این سخن گفت و بجانب خطہ ہانسی عزیمت نمود چون در آنجا رسید از دحام خاص و عام از اہل آن دیار و مقام زیادت گشت بعد مدتی چند از آنجا نیز انتقال نمود و فرمود کہ جای تعیین کنم کہ کریم آنہیچکس مشوش وقت من نباشد مسموع است کہ حضرت شیخ المشایخ جمال الدین ہانسوی درہمان ایام بتشریف خرقہ متبرکہ ایشان مشرف شدہ بود کہ حضرت شیخ الاسلام فریدالدین قدس سرہ از شہر دہلی بعد از وفات حضرت پیر خویش قطب الملۃ والدین بخطۂ ہانسی مراجعت نمودہ بود القصہ حضرت ملک المشایخ مشارالیہ بعد از سفر خطۂ ہانسی بقصبہ جودہن کہ نزدیک خطہ مشہور زیپالپور است رسید بمقامی خرابی دید در آنجا آرمید و در آن قصبہ بیشتر مردم کژ طبع و درشت مزاج و بد اعتقاد بودند در آنجا ہیچکس ملتفت حال ایشان نگشت حضرت مشارالیہ فرمودہ کہ این محل خوبست کہ اینجا بفراغ خاطر مشغول عبادت حق تعالی میتوانم بود بیرون قصبہ درختان بودند کہ درمیان آن درختان درختی کلان دیدہ ہم در زیر آن درخت گلیمی انداخت و آنجا مشغول شد چنانچہ ازہیچ مردم در آنجا مزاحم او نگشت و فراغت کلی یافت نقل است از حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین محمود اودہی رحمۃ اللہ علیہ کہ حضرت شیخ المشایخ فریدالملۃ والدین قدس سرہ را در آن قصبہ تاہل واقع شد و فرزندان تولد شدند

نزدیک منبر جامع منزلے ساختند عیال ایشان آنجا بودی و خود اکثر اوقات در آن مسجد مشغول می بودی
باستغراقی تمام چنانچه آوازه حضرت ایشان در اطراف و جوانب رسید که اینچنین آفتابی قطب الاقطاب
در قصبه اجودهن طالع شده است که از پرتو طلعت ظاهر و باطن خود هر که نظر می اندازد منور میسازد
نقل است چون صیت شیخت او در اطراف و اکناف عالم شایع گشت طالبان اهل استحقاق بحضرت
آن سلطان الآفاق بیکبارگی رو نهادند و ایشان را عادتی بود چون جماعتے یکجا بملازمت و خدمت
ایشان توجه می نمودند حضرت شیخ المشایخ میفرمودند که یاران چون این توجه می نمایند جدا جدا بیایند تا
نظر علاحده حاصل نمایند العین حق نقلست که قاضی قصبهٔ اجودهن با حضرت ایشان از غایت
حسد و خصومت کشود و پیوسته در مخالفت میبود و خیل یاران انتقام از زمان ایشان اغوا می نمود و
ایشان از اغوای آن اهل پریشان فرزندان حضرت سلطان المشایخ را رنجشے میرسانیدند و حضرت سلطان
المشایخ ملتفت نمیشدند تا وقتے از غایت خصومت قاضی در خطه ملتان با صدر ائمه آن مقام اعلام داد
و استفتا نبشت یعنی روا باشد که شخص اهل علمی خود را درویش گویانند و پیوسته در مسجد مانند و آنجا سرود
شنوند و رقص کنند چون این استفتا ربدانشمندان خطه ملتان نمود ایشان گفتند تو اول بگو که باری
این سخن بدیشان که نبشته اما القبه تمایم قاضی مذکور نام حضرت شیخ المشایخ فرید الدین مسعود قدس سره
بر زبان راند چون ایشان نام مبارک حضرت سلطان المشایخ والاولیا شنودند بیکبارگی از قاضی
مذکور اعراض نمودند و گفتند اے قاضی تو نام درویشے میگیری که مجتهد از ایام ما ای آن نسبت که بر
قول و فعل او اعتراض نمایند و در معرض مخالفت در آیند قاضی مذکور چون کلام ایشان شنیدند منفعل و
پریشان باز بمقام خود رسید از خصومت باز نیامد هر جا که فرزندان و معتقدان حضرت شیخ المشایخ می یافت
بوسع امکان خود می رنجانید و ایشان بحضرت شیخ المشایخ عرض نمودند که قاضی مر خیلداران انتقام بسیار
رنجشے میرسانند و جور و جفا از حد میگذرانند حضرت سلطان المشایخ همین جواب میداد که جور و جفای
ایشان بکشید که کشنده و کشنده باشد بسیاری نگذشت که از ایشان یکی نامی نماند و آنجا که مانند مضبوط
و مطیع فرزندان حضرت شیخ شدند تا الآن همچنان اند نقل است از حضرت سلطان المشایخ والاولیا و

نظام الحق والدین محمد بداونی قدس سره که آخر الامر مشار الیه بدنهاد و پرفساد قلندری ناپاکی بیباک را
پیدا کرد و آن بدبخت را چیزے قبول ننمود که چون حضرت مستغرق و مشغول باشند انداز بدو رسانند ناپدید
گردد و حضرت سلطان المشایخ را عادت بود که بعد هر نماز سر بخاک می نهاد تا دوگانه که آن ساعت همدران
حالت می بود اگر زمستان بودی پوستینی بسر مبارک او میکشیدند روزے هیچکس آنجا حاضر نبود مگر من ناگهان
دیدم که قلندری چرم پوش حلقه بگوش آنجا حاضر گشت و بآنگ بلند آواز داد و خود نزدیک ایشان
استاد چنانچه حضرت سلطان المشایخ را از آن حالت ببرد و حضرت سلطان المشایخ همان لحظه که در سجده
بود آواز و فریاد میفرمود که اینجا کسے حاضر نیست من جواب دادم که آری بنده شما نظام الدین حاضر است
حضرت شیخ همدران حالت باز گفت که نزدیک من قلندری استاده است عرض نمودم که بلی باز فرمودند که زنجیری
درمیان دارد من بسوی آن قلندر نظر کردم که همچنانست باز عرض نمودم که بلی باز فرمودند که حلقه سفید
در گوش دارد دیدم که همچنانست حضرت شیخ الملة والدین میفرمایند هربار که باشارت حضرت سلطان
المشایخ بسوی آن قلندر رسیدیم او را متغیرے یافتم تا چنان شد که حضرت سلطان المشایخ فرید الملة
والدین همدران حالت فرمودند مولانا نظام الدین او کاروی برهنه در بغل نهاده آمده است او را بگو
که منتفع نشوی ازینجا برو قلندر چون این سخن بشنید فی الحال از آنجا بگریخت و ناپدید گشت و هم از
سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره منقول است که روزے حضرت سلطان المشایخ فرید
الملة والدین قدس سره بر سر سجاده نشسته بودند قلندری هم ازین ساعت در رسید و نشست من و مولانا
بدر الدین اسحاق حاضر بودیم قلندر مذکور روی بسوی حضرت شیخ المشایخ والاولیا در آورده باواز درشت
گفت که چه خود را بتی ساخته و خلق را در پرستیدن خود انداختی حضرت شیخ المشایخ فرمود که من نساخته
ام خدای تبارک و تعالی ساخته است باز قلندر گفت که نے تو خود را چنین ساخته باز سلطان المشایخ
جواب داد که هیچکس نتواند که خود را چیزے سازد مگر حقتعالی یکے از بندگان خود بنوازد قلندر مذکور چون
این سخن شنید سر بزمین نهاد و استاده شد و گفت که آفرین بر تحمل شما باد تا جهان باد این تحمل به تجمل
باد بعد از ان و براه کرده برفت نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین که آنچه که در

خدمت حضرت سلطان العاشقین قطب الملة والدین قدس سره بسعادت ارادت مشرف گشت شیخ مشائخ
فریدالدین مسعود قدس سره در هژده سالگی بود در قبة الاسلام ملتان در مسجد مولانا منهاج الدین ترمذی
تعلیم مے نمود و مشغول میبود و کتاب نافع که در فقه است می خواند و همدران مسجد میماند و در صلاح و تقوی
همتای نداشت و حفظ قرآن مجید مے نمود و در شبانروزے یک ختم کلام الله او را میسر بود ناگاه حضرت
شیخ المشائخ قطب الملة والدین بختیار اوشی قدس سره در آنجا مسجد مذکور طلوع نمود و دوگانه تحیت
بجا آورده نشست شیخ المشائخ فریدالملة والدین ابر چهره منور او نظر افتاد بدل نگاه در بدیشان داد
و سر در قدم مبارک ایشان آورد و حضرت سلطان العاشقین و قطب العالمین بختیار دیدند که جوانی پاک
روی نیکو خوی کتابی در دست دارد از ایشان پرسید که در دست عزیزان کدام کتابست و فصلش در
چه بابست سلطان المشائخ فریدالملة والدین معروض داشت که این کتاب النافع میخوانند حضرت قطب الملة
والدین فرمودند انشاء الله تعالی این کتاب نافع گردد بر فور حضرت شیخ المشائخ فریدالملة والدین قدس
سره گفت که انشاء الله تعالی مرا در خدمت و ملازمت مخدومی نافع خواهد بود همدران حین حضرت شیخ
المشائخ فریدالدین بشرف ارادت مشرف شده و بسعادت جاودانی مسعود گشت استماع
است در آنچه حضرت قطب الملة والدین بختیار اوشی قدس سره العزیز از خطه ملتان بطرف دار الخلافه دهلی
عزیمت فرمود سه منزل رکاب سعادت حضرت شیخ المشائخ قطب الملة والدین برابر بود آنجا حضرت قطب
المشائخ بختیار اوشی اشارت فرمود که بابا فرید به همین ترک و تجرید چندگاه بعلم ظاهر مشغول باش بعد
ازان در دهلی بیا و در صحبت من قرار گیر که مرا انشاء الله تعالی در آنجا خواهی یافت حضرت ملک المشائخ فرید
الملة والدین باشارت ایشان همچنان کرد و از آنجا بخطه قندهار رفت پنج سال کامل تحصیل علوم نمود چون
الطبع مبارک او ینابیع علم لدنی کشود از آنجا بطرف دهلی مراجعت نمود که حضرت قطب الملة والدین
آنجا بود در معدود ایام بدان مقام سعادت انجام رسید و بشرف صحبت پیر منتظر سلطان العاشقین خواجه
قطب الدین قدس سره دریافته چنانچه حضرت قطب المشائخ از رسیدن ایشان فوق الحد مسرور و محمود گشتند
در نزدیکی دروازه غزنی بر جمعیتے زیر آن برج حجره ساخته بمشغولی خدای تبارک و تعالی مستغرق میماند

و بعد دو هفته بملازمت پیر منتظر سیر سید بخلاف بعضے درویشان شیخ بدرالدین غزنوی و شیخ احمد
نهروانی پیوسته در ملازمت حضرت قطب الملة والدین مے بودند چون در شهر دهلی شهرت ایشان بسیار شد
و خلق مزاحم حال آن صاحب جمال شدن گرفت بعد ازان باجازت و رخصت حضرت قطب الملة والدین
در خطه هانسی آمد و آنجا سکونت گرفت چنانچه مرقوم است که بعد رحلت حضرت پیر بے نظیر خود در دهلی
آمده و باز بخطه هانسی رفته و از آنجا بقصبه اجودهن آمده متوطن گشت نقل است از حضرت نصیر الملة
والدین محمود اودهی که من از پیر خود نظام الملة والدین قدس سره استماع دارم که روزی درویشی زنده
پوشی بخدمت شیخ المشایخ فرید الدین قدس سره رسید شیخ مشار الیه و را چیزے داده باز گردانید۔
درویش بایستاد و دید که شانه در شانه دان کشیده بر مصلی شیخ بود گفت ای شیخ این شانه مرا ده چون
حضرت شیخ الاسلام را همان یک شانه بود شیخ جوابش نفرمود باز آن درویش بلند تر باواز درشت گفت
که ای شیخ اگر این شانه مرا بدهی ترا برکتی از من حاصل گردد بعد ازان حضرت شیخ المشایخ فرید الحق
فرمود که ترا و برکت ترا در آب روان انداختم بعد ازان درویش از پیش ایشان مسافر گشت نزدیک قصبه
اجودهن آب روان است چون آنجا رسید خرقه کشیده از برای غسل در آب در آمد چنان فرو رفت که آثارش
پیدا نشد ایضا نقل است از حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس سره که در قصبه اجودهن
متصرفی بصفات انتقام اتحادی داشت و پیوسته فرزندان حضرت شیخ را بآزار ایشان مے رنجانید
چنانچه بحضرت شیخ پیوسته این خبر میرسید شیخ ملتفت نمی گشت چون رنجشے او به بسیاری کشید و در
مولانا شهاب الدین پسر بزرگ حضرت شیخ بر ایشان عرض نمود که این بزرگی شما را همین فائده میدهد
که شب و روز از رنجش متصرف قصبه در غم و غصه میباشم شیخ عصائے پیش داشت بر داشت و بر زمین زد
همان زمان متصرف مذکور را درد شکم گرفت و گفت مرا بر داشته بر در شیخ برید هنوز تا در نه رسیده بود که جانش
بر آمده بود نقل است از حضرت نظام الدین قدس سره که در قصبه اجودهن عاملے بود نویسنده گردالی
آن حوالی عامل مذکور را میرنجانید روزی آن عامل بخدمت شیخ کامل فرید الملة والدین قدس سره رسید و
التماس شفاعت کرد که والی مذکور مرا پیوسته رنجے میرساند و هیچگونه از جفا باز نمی ماند حضرت شیخ شا

الیه خادمی را بدان والی فرستاد باز نمود که بمنت این درویش این نویسنده در پیش تو محتاج باید بود والی
مذکور همدران کار ثابت ماند و آن نویسنده را پیش از ما قبل مهر نجنبانید باز آن عامل بحضرت شیخ رسید و عرض
نمود که مخدوم آن والی سخن شما نشنود بلکه در رنج رسانیدن زیادت ست که پیش از آن بود حضرت شیخ بدان
نویسنده فرمود که من شفاعت تو کرده ام او نشنود شاید کسی شفاعت مظلومی بتو نموده باشد تو هم
نشنیده باشی آن نویسنده برخاست و از حضرت شیخ فاتحه درخواست که من بعد ازین هیچ کس را
رنجی نرسانم تا توانم خدمت کنم و هر که منت کسی کند اگرچه آن شخص دشمن من باشد از روی نگردانم
همدران ایام آن والی اسپی و خلعتی بعامل مذکور بخشید و بخدمت ملک المشایخ رسید و نیز تائب گشت
نقل است از حضرت نظام الملة والدین قدس سره که جوانی از شهر دهلی بجانب قصبه اجودهن متوجه
گشت تا بخدمت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره تائب شود و بشرف ارادت مشرف
گردد در اثنا راه مطربه خوش شکلی پریشان قدمی با آن جوان ملاقی گشت و آن مطربه مذکور در نسبت آن
شد که بدان جوان تعلقی نماید جوان چون نیت صادق داشت بدان مطربه التفات نمی نمود تا در منزلی
از منازل اتفاق افتاد که آن جوان و آن مطربه فاسقه هر دو در یک گردون ساکن شدند مطربه مذکور از آن
گردون به نزدیک آن جوان آمد و نشست چنانکه میان ایشان هیچ حجابی و مانعی نماند و مطربه مذکور
غمزه و کرشمه در کار آورد و دیگر بخیال آنکه مایه دل آن جوان بدو میل نمود و آهسته دست بجانب او
دراز کرد و همدران حال مردی را دید که پیدا شد و طبانچه بر روی آن جوان زد و گفت بخدمت شیخ به نیت
توبه و ارادت می روی و دل بر فسق می آری و غایب شد آن جوان این معاینه دید خود را از آن گردون کشید
و متنبه گشت چون بحضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین رسید اول سخنی که با آن جوان فرمود
این بود که خدای تعالی ترا آن روز که بمطربه میل نمودی از فضل خود نگاه داشت بعد از آن او را
ارادت داد و هم از حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین نقل است که از حضرت سلطان الاولیا
فرید الملة والدین مسعود را قدس سره مریدی بود محمد شیر غوری گفتندی مردی صادق بود و اهل
صلاح وقتی بخدمت شیخ المشایخ مذکور رسید مضطرب و متحیر و متفکر حضرت سلطان المشایخ فرید الملة

پرسید که ای محمد شاه ترا چه حال پیش آمده است که بدین گونه خاطر پریشان و حیران آمده او عرض نمود
که برادر حقیقی دارم رنجور و پریشان و درهم گشته چنانچه رمقی در وی بیش نمانده است این ساعت که
من بخدمت آمده ام چه عجب که تمام شده باشد بسبب آن خاطر بیرون برگشته است حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس روحه فرمود که ای محمد شاه همچنان که تو این لحظه متحیر و محزون رسیده
من در همه عمر بمحبت حق همدین گونه می باشم و با کسی اظهار نکنم یا تمام آنگاه بجانب او اشارت نمود
در خانه برو که برادر تو ان شاء الله تعالی صحت خواهد یافت همچنان همان محمد شاه غوری از پیش حضرت
ایشان برخاست و بخانه آمد که برادر او نشسته طعام میخورد گویا او را هیچ رنجی و زحمتی نبوده است
نقل است از حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة والدین مسعود قدس سره که زحمتی در بخوری صعب
پیش آمد چنانچه اشتعال کلی مرتفع گشت چند روز حضرت شیخ المشایخ مشار الیه نه طعام خورد نه آب
نوشید فرزندان و مریدان و معتقدان جمع آمدند و اطبا طلبیدند ایشان چون نبض حضرت سلطان
المشایخ گرفتند گفتند که ما را باستدلال نبض و قاروره زحمتی معلوم نمیشود که حضرت ایشان را چه
زحمت است ناچار باز گشتند در روز دوم زحمت حضرت شیخ زیادتی گشت چنانچه همه یاران از پیش
طلبید حضرت شیخ نظام الدین قدس سره میفرماید که من نیز در آن جماعت حاضر بودم حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره مرا و شیخ بدر الدین سلیمان که پسر حضرت شیخ المشایخ فرید الملة
والدین قدس سره بوده است و مریدان دیگر را اشارت فرمود که بروید و مشغول شوید از خدای
تبارک و تعالی صحت من خواهید همه رفتیم و هر یکی مشغول شدیم همان شب بدر الدین سلیمان رحمة
الله علیه در خواب دید که مردی میگوید که پسر شهاب ساحر سحر کرده است وی بود در قصبه اجودهن
او را شهاب ساحر گفتندی در سحر کردن مشهور بود بعد از آن خدمت شیخ بدر الدین رحمة الله علیه از آن
پیری پرسید که این کار را تدبیر چیست و بچه نوع این سحر دفع توان کرد پیر فرمود که بر سر تربت شهاب
بروید و بنشینید کلمه چند هم در خواب خواند که این کلمات بر سر گورش بخوانید چنانچه شیخ بدر الدین سلیمان
این کلمات هم در خواب یاد کرد کلمات این بود ایها المقبور المبتلی اعلم بان ابنک قد سحر و اذی الفضل

الکهف باسمه عنا دالاالتحقه بالحق بنا معنی اینست که ای کدامی که در قبر کرده شده و آزموده شده بدان
بدرستی وراستی که پسر تو تحقیق سحر کرده است و ایذا رسانیده پس بگو مر او را تا باز دارد باک آن ساحر
را از ما و اگر نه گوئی تو متصل شود بدان چیزی که متصل است آن چیز بما چون روز شد شیخ نظام الملة
والدین قدس سره با یارانی که باشاره حضرت شیخ مشار الیه مشغول بودند خدمت شیخ بدرالدین سلیمان
رحمة الله علیه پیش رفتند و صورت حال باز نمودند که خدمت شیخ بدرالدین سلیمان چنین خوابی دیده است
بعد از آن حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را پیش خواندند و اشارت فرمود که این
کلمات یاد گیرد و برود بر تربت شهاب ساحر و در میان پیرهن بر سر تربت او بنشیند و این کلمات بخواند بخواند
خدمت شیخ المشایخ نظام الملة والدین باشارت ایشان رفت و تربت شهاب ساحر را پرسید مشهور بود
هر کس نشان داد بر سر آن تربت بنشست و این کلمات بر زبان راند و دست بر زمین زد آن زمین
تربت سال گچ کرده بودند بالای گچ بر سر آن تربت اندکی گلی بود دست بر آن بزد ویکیمان بکاود یک کل
دور گشت چنانچه گوئی از تحت آن گل ظاهر شد بیشتر کاوید تا آنکه دست ایشان فرو رفت شیخ مذکور
میفرماید چون آن گل دور گشت دستم فرو رفت بیشتر اهتمام نمودم چیزی بدستم آمد از اندرون کشیدم
صورتی از آرد ساخته بود سوزنها در آن خلانیده و موها در هم بسته آن صورت محکم بسته و آن
صورت آورده بحضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس سره بردم حضرت شیخ مشار الیه اشارت
فرمود که آن سوزنها از آن صورت برآر و موها را که بدان بسته اند بگشا هر سوزنی که میکشیدم حضرت
ایشان کم میگشت و راحتی حاصل میشد تا جمله سوزنها بدر آوردم و آن موها گشادم بفرمان حضرت حق تعالی
حضرت شیخ را صحت کلی روی نمود بعد از آن فرمود که این صورت را بشکنید و در آب روان اندازید
همچنان کرده شد این معنی چون بوالی قصبه اجودهن را معلوم گشت ساحری که از وی این حرکت
بوجود آمده بود وی را بسته بحضرت شیخ فرستاد و اعلام نمود که البته این شخص کشتنی است تا حضرت شیخ
چه حکم فرماید تا بدان عمل نموده آید حضرت شیخ فرمود که چون ربّ من خدای تعالی صحت بخشید من نیز
بشکرانه آن صحت عفو کردم و خطا را بخشیدم تو نیز تعرض رسانی نه لایقست از حضرت شیخ نظام الملة

والدین قدس سره بابا بیکه من بخدمت حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین مسعود قدس سره بودم
وقتی پنج درویش بخدمت ایشان رسیدند درویشان مشایخ فراخ سخن بودند زمانی از حضرت مشار الیه برخاستند
و بدین عبارت آواز نمودند که ما چندین گرد عالم گشتیم هیچ درویش چنانچه باید نیافتیم مگر بعضی چند که خود را
بدرویشی متصور و مشهور ساخته اند حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین فرمودند که درویشان جائی نشنیدید تا شما را درویش
بنمائیم ایشان استمداد نموده روان شدند حضرت شیخ مذکور فرمودند باری چون ازینجا بروید راه دیگر
بروید که آبادانی واقعست ایشان چون دل پریشان داشتند بکلام حضرت شیخ الاسلام ملتفت نه
گشتند و روان شدند حضرت فرید الملة والدین یکی از عقب ایشان دوانید تا تفحص نماید بکدام راه
رفتند بعد زمانی کسیکه در پی ایشان جهت تفحص روان فرموده بود آن خبر چنان آورد که ایشان
در راه بیابان رفتند حضرت شیخ چون این خبر شنید بسی بگریست فرمود که انا لله وانا الیه راجعون
تا خبر آوردند که هیچ کس را باد سموم زد چهار یکجا هلاک شدند و یکی تنها از ایشان بر سر چاهی رسید و
آبی بسیار نوشید و هماندم بخسپید و نیز نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین
قدس سره وقتی متعلمی نصیر الدین نام بخدمت شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره رسید مگر نیت
تجارت داشتی خالی از رعونت و خواری نبوده در بند آن بودی که موی سر بدرازی کشد روزی جوگیی
بجماعت خانه رسیده بود متعلم مذکور از ان جوگی پرسیدن گرفت که موی سر از چه چیز دراز شود حضرت
سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره میفرماید که چون من از ان متعلم این نوع کلام شنیدم گریستم
برای درازی موی توجه بجوگی نماید مرا کراهیتی آمد چرا باید که متعلم بخدمت شیخ المشایخ آید و از جهت
رعونت درازی که تحت کل شعر جنابة حدیثی واقع است بجوگی توجه نماید القصه در آن ایام خواجه
وحید الدین نبیره حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین سنجری قدس سره بحضرت شیخ المشایخ فرید الملة
والدین قدس سره رسید و بیعت خواست و محلوق شدن التماس نمود حضرت شیخ فرید الملة والدین
قدس سره فرمود که من نان ریزه از خانوادهٔ شما ریزه دارم ادب نیست که شما را دست بیعت دهم و
مرید سازم خواجه وحید الدین مذکور سر بر زمین نهاد و الحاح نمود و گفت که ای خداوند شما در زمانه

کجا یابند که بخدمت او بارادت و انابت شتابند و سعادت حاصل نمایند البته من این گذاشتنی
نیستم چون حضرت شیخ الاسلام فرید الحق الحاج خواجه وحید الدین بدین گونه دید بشرف ارادت
قبول فرمود و بخرقهٔ خاص آن منبع اخلاص سر افراخت و مخلوق ساخت و همان زمان نصیر الدین متعلم
که بدو ارادتی تمام معتقد بود او نیز التماس ارادت نمود و بسعادت بیعت بود و مخلوق گشت
سرمایه مالی که بنیت تجارت داشت بدرویشان اهل استحقاق انفاق نمود و درویشی اختیار کرد
نقلست از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره آنچه در خیر المجالس مرقوم
فرموده اند روزی حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس سره در حجرهٔ متبرکه خود مشغول بودند
ناگاه قلندری رسید خادم گلیمی بر در حجره گسترده بودی که حضرت شیخ بروی می نشستی بالای او نشست
بود حضرت بدر الدین حاضر بود قدری طعام آورده پیش قلندر مذکور نهاد چون او از خوردن طعام
فارغ گشت مولانا بدر الدین اسحاق را گفت رحمة الله علیه میخواهم که حضرت شیخ را ببینم مولانا
مشار الیه جواب داد که حالا حضرت شیخ بحق مشغولست کسی را محل نیست که در چنین وقت در حجره در
آید و ایشان را خبر نماید همدران حین آن قلندر از انبان گیاهی سبز که این قوم بدو منسوب اند بدر
کشید و در کچکول انداخت و بخمیر نمودن مشغول گشت چنانچه سرشک آن در گلیم حضرت شیخ پاشیدن
گرفت خدمت شیخ بدر الدین اسحاق رحمة الله علیه پیشتر شد و روی بقلندر آورد و گفت که ای
درویش بی ادبی از حد نباید گذرانید ازین جا برخیز و بگوشه رو قلندر مذکور نشنود بدان کچکول که داشت
تا بشیخ بدر الدین الحق بزند حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین که در حجرهٔ خاص مشغول بود
این معنی از نور باطن دریافت و بتعجیل از حجرهٔ خاص بیرون شتافت و دست قلندر گرفت و فرمود
این را معاف باید بخشید قلندر گفت که درویشان دست بر نمی دارند و چون بر دارند بجای فرود
آرند حضرت شیخ مشار الیه فرمود که برین دیوار بزن قلندر کچکول بدیوار زد چنانچه آن دیوار فی الحال
افتاد و قلندر سر فرود آورد و پای در راه نهاد بعده حضرت شیخ بمولانا بدر الدین قدس سره
فرمود که لباس و جامهٔ خاص هم مهیا شد گیاهی که او خمیر ساخت این آن نباشد که قلندران بکار برند

شاید باز بایش آمده باشد و هم از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره منقول است
که در نزدیک قصبهٔ اوده حصار چهار فرسنگ قصبه ایست در آنجا ترکی قتلغ خانی حاکمی بود بازی
داشت چیز گیری و کلنگ اندازی ترک مذکور آن باز را بسیار دوست میداشتی با میر شکاری
سپرده بود و تاکید تمام نموده که زنهار زنهار این باز را غیر از حضور من بجانوری نپرانی مبادا
پرواز گیرد و باز نیاید اگر حکم مرا پاس نداری دست از جان و فرزندان خود شسته باشی قضارا آن
میر شکار با یاران هم کاره سوار میگردید ناگهان کلنگی خنگ چند بالای ایشان میگذشتند یاران
او الحاح نمودند که کلنگان مفت میگذرند بازی که داری بر پنها انداز باشد که کبابی سازیم
میر شکار مذکور یاران خود را جواب داد که صاحب من تاکید با تمام تمام نموده است که تا من نباشم
اصلا این باز را بجانوری پرواز ندهی که مبادا تیز پری نماید و غائب گردد چه دانم که چون باز پرانم
گم گردد و صاحب من ترکی است بیباک و خشمناک چون باز گم گردد مرا با فرزندان هم بمعرض هلاک
اندازد باز یاران گفتند ما ده دوازده سوار هستیم و اسپان رونده داریم نگذاریم که باز از ما غائب شود
القصه چون الحاح ایشان بسیار شد میر شکار مذکور باز بکشاد و بطرف کلنگان پرواز داد کلنگان پخش
شدند و باز طرفی دیگر رفت در آسمان بلند تر بیشتر تا از نظر ایشان غائب گشت یاران هر یک
بدنبال تفحص او هر طرف متفرق شدند و این میر شکار گریه کنان مع جامه دران و ریش کنان بهراس
تشویش غم و اندوه بحوالی قصبه اوده حصار رسید هم بدان حالیکه داشت بخدمت حضرت شیخ
المشایخ فرید الملة والدین در آمد چون حضرت شیخ را دید آه از دل برکشید بمثال ماتم زدگان بد حال و
زار زار بگریست حضرت شیخ المشایخ او را بلطف پیش خود نشاندند و پرسید این زاری و گریه
از سبب چیست او قصه حال باز بخدمت ایشان باز نمود که ای مخدوم ترک قتلغانی ظالمی و بدخوی
مرا باز سپرده بود و وصیتی و تاکیدی بجد و وعید نموده بود که این باز را در غیبت من بپرواز نپرانی و مرا
یاری چند مزاحمت نمودند و من بسبب الحاح ایشان بپرانیدم چنانچه هوا گرفت و از نظر غائب شد و
گم گشت کنون بتحقیق میدانم که اگر باز مذکور را باز بدو نسپارم مرا با فرزندان هم زنده نگذارد

که من اسپی و لباسی که دارم بگذارم و ترک و تجرید نموده سر در جهان گیرم و در گوشه بنشینم
نیست که آن ترک فرزندان و متعلقان مرا خون بریزد و بخاک سیاه آمیزد حضرت شیخ چون این
سخن او شنید مقدار طعام طلبید و فرمود که این طعام بخور شاید که الله تبارک و تعالی خاطر تو جمع آرد
و آن باز را بتو گمارد میر شکار مذکور پاره نان شکسته در دهن انداخت چنانکه از خشکی گلو پیش فرو
نیامد القصه چون حال میر شکار حضرت شیخ بزرگوار را در اضطرار و اضطراب یافت دست او گرفت و فرمود
که اینک باز تو بر کنگره حصار نشسته است برو بگیر میر شکار چون باز را معاینه نمود سر بر خاکپای حضرت
شیخ بسود و باز را گرفت شکرانه کنان باز توجه بخدمت شیخ نمود و اسپی که بر وی سوار بود بخدمت
حضرت شیخ پیشکش کرد حضرت شیخ تبسم فرمود که ترا باید که بر اسپ سوار شوی و بخانه خود روی و باز را
بصاحب باز سپاری و اسپ را قیمت کنی نصف مال او پیش من بیاری تا مبلغ قیمت او تقسیم [illegible]
الله و حق برادری میانه من و تو درست گردد ترک مذکور از گم شدن باز چیزی شنیده بود بفرزندان باز
دار تعرضی نموده ناگاه در روز دوم میر شکار باز هم پیش صاحب خود رسید او چون باز را بدید میر شکار
را پیش خود طلبید و قصه گم شدن باز پرسید او تمام ماجرای خود و کرامت حضرت سلطان المشایخ
پیش آن ترک ادا نمود ترک چون قصه تمام شنود گفت سبحان الله حضرت شیخ فریدالدین مسعود قدس
سره این چنین بزرگ است که معاینه نمودی باید که زود باز گردی و مقدار تنگها زر بخدمت او از من شکرانه
رسانی و برای من از حضرت ایشان فاتحه التماس نمائی بعد از آن میر شکار عرض نمود که ای خداوندگار
مرا بحضرت ایشان باز رفتن ضرور است که چون من کرامت ایشان معاینه دیدم اسپ خود شکرانه کشیدم
شیخ فرمود که این اسپ هم ترا بخشیدم و نصف قیمت او بمن باری لاجرم فتوحی که بدست من بخدمت
حضرت شیخ روان میداری مرا نیز با نصف قیمت اسپ بخدمت حضرت ایشان باید رسانید او همچنان کرده
مگر آن ترک قبل ازین قصه بحضرت شیخ عقیده پاک نداشت آخر آمد بتشریف ارادت مشرف شد و یکی
از خداپرستان گشت و میر شکار مذکور بعد از ایام مرید گشت ترک و تجرید نمود تا حیات داشت [illegible]
ملازم بود ایضا نقلست از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة و الدین محمود اودهی رحمة الله علیه که در

حدود قصبهٔ جودهن دیهی بود در آن دیه روغن‌گری مسلمان ساکن بودی ناگاه آن دیه را بسببی
از سببها داروغهٔ خطهٔ دیپالپور تاراج ساخت و مردم آن دیه به تمام در بند و قید انداخت روغن‌گر
مذکور زنی داشت از حد صاحب جمال و او را با آن زن محبتی عظیم بود زن نیز در غارت دیه مذکور بدست
کسی افتاد و غائب گشت هرچند که آن روغنگر با دیدهٔ گریان و سینهٔ بریان در هر جانبی پیدا اثری از او
نیافت با هزار غم و درد رو بحضرت سلطان المشائخ فرید الحق والدین قدس سره آورد و همچنان زار
و خراب با صد هزار اندوه و اضطراب بخدمت حضرات شیخ درآمد حضرت شیخ چون حالش بدگرگون
دید سبب خرابی او باز پرسید و قصهٔ حال بهمان منوال که وقوع پیوسته بود عرض نمود حضرت شیخ
زمانی تامل فرمود و اشارت نمود که طعامی بیارند پیش این روغنگر بدارند هم چنان کردند روغنگر
مذکور چون حال خراب جگری کباب داشت دست طعام نبرد و نواله از آن نوال نخورد حضرت
شیخ فرمود که طعام بخور حق تعالی قادر است که خاطر تو جمع گرداند و آن زن بتو رساند روغنگر
چون این معنی شنید اندک دل او تسکین یافت فاما اندوهی و غمی که داشت بکلی برطرف نشد -
حضرت شیخ فرمود که سه روز ملازم من باش تا حق تعالی از پردهٔ غیب چه پیدا آرد ناچار آن روغنگر
اختیار کرد در سویم روز نویسنده را مقید کرده در قصبهٔ جودهن آوردند او نگر متصرف جای
بود که آنجا تعلق بدان امیر داشت که آن دیه تاراج نموده بود الغرض آن نویسنده مقید بر محافظ
خود الحاح نمود که مرا بخدمت حضرت فرید الدین ببرید چیزی نیک بشما رسانم محافظان همچنان
کردند و او را بحضرت شیخ آوردند نویسندهٔ مذکور حال خود بحضرت ایشان باز نمود حضرت مشارالیه
فرمود که چون آن داروغه که ترا مقید و مسلسل فرموده است شفقتی جدید و عنایتی مجید فرماید پیش
من چه شکرانه فرستی قبول میباید کرد نویسنده عرض نمود که هر چه از نقود و کالا دارم بخدمت حضرت
شیخ شکرانه بیارم حضرت شیخ فرید الملة والدین فرمود که آن شکرانه هم بتو بخشیدم داروغه بر فتنه
ترا خلاصی خواهد داد و بخلعتی فاخر خواهد نواخت دیهی هم بتو نیز خواهد بخشید عهد کن که آن ده را بدین
روغن‌گر ببخشی نویسنده بصدق دل قبول نمود و روغنگر را گفت برخیز و برابر من بیا تا همچنان کنم

که اشارت حضرت شیخ است روغنگر مذکور از این سخن در گریه افتاد و عرض نمود که ای شیخ المشایخ
حالیا در گردن من آنقدر چیزی هست که هشت کنیزک خوب بغلامی خریدی و لیکن من فریفته و خراب
زن خویشم که از فرقت وی دل ریشم حضرت شیخ فرمود تو باری برابر این نویسنده برو تا خدای تعالی
از پرده غیب چه پدید آرد روغنگر مذکور ناچار باشارت حضرت شیخ برابر او رفت و نزدیک ثاق او
متفکر و متحیر نشست این نویسنده ابیش آن داروغه برد که مقید ساخته بود مجرد دیدن از
برکت حضرت او مهربان گشت با یکی خوبی خلعتی مرغوب نواخت و بمنزل خودش روان ساخت و در
عقب آن کنیزک صاحب جمال برقع پوش فرستاد که این نیز انعام و عنایت من است ترا باشد چون
آن کنیزک مذکوره به نزدیک ثاق رسید شوهر خود دید و برقع از روی خود بالا کشید و بسویش دوید
و آن روغنگر نیز او را بشناخت و سر در پایش انداخت نویسنده از این حال حیران ماند و روغنگر را
بسوی خود خواند و دست کنیزک گرفت و بدستش سپرد که ترا ارزانی باد روغن گر مذکور حال و کیفیت
کرد که این همه از کرامت حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره است از آنجا باز هم بخدمت
ملک المشایخ مشار الیه مد و مرید گشت این درویش به نسخه مرقوم یافته است که حضرت شیخ مشار الیه
گنج شکر از آن سبب گویند که در ایامیکه حضرت شیخ فرید الملة والدین به ملازمت خود حضرت شیخ قطب الدین
قدس سره در دهلی می بود جای مسکن معین الشان نزدیک دروازه غزنی بچنین برجی بود الان گنبد [illegible]
و قوت دارند بدان منزل مبارک میروند می آرند و کاه میگذارند القصه ایام برشکال بود و باران [illegible]
میبارید چنانچه تمام راه گل گرفته بود و حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که روزه طی افطار نکرده
بقدر ضعف در وجود مبارک او پدید گشته خواست که بخدمت ملازمت حضرت قطب الملة والدین
قدس سره رسد نعلین چوبین بپای داشت در اثناء راه پای مبارکش لغزید چنانکه بر زمین افتاد و دو
باراده الله تعالی گشاد و پاره گلی بر زمین بدهانش رسید تمام شکر گشت از آنجا بخدمت حضرت قطب
الملة والدین سر بر زمین نهاد و نشست سلطان المشایخ قطب الملة والدین فرمود بابا فرید الدین [illegible]
بدین پاره گلی که در دهنت رسید و شکر گشت عجب نیست که حضرت باری تعالی وجود ترا گنج شکر گرداند

است آثار شبرین عمارتی بود حضرت شیخ فرید الدین قدس سره سر بر زمین آورد و شکرانهٔ حق تعالی
کرد چون از انجا بازگشته هرجا که رسید از مردمان شنید که می گفتندی حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر می
آید و این درویش در ایام عزیمت بیت الله چون بقصبه اجودهن بشرف زیارت ایشان رسیدم یعنی
از خدمت شیخ المشایخ شیخ محمد که صاحب سجاده حضرت شیخ قدس سره بود پرسید از ایشان
نیز همچنان شنید نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس روحه که من روزی
بخدمت حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین حاضر بودم که میفرمودند در ایامیکه من بخدمت حضرت
سلطان العارفین قطب الدین بختیار اوشی قدس سره ملازم بودم روزی از حضرت ایشان
خواستم که اگر فرمان باشد یک چله در خدمت برآرم حضرت خواجه قطب الملة والدین فرمود که یا حاجت
نیست که در خلوت نشینی و چله برآری ازین کار شهرت بسیار روی دهد عادت پیران من همچنان
نبوده است خلوت ایشان در جلوت بودی من تقید جواب گفتم که حضرت شیخ بر من حاضر است شهرت
را من راه نخواهد یافت چنانکه حضرت قطب الملة والدین قدس سره ساکت شدند بجوابی ملتفت
نگشتند همدران حال دانستم که از من بی ادبی واقع شده است که چرا بخلاف حکم ایشان جواب گفتم
بسیار استغفار گفتم و هنوز پشیمان هستم تا روز قیامت این پریشانی و شرمندگی از من منفک نخواهد
شد نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که من روزی بخدمت حضرت
سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره نشسته بودم مولانا بدر الدین اسحاق و مولانا
جلال الدین هانسوی نیز حاضر بودند حضرت شیخ را مریدی بود مولانا محمد نام او از ملتان رسیده بود
حضرت شیخ طلبیدند و خود صایم بودند چون طعام آمد بحضور خویش نمایان اشارت نمودند که در میاید
یافت در آن وقت که طعام آورده بودند سفره حاضر نمودند که بنهید از نده آن طعام کهچری بود از ماش
و برنج پخته بودند در ان حین بخاطر مولانا محمد ملتانی گذشت که اگر سفره بودی بهتر بودی حضرت شیخ را معنی
مکشوف گشت گرد طبق طعام بانگشت مبارک خطی مدور کشیده فرمود مولانا محمد اگر سفره
موجود نیست این خط مدور را حکم سفره گیر و طعام در یاب ایضاً نقلست از حضرت سلطان

الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین را صوم دوام بودی
بحدیکه اگر عارضه داشتی یا فصدی نمودی هرگز افطار نفرمودی و بیشتر افطار صوم او با شربت
بودی اندکی مویز در قدح شربت می انداختندے و ازان بوقت افطار مقدار ربعه درم میکشیدی
و دو سه دانه مویز بدهن مبارک بردی و مابقی شربت بحاضران مجلس ایثار میفرمودی تا اگر آن سعادت
روی مے نمودے و دو نان جرت کم از سیری بعد افطار شربت پیش ایشان می نهادندی و یک نان
ثلثا یا کم بیش میخوردی و باقی بنصیب حاضران کردی بعد ازان باستغراق تمام نماز عشاء مستغرق
و مشغول بخدا تعالی مے بودی در مبدا حال که بقصبه اجودهن متوطن شدند با وجود عیال و فرزندان
بمثل بلیو و دیله که از جنگل آن ولایت خیز و قانع مے بودند و آخر بار وسعتے روی داد و فتوحات
بیا پے رسیدن گرفت بنصیب مسافر و مجاور میفرمودند و خود بدان رستنهای جنگل قانع و خورسند مے
بودند در وقت حضرت سلطان نصیر الدین بادشاه دهلی که از اولیاء خدا تعالی بعضے بطرف اچه و
ملتان متوجه گشتند چون بقصبه اجودهن نزول نمود بخدمت حضرت المشایخ فرید الملة والدین قدس سره
رسید و در ان هان سلطان غیاث الدین بلبن الغ خان خطاب داشت او نیز برابر سلطان مذکور رحمة الله
علیه بود سلطان مثال چهار دیه کلان از حوالی خطه مشهور دیبال پور با چیزے نقود آورده بود چون
پیش حضرت سلطان المشایخ نهاد شیخ رو بالغ خان آورد و پرسید که اینها چیست که پیش نهادند الغ
خان مذکور عرض نمود حضرت سلطان بخدمت شیخ چهار موضع معمور و آبادان از برائے معاش فرزندان
توقیع مرتب ساخته بچیزے نقود برائے درویشان خانقاه آورده است اگر قبول فرمایند موجب
سعادت و سرور خاطر او میتواند بود حضرت شیخ قدس سره فرمود که این نقود از برائے درویشانست
قبول نمودم بایشان قسمت نمایم و این مثال مواضع بردارید بشتر هر کرا طالب و راغب اینید بدو رسانند
این فرمود و رخصت نمود ایضاً نقل است از حضرت سلطان الاولیا والمشایخ نظام الملة والدین
قدس سره در یافته که من بحضرت ایشان در قصبه اجودهن بودم اندام مبارک ایشان را نکسری منقطع
شده چنانچه مرا و مولانا جمال الدین هانسوی را و مولانا بدر الدین اسحاق را و درویش علی بهاری

ما اشارت فرمود که بروید از برای صحت من در فلان گورستان مشغول باشید بحکم اشارت حضرت
ایشان بگورستانیکه فرموده بودند رفتیم و شب آنجا مشغول شدیم علی الصباح بخدمت ایشان رسیدیم
دیدیم بر کهنی گلیمی سیاه انداخته تکیه فرموده بودند و عصاء از حضرت خلاصة المشایخ شیخ قطب الملة والدین
قدس سره یافته بودند در کناره ایشان بود هر بار دست مبارک خود بدان عصا می بردند و بر روی
خود فرود می آوردند چون مایان را بدیدند پرسیدند که شب در آن گورستان مشغول بوده اید جمله سر بر زمین
نهادیم و عرض نمودیم که آری مشغول بودیم فرمود که از دعای شما هیچ اثری از صحت بما روی ننمود مایان
ساکت شدیم شیخ علی بهاری پیشتر از مایان ایستاده بود او گفت که ما ناقصیم و وجود ذات ستوده صفات
حضرت شیخ کامل دعای ناقص در حق کامل اثری نکند همان این سخن بسمع مبارک نرسید من بلند تر همین سخن
بعرض رسانیدم چنانچه درویش علی مذکور ادا نموده بود حضرت شیخ چون از من سخن شنید مرا نزدیک طلبید
و عصائیکه در کنار داشت بمن بخشید و فرمود که مولانا نظام الدین من از خدا تعالی خواستم که هر چه تو
از خدا تعالی خواهی بیابی من سر بر زمین نهادم و باز گشتم و آنها نیز باز گشتند و بجانب من دستی کشادند
و مبارکبادی دادند و من با خود اندیشیدم که چون حضرت شیخ در حق من این دعا فرموده اند که من از خدای
تعالی خواستم که تو هر چه از خدا تعالی بخواهی بیابی لاشک دعای شیخ در حضرت حق تعالی قبول است پس
بهتر است که من امشب بدعای صحت سلطان المشایخ مشغول گردم که البته مقرون باجابت خواهد گشت
تمام شب بدعای صحت ایشان مشغول شدم چنانچه در آخر شب انشراحی تمام در من ظاهر گشت چنانچه علم الیقین
شد که این دعاء من بحضرت عزت قبول افتاد علی الصباح بخدمت حضرت شیخ رسیدم دیدم که بالاء مصلی
مستقبل قبله بفراغ نشسته اند بمجرد دیدن من فرمودند که درویش نظام الدین چون دعاء من در حق تو
قبول است تو دعا که برای صحت من در شب کردی آن نیز قبول افتاد من چون این بشارت شنودم
سر بر زمین نهادم و همان مصلی که بر روی نشسته بودند بمن عطا فرمودند و نیز نقل حضرت شیخ نظام الدین
قدس سره در فواید الفواد مرقوم است که در آنچه خدمت سلطان المشایخ فرید الملة والدین نور الله روحه
بنور الیقین از خطه هانسی آمده بقصبه اجودهن سکونت نموده خدمت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه

را لطلب والدهٔ مبارک خود در قصبهٔ کهوتوال فرستاد که او را از آن قصبه بقصبه اجودهن آرد در میان
قصبتین خیلے راه است و جنگل بسیار و آبی نایاب شیخ نجیب الدین قدس سره مرکبے داشت که آن عفیفهٔ روزگار
را بدان سوار ساخت و بسمت قصبهٔ اجودهن متوجه گشت چون در نصف راهے رسید حضرت والده را در سایه
درختے نشاند و خود بر مرکب سوار شد در پے آبی دوید باز چون در نصف راهی رسید حضرت والده را در آنجا
ندید بسیار در هر جانب شتافت از وے اثرے و نشانی نیافت عاجز و سرگشته در قصبه اجودهن بخدمت شیخ
فرید الملة والدین رسید و صورت حال بحضرت اهل الکمال باز نمود حضرت سلطان المشایخ میفرمود که تصدقے بفقرا
رسانند و طعامے بعضیے خورانند بعد مدتے مدید حضرت شیخ المشایخ نجیب الدین متوکل رحمة الله را گذرے
بدان جنگل و سرا افتاد که والدهٔ حضرت ایشان غایب شده بود چون بدان درخت رسید که او را نشانده در
پے آبی دویده بود در دل اندیشید که باری گرد این نواحی زمانی چند بگردم شاید که از وے نشانی دریابم
استخوانی یابم قضا را بجای رسید استخوانی چند در آنجا افتاده دید حضرت را یقین گشت که این استخوان حضرت والدهٔ من است شاید
او را گرگی یا شیری هلاک نموده باشد آن تمامی استخوانها جمع ساخته در خریطه انداخت و باز بحضرت شیخ
قدس سره آمده قضیه استخوانها یافتن و در خریطه انداختن و آوردن بحضرت سلطان المشایخ عرض نمود حضرت
شیخ فرمود که این خریطه بیار و بکشا تمام استخوان بالاء مصلاء من فرو گذار حضرت شیخ نجیب الدین قدس
سره دوید و آن خریطه آورده چون دامن خریطه کشود هیچ استخوانی در وے نبوده حضرت سلطان الاولیا
نظام الملة والدین فرموده اند که این حکایت از عجائبات روزگار است **وایضاً** از حضرت نظام الملة
والدین **نقلست** در آنچه حضرت سلطان العاشقین قطب الملة والدین قدس سره رحلت فرمود شیخ
بدر الدین غزنوی که خلیفهٔ آنحضرت است در شهر دهلی بود ملک نظام الدین خریطه دار مذکور خانقاه عالی بنا نمود
و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیه در وے جلوس فرمود چنانچه نظام الدین مذکور اسباب نعمت
و دعوت مهیا میداشت و خدمت و رعایت شیخ بواجبی میکرد دیری نگذشت که نظام الدین خریطه دار
را بحساب کشیدند و بر سر او مبلغی مال دیوان ثابت گردانیدند در کار شیخ بدر الدین غزنوی فتوری
و قصورے پدید آمد چنانچه مشار الیه بجانب حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین رقعه نوشتند

واین ابیات در وے درج نمودند ٭ فرید الدین ملت یار زیرک ٭ کہ باد شد کرامت زندگانی ٭
دریغا خاطرم گر جمع داری ٭ بمدحش کردمی گوہر فشانی ٭ و معروض داشت کہ شخصے از عہدہ داران دیوان
برای من خانقاہ بنا نمودہ و برای خدمت درویشان و تفقد حال ایشان نعمتے و دعوتے مہیا ساخت
اکنون او را بحساب کشیدند بنابران خاطرم بسیار پریشانست ملتمس آنکہ بدعای استمداد فرمایند تا او را
خلاص حاصل گردد و کار و بار درویشان سر انجام پذیرد امید کہ ملتفت خواہند بود والسلام حضرت شیخ
فرید الملۃ والدین قدس سرہ اندکی سر مبارک جنبانیدہ در جواب نبشت رقعہ عزیز الوجودی رسید بمطالعہ
آن فرحت انجامید بدانچہ مندرج بود مبرہن نمود ہر آئینہ ہر کہ بر منہج پیران خود روش ننمایند ضرورتش
ہمین پیش آید کہ خاطرش از غم نیاساید از پیران ما کہ بود کہ خانقاہی برای خود بنا فرمود و در وے
جلوس فرمود از انکہ شیخ بدر الدین رحمۃ اللہ علیہ مرید و خلیفہ حضرت سلطان العاشقین قطب الملۃ والدین
بختیار اوشی قدس سرہ نعوش و عادت حضرت ایشان و پیر ایشان حضرت معین الملۃ والدین نبودے کہ
خانقاہے بسازند و دوکانے آرایند بلکہ در ہر مقامیکہ رسیدندی و اقامت پذیر شوند قصد بہ گمنامی و بے
نشانی و نابودی مے نمودند سلطان المشایخ حضرت شیخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ العزیز این سخن بنا بدانکہ
باوجود آنکہ خدمت شیخ بدر الدین رحمۃ اللہ علیہ سالہا بخدمت حضرت قطب الملۃ والدین مے بودی و روش
ایشان معاینہ مینمودی و حضرت شیخ بدر الدین فرزند غزنوی بود و از آنجا قصد ملازمت حضرت سلطان المشایخ
نمود چون بدہلی رسید بشرف ارادت مشرف گشت و او را در دہلی داماندی بودہ کریم الدین لقب و نولیسندگی
سیکردی در آخر او نیز سر در قدم قطب الملۃ والدین آورد و ترک و تجرید اختیار کرد روزے حضرت سلطان المشایخ
فرید الملۃ والدین مسعود قدس سرہ در آنچہ بخدمت پیر خود در دہلی بود روزے بملاقات خدمت شیخ
بدر الدین غزنوی رفت بر گلیمے کہنہ نشستہ بود برخاست و حضرت شیخ فرید الملۃ والدین او را یافت چیزی
ما حضر نداشت کہ پیش ایشان نہد خواجہ کریم الدین مذکور گلیمے کہ بران نشستہ بود داد و گفت برو
در بازار بفروش نانی و شوربائے بیار تا تناول نمائیم خواجہ کریم الدین باشارت او گلیم برداشت و متوجہ بازار
گشت وقت رفتن شیخ بدر الدین رحمۃ اللہ علیہ آواز داد کہ این گلیم را درویشانہ بفروشی در ان حین

حضرت شیخ فرید الدین مسعود بشیخ بدر الدین فرمود که درویشانه فروختن چه معنی دارد خدمت شیخ بدر الدین بتبسم گفت که درویشانه فروختن آنست که بهر بهائیکه کسی دهد مضایقه ننماید نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره روزی بخدمت شیخ فرید الملة والدین قدس سره حاضر بودم تاری از محاسن مبارک ایشان جدا گشت من فی الحال برداشتم وعرض نمودم اگر فرمان شود این را تعویذی سازم فرمودند خوب باشد آخر الامر در کاغذ پیچیدم و بریسمانی پیچیده در دستار نهادم چون از اجودهن بدهلی رسیدم هر کرا رنجوری پیش آمدی من همان تعویذ را میدادم بشرطیکه چون صحت شود تعویذ مذکور را باز بمن بسپارد چنانچه هر کرا میدادم البته صحت مییافت تا در تمامی شهر شهرت آن تعویذ ظاهر گشت من آن تعویذ را در حجره خویش بطاقی معین میداشتم هر کرا حاجت بودی بدو میدادم مرا در شهر دوستی صادقی وصالحی بود او را تاج الدین مینائی میگفتندی او پسری مرغوب خوردی داشت ناگاه رنجور گشت آن تاج الدین مینائی بر من آمد آن تعویذ بخواست من باندرون حجره رفتم در طاقیکه نهاده بودم بسیار جستم نیافتم و طاقهای دیگر که دران حجره بود نیز تفحص نمودم که شاید در طاق دیگر نهاده باشم تعویذ مذکور از هیچ جا ظاهر نگشت چنانچه آن دوست بیچاره محزون گشت و پسر او هم دران رحمت برحمت حق پیوست بعد چندگاه شخصی دیگر آمد از جهت حاجتی آن تعویذ از من طلبید بفرمان الله تعالی همدران طاق معین که می نهادم یافتم و بدو دادم حاجت او روا گشت چون پسر او رفتنی بود تعویذ پیدا نشد و ایضا نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره را با حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره اعتقادی وارتباطی تمام بودی چون نسخه عوارف سبق فرمودی چنان ادا نمودی که شنونده را طاقت هوش نبودی چنانچه من پنج باب ازان کتاب پیش حضرت گذاشته ام از لذت بیان ایشان مرا حالتی پیدا شدی که اگر درانحالت کسی بمیرد دولتی حاصل نموده باشد در روزی که نسخه عوارف از جهت سبق فرمودن من حاضر آوردند همان روز در خانه سلطان المشایخ مشار الیه پسری تولد شد او را شهاب الدین نام کردند هم از ایشان منقول است که حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین

قدس روحہ را مریدے بود صادق الاعتقاد او را محمد مشیاپوری گفتندے از وے شنیدہ ام کہ در ایام
از ولایت گجرات بدہلی مے آمدم ہمراہ من دو سہ کس بیش نبودند و ہیچ سلاحی ہم نداشتم چون در جنگل
رسیدیم کہ معموری از آنجا دور بود در میان دیدیم کہ ہندوی چند با تیغہائے برہنہ بمقابلہ من پیدا
شدند چنانچہ در باتر من مستولی گشت بر فور گفتم کہ یا شیخ فریدالدین حاضر باش بمجرد این سخن ہندوان تیغہا
انداختند و یکبارگی گفتند کہ ما را امان دہید و گریختند تا حضرت شیخ فریدالدین قدس سرہ بدیشان چہ نمودہ
باشد **نقل است** از حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ کہ دانشمندی بود ضیاالدین لقب در زیر
منارہ مسجد جامع دہلی سبق میگفتے از وی شنیدم کہ من در ابتدائے حال وقتی بخدمت سلطان المشایخ
فریدالملۃ والدین مشرف شدم و در آن ایام از منقول و معقول ہیچ نخواندہ علاقی آموختہ بودم و
جزدانی در بغل داشتم بخاطرم گذشت کہ اگر حضرت شیخ ما را از علم فقہ و علوم دیگر بپرسد چگوییم البتہ شرمندہ شوم
ہمین کہ بخدمت ایشان در آمدم و سر بر زمین نہادم بنشستم حضرت شیخ روی مبارک سوی من کرد و فرمود
تفسیح حسنات چہ باشد من خوش شدم در بیان آن شروع نمودم و نفی ما شافی در ان عین واقعہ است
بعرض آوردم کمال کشف کہ ایشان را بود آنچہ خواندہ بودم ہم از ان سوال فرمودند **نقل است**
کہ حضرت ملک المشایخ فریدالملۃ والدین برین بیت تواجد فرمودند تا دیری مستغرق این حال بودند
بیت نظامی این چہ اسرار است کز خاطر عیان کردی * کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان
در کش * و چون بخود مے آمدند ہمین فرمودند کسے سرش نمیداند زبان در کش زبان در کش * از
حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ منقولست کہ روزے حضرت شیخ نجیب الدین متوکل بحضرت
سلطان العارفین فریدالحق والدین قدس سرہ عرض نمود کہ در میان مردمان چنین شایع کہ حضرت شیخ
چون بعد از صلوۃ سر بسجدہ مے نہد یا رب یا رب میگوید از عالم غیب لبیک عبدی مے شنود فرمود
الا رجاف مقدمۃ الکون باز شیخ نجیب الدین قدس سرہ عرضداشت کہ اکثر مردم این ہم میگویند
کہ خواجہ خضر بصحبت شما بیشتر مے آید فرمودند کہ خیر باز بحضرت شیخ مشار الیہ عرض نمود کہ میگویند مردان
غیب از اوتاد و ابدال بصحبت شما غلبہ میرسند این سخن را نفی نمودند و فرمود نجیب الدین تو نیز

مرد ابدالی ایضاً از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره نقل است که مردے بود
او را شمس الدین دبیر میگفتند در خطه سنام سکونت داشت و از آنجا بقصبه اجودهن رسید
بتشریف زمین بوس حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره مشرف گشت و ملازمت حضرت
مداومت نموده توضیح نسخه ایست از علم سلوک از تصنیف عزیز الوجود برگزیده حضرت معبود شیخ حمید الدین
ناگوری قدس سره پیش حضرت شیخ بخواندن شروع نموده و این شمس دبیر شاعری بود قصیده مطول
در مدح حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره انشا نموده رخصت خواست تا بحضرت
شیخ بخواند حضرت شیخ اجازت بخواندن فرمود و آن شمس دبیر بایستاد و آن قصیده خواند بعد از اتمام
قصیده حضرت شیخ فرمود که بنشین و بار بخوان حضرت سلطان المشایخ از برای مسرت خاطر او را در هر
بیتے استحسان فرمود و گفت چه مطلوب داری شمس عرض نمود عسرتی و فقیری هست مادری پیر دارم
در پرورش او میباشم حضرت شیخ نظرے فرمایند که اندکی فراغتے روی دهد حضرت شیخ فرمود که برو شکرانه
بیار البته حضرت شیخ کسے را که بشکرانه اشارت نمودی آن کار بالقطع بر آمدی شمس الدین مذکور مقدار
پنجاه جیتل پیش حضرت نهاد و خود باستمداد فاتحه بایستاد حضرت شیخ آن دراهم را بدرویشان داد
فاتحه در حق او فرمود چنانچه اندک ایام او را مالی و منالی روے داده و بر سر سلطان شمس الدین دبیر
گشت ایضاً هم از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره نقلست که حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره العزیز در مقامی نشسته بودی بارها خارج از نماز سجده میکردے
وقتے در حجره بود مرا بنوعی بدیشان نظر افتاد دیدم که هر بار ایستاده میشدی
و در سجده میرفتی و این مصراع مے خواندی مصرع از بهر تو میرم ز برای تو زیم ایضاً
هم از حضرت نظام الملة والدین قدس الله سره العزیز منقول است که
متعلمے بود حمید نام در ملازمت طغرل که سلطان غیاث الدین او را داروغه بنگاله کرده بود روزے
آن حمید پیش او استاده بود او را صورتی لطیفے پر نوری روی نموده گفت ای حمید تو مردے
اهل علم باشی این جا اهل دست بسته چرا ایستی حمید مذکور متحیر گشت و گفت حمید را طاقت بودن

نماند و از آنجا بسمت قصبه اجودهن آمد چون بخدمت حضرت شیخ رسید روی بخاک مالید حضرت
شیخ فرمود که ای مولانا حمید دیدی که بچه صورت ترا در اینجا آوردم همان زمان مولانا مذکور ترک و تجرید
نمود و بسعادت ارادت مشرف گشت و خرقه خلافت یافت گاه گاهی تذکیر گفتی چنانچه حضرت نظام
الملة والدین قدس سره فرموده است که من تذکیر او بسیاری شنیده‌ام سخنی گیرا داشت مستمعان را از
حال می‌برد چنانچه حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین فرمود ای مولانا حمید این زمان تو ستاره
منور گشته ستاره را پیش آفتاب چندان تاب ضیا باشد در قصبه اندپته که نزدیک شهر دهلی واقع است متوطن
باش و خلق خدا را نفعی رسان مولانا حمید ایستاد و سر بر زمین نهاد و عرض نمود که خداوندگارا شکسته
نوازم را عنایت نموده رخصت فرمایند که بزیارت حضرت رسالت مشرف شوم و در بیت الله گرد دیار یار
زمزم فراشویم حضرت شیخ مشار الیه فاتحه و رخصت فرمود چنانچه باز نامد و خبری نرسید و ایضاً هم از
ایشان نقلست که در طرف اچه و ملتان ملکی پاک اعتقادی بود مولانا عارف نامی در نماز او امامت
کردی قضا را آن ملک بزرگوار را بحضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره غائبانه اتحادی
و اعتقادی بود مقدار دویست تنکه سفید بدست مولانا مذکور سپرد که چون بقصبه اجودهن رسی این
دویست تنکه سفید پیش حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره نهی و از من نیازی
معروض داری و فاتحه استمداد نمائی القصه چون عارف مذکور بقصبه اجودهن رسید بدل اندیشید که ازین
دویست تنکه نصفی نگاه دارم و نصفی در نظر شیخ در آرم از آنکه ملک بجا مکتوبی نداده است که از آن خیانت من بظهور
پیوندد و آخر الامر چون بخدمت شیخ المشایخ رسید زمین بوسید و صد تنکه سفید از بغل کشیده پیش حضرت
شیخ نهاد و باز نمود که فلان ملک مخلص و معتقد شما است صد تنکه بدست من شکرانه نموده است قبول نمایند
بعد از آن حضرت شیخ المشایخ بتبسم فرمود که مولانا عارف حق برادری برین درویش درست ساختی نقود
شکرانه را بنصف النصف انداختی عارف مذکور شرمنده گشت و گفت مخدوم همت مولایان مغلوک مساوی
همت اهل سلوک نیست آن صد تنکه دیگر که خیانت نموده بود در نظر آورده حضرت شیخ فرمود که این صد تنکه
هم ترا باشد تا به برادری نقصانی روی ندهد مولانا عارف مذکور چون این کشف معائنه دید اسباب هم

و نقد یکه برادر او بود بدرویشان حضرت شیخ المشایخ فرید الدین مسعود ایثار فرمود و بشرف ارادت
مشرف شد و مشغول عبادت گشت میان اندک ایام از حضرت شیخ المشایخ خرقه خلافت یافت یکی از
واصلان حق تبارک و تعالی گشت چنانچه او را حضرت شیخ بولایت سیستان تعین فرمود تا مردم آن دیار از
وے فیض شامل و نصیبے کامل حاصل نمایند و نیز مسموع است که بتحقیق پیوسته که حضرت مولانا بدر الدین
اسحق بن منهاج الدین بخاری رحمة الله علیه در علم معقول و منقول مستثنی بود و در شهر دهلی بمدرسه مغربی
درس میفرمود و بدرویشان اعتقاد نداشت چنانچه او را مسئله چند مشکل گشت از معاصران خود هیچکس
نیافت که مشکلات و نکات آن مسئله حل نماید از شهر دهلی بجانب بخارا متوجه گشت چون بقصبه اجودهن
رسید همراهان متوجه بخدمت حضرت سلطان المشایخ فرید الحق والدین شدند مولانا بدر الدین را نیز گفتند
که چه باشد که تو هم همراه ما بیائی و حضرت شیخ را دریابی مولانا مذکور جواب داد که شما بروید و دریابید من چنین
را بسیار دیده ام میان ارزند که کسے در صحبت اینها تضییع اوقات نماید مصاحبان مولانا مذکور بالحاحی
و ابرامی او را نیز همراه بردند چون بحضرت شیخ رسیدند و زمانے آرمیدند حضرت سلطان المشایخ والاولیاء فرید
الملة والدین توجه بمولانا بدر الدین اسحاق نمودند و تمامی مشکلات و نکات که در دل او بود بانواع معانی
بیان فرمود چنانچه مولانا مذکور را سیه تقریر او گشت و مرید شد سر بر زمین نهاد و عزیمت بخارا ترک نمود و
لیلا و نهارا بخدمت حضرت سلطان المشایخ مجدد ملازم بودی و هر زمان فیض میبردی و هر روز
پشتواره هیزم مطبخ حضرت شیخ بسر نهاده مے آوردی آخر الامر حضرت شیخ عجوزه مبارک خویش بحباله او
آورد و بدامادے مشرف ساخته و نیز یکے از واصلان حق گشت **نقل است** از حضرت نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت سلطان المحققین فرید الملة والدین امر میکرد در غایت کمال
او را مولانا داود و محمود با آهیمی بگفتندی بار بار اوصاف حمیده او حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة
والدین قدس روحه در مجلس میفرمودی وقتے میفرمود که مرا و مولانا داود را از حضرت ملک المشایخ
فرید الملة والدین قدس سره بجانب دهلی باهم رخصت شد یکجا از قصبه اجودهن بیرون آمدیم و هر دو پیاده بودیم
و در راه به تیزی گام زدی از من پیش رفتی و به نماز مشغول شدی تا آنکه من نیز بدو رسیدمی چون

اورا در نماز یافتمی بیشتر مے راندمے مقدار دوگروه پیش بر رفتمی و مشغول نماز شدمے ناگاه اورا سیکے
مرا در نماز رسیدے بسبیل عادت خویش پیش بر رفتمی تا من بدو رسیدمی بدوگانه مشغول شدمے و او
یک نو کروه پیش بر رفتی و در آن راه جنگل عظیم بودے راه گذاشته بطلب آب چپا و راست شدے در چنان
جنگل و بیابان راه غلط نکردی و او در دیه نزدیک قصبه اوده ساکن بودے وگاه گاه بخطه اوده هم
بیامدے و من نیز او را دیده بودم هم از وے حکایت فرموده که در اوده بزازی بود نورالدین لقب وقتے
پسر او را رنجوری واقع شد و زحمتے سخت روی نمود چنانکه نورالدین مذکور دست از حیات او شست
و آن نورالدین بزاز با خدمت مولانا داؤد اعتقاد و اتحاد تمام بود پیش مولانا مذکور رفت و صورت
حال رنجورے پسر بدو باز نمود مولانا داؤد رحمة الله علیه ساعتی در تامل شد و به نورالدین مذکور گفت
که اگر پسر تو همین زمان صحت یابد مرا از مال خود چه شکرانه پیش آری خواجه نورالدین مذکور گفت که هر چه تمام
بفرمایند حاضر نمایم حضرت مولانا داؤد فرمود که ثلث مال بعد از صحت پسر بمن سپاری تا صرف
فقرا نمایم خواجه نورالدین مذکور قبول نمود و از برکت مولانا داؤد رحمة الله علیه همان زمان پسر او
برخاست چنانکه هیچ زحمتی نداشت خواجه نورالدین چون این معنی بدید ثلث مال خود به پیش مولانا
مذکور کشید و مولانا مذکور تا بخانه خود رسد تمام آن مال بفقرا بخشید چنانکه یک جیتل از آن در حق خود
خرچ نکرد **نقل است** از حضرت سلطان المشائخ نظام الملة والدین قدس سره که حضرت سلطان العارفین
فرید الملة والدین قدس سره وقت نیم روزے از خانه بیرون آمده و مولانا بدرالدین اسحاق
و مولانا جمال الدین هانسوی حاضر بودیم حضرت شیخ در سایه دیواری استاده حضرت را مریدی بود یوسف
نام او نیز پیدا گشت و مقابله حضرت شیخ استاده و زبان بکلام شنیع بکشاد که مارا چندین سال است که خدمت
شیخ میکنم و ملازمت مینمایم هیچ نعمتے نه یافتم بسیار کسان که پس من بخدمت حضرت شیخ رسیدند نعمتها
یافتند و از دست حضرت شیخ خرقه پوشیدند و باطراف و جوانب بعین گشتند و ناز و نعمت میر یابند و مریدان
میگیرند و فتوح جهاں و افرے ستانند مگر من شب و روز خدمت میکنم خواری و خرابی میکشم چنانکه از کلمات او
ملال بسیار کراهیت روی نمود و قاما از ادب حضور حضرت شیخ نتوانستم که بجیب او کردم حضرت سلطان المشائخ جواب

داد که اے درویش ہر کسے نعمت بحسب قابلیت مے طلبد از ما ہیچ تقصیرے نیست از تو نیز قابلیتے مے باید تا
بدین دولت مشرف گردی درمیان خوردگی چہار سالہ مگر از نزدیکان حضرت شیخ بودہ از خانہ بیرون آمدہ
و بحضرت شیخ مائل گشت جائیکہ حضرت شیخ و ما یان استادہ بودیم در مقابلہ آن تودہ از خشتہا بودہ مگر از
برائے دیواری آوردہ بودند حضرت شیخ بدان طفل اشارت کردہ و فرمود کہ ازان تودہ خشتی بمن بیار
تا بر آن بنشینم طفل مذکور دو یک خشتی درست بر سر گرفتہ آورد و پیش حضرت شیخ نہاد چنانکہ بر آن خشت
نشست باز شیخ فرمود کہ برو خشتے دیگر برای مولانا نظام الدین قدس سرہ بیار او رفت خشتے دیگر درست
درست آوردہ پیش من نہاد دیگر اشارت نمودند کہ خشتے دیگر برای مولانا جمال الدین بیار او رفت
خشتے دیگر درست و راست ازان تودہ آوردہ پیش مولانا مذکور نہاد باز حضرت شیخ اشارت کردند کہ خشتے
برائے مولانا بدر الدین بیار برائے مولانا بدر الدین نیز خشتے درست آورد و نہاد باز حضرت شیخ فرمودند
کہ برو خشتے دیگر برای یوسف بیار آن یوسف مذکور درمیان ما استادہ بود آن طفل رفت نزدیک تودہ خشتہا
استادہ زمانی آن خشتہا را از نشیب بالا زدہ نیم خشتے بلکہ کمتر از نیمی گرفتہ آورد و پیش حضرت یوسف نہاد
چنانچہ ہمہ یاران متحیر شدند بعد از آن حضرت شیخ روی سوی یوسف آورد و فرمود من چہ کنم چون نصیب تو
مساوی دیگران نباشد این قسمت غیب است ہر آنچہ دہد راضے باید بود و شکر باید نمود و ایضاً ہم از شیخ
نظام الملۃ والدین منقول است در آنچہ حضرت سلطان المشائخ فرید الملۃ والدین رنجوری خلہ واقع شد
کہ بدان رحمت برحمت حق خواہد پیوست مرا جانب دہلی رخصت نمودہ و بہ کسوت خاص خود نواخت و مرعان
ساخت چنانکہ در وقت وداع آب در دیدہ گردانیدہ بر زبان مبارک راندند کہ برو ترا بخدا تعالے سپردہ ام مرا
نیز از جدائے ایشان المی و درد روے نمودہ کہ ہیچ بارے کہ از حضرت ایشان جدا می گشتم آنچنان نبودہ
ہمدران حال بدہلی رسیدم شنیدم کہ حضرت ایشان از حمی زیادت گشت تا شبے از شبہا بعد از
ادای نماز عشا بیہوش گشتند و بعد زمانے بخویش آمدند و از مولانا بدر الدین
اسحاق رحمۃ اللہ علیہ پرسیدند کہ من نماز عشا ادا نمودم مولانا مذکور جواب داد کہ بلے
نماز عشا باز ہم ادا نمودید باز بیہوش شدند چون بخود آمدند فرمودند کہ یک بار دیگر نماز

عشا بگذارم چه دانم که دیگر فرصت میسر گردد یا نه چنانکه نقل است از مولانا بدر الملة والدین که شب
سه بار نماز عشا ادا فرمودند بعد از ان بر زبان مبارک راندند که مولانا نظام الدین در دهلی است من نیز در
وقت رحلت حضرت خواجه قطب الدین قدس روحه در خطه هانسی بودم و آهسته در گوش مولانا بدر الدین
فرمودند که بعد نقل من جامه که از حضرت قطب الملة والدین قدس سره یافته بودم چنانکه دانی بدرویش
نظام الدین بداونی رسانی این گفت و آب برای تجدید وضو طلب نمود وضو ساخته دوگانه ادا فرمود
و در سجده رفت چنانکه هم در سجده رحلت نمود انا لله وانا الیه راجعون نقل حضرت ایشان روز چهارشنبه
در پنجم ماه محرم المکرم است

در ذکر حضرت سلطان المشایخ والاولیاء شیخ نظام الدین محمد بداؤنی قدس سره

شهنشاه اورنگ عرفان حق * دلش صدر
ایوان دیوان حق * ملک برده دریوزه از حال او * فلک کاسه سبز خوان او * دلش ساکن ملک
ذات وصفات * زهی پاک دین و زهی پاک ذات * قدم رانده زین گونه در راه فقر * که شد شاه
اورنگ درگاه فقر * بباطن ز تلوین اطوار محو * بظاهر بتمکین نگهدار صحو * نظام الحق آن شاه
عالیمقام * ازو کار ارباب دین با نظام * جمالی یکی از ثنا خوان اوست * بصد جان محب محبان اوست
* آن نهنگ دریای توحید و آن پلنگ بیدای تفرید مرید یگانگان آفاق و رهبر سالکان طریق اطلاق آن
مسند نشین سپهر سربلندی سلطان الاولیاء نظام الدین محمد قدس سره العزیز از مشایخ کبار یادگار بود و در
ارباب ولایت نامدار در اسرار باطن با یزید وقت بود و در اطوار ظاهر بو حنیفه زمان پدر بزرگوارش
احمد بن دانیال از غزنی به هندوستان رسیده بود و در خطه بداؤن متوطن گشته تولد این نجیب پاک از خطه بداؤن
واقع است که در وقت پنجسالگی پدرش از سر گذشته بود والده مبارکه او پرورش بگیرد چون به بلوغ
رسید خود را الطالب علمان کشید پیش خدمت مولانا علاء الدین اصولی علم ظاهر میخواند و بصلاح و
تقوی مستغرق میماند والده مبارکه او در رابعه عمر و در بست پنجسالگی از خطه بداؤن بشهر دهلی آمد و والده
مبارکه خود را برابر آورده آمدن او در عهد فرمان سلطان عالیشان غیاث الدین بلبن بود در یجا نیز در تحصیل
علم مشغول گشت و ملازمان در شهر دهلی درویشان بسیار و عالمان بسیار بودند فاما سر آمد روزگار در

ذکر احوال حضرت سلطان المشایخ قدس سره

علماے کبار شمس الدین خوارزمی بود که همه علماے شهر بدو رجوع داشتند و او جامعه علوم در فروع و
اصول و در معقول و منقول نظیری نداشت در آخرها سلطان غیاث الدین رحمة الله علیه او را بخطاب
شمس الملک معروف ساخت و مصالح مالک ممالک خود را بدان تفویض نمود چنانچه تاج الدین سنگ ریزه
در مدح او گفته مطلع شمسا کنون بکام دل هندوستان شدی * فرمان دهی ممالک هندوستان شدی چه
اوایل چون بکام دیوان اشتغالش بود اوقات بتدریس و تعلیم صرف مینمود و در آن زمان حضرت سلطان
المشایخ مشار الیه در پیش او تحصیل علم میکرد و او شاگردان مستعد بسیار داشت و در حجره که خاصه او
بود بمطالعه مشغول میماند و هیچکس را اندرون نمیخواند مگر حضرت شیخ مذکور را و مولانا قطب الدین ناقله
و مولانا برهان الدین عبد الباقی را اگرچه در آن ایام حضرت شیخ الاسلام نظام الملة والدین قدس سره هنوز
درویشان نداشت و مشرف بخرقه ارادت و خلافت حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین
قدس سره نشده بود فاما حضرت خواجه شمس الملک تعظیم ایشان از علماء شهر بیش میکردی و او را عادت
بود که اگر از شاگردان او کسے را ناغه میشدی بطریق مطایبه میگفتی چه کرده که حاضر نگشتی باز میهمان
کنم که حاضر نشوی فاما اگر حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را گاهے ناغه افتادے
چون میدیدی این بیت میخواندی ۔ **بیت** ۔ بارے کم از آنکه گاه گاهے * آئے
و بما کنی نگاهے ۔ **نقل است** ۔ در آنچه حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة
والدین قدس سره در شهر دهلی تشریف داشتے در زیر مسجد بجوار خانه حضرت شیخ المشایخ شیخ
نجیب الدین متوکل قدس سره برادر خورد حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الدین مسعود
اجودهنی قدس سره بود و حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه در علم ظاهر و باطن
مستثنی و ممتاز بود چنانچه در تذکره او نوشته آید بحکم الجار احق الجار بصحبت ایشان توجه
نمود و دریافت قصارا یا دل ملاقی شدن اعتقاد وافر و اتحاد متکاثر در خود یافت و
این معنی روز بروز زیادت می گشت همدران ایام والده وے برحمت حق پیوست
شیخ مشار الیه تنها ماند تنهائی خود بالفت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه میساخت و بر بسط

انبساط ایشان بمطایبات مباسطت نقل است روزی بصحبت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة
الله علیه نشسته بود التماس نمود که فاتحه بخوانند بدین نیت که من جایی قاضی شوم که چو
استماع این سخن فرمود که انشاء الله تعالی تو هرگز قاضی نشوی فاما چیزی شوی که من میدانم و دران ایام
کوس مشیخت حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره در آسمان و زمین سالکان علوی و سفلی را گوش
هوش میکشاد و صیت معرفت او طالبان صدق یقین را بر خوان نعمت ابدی و سعادت سرمدی صلا میداد
چون آن دولت لم یزلی حضرت سلطان العارفین شیخ نظام الملة والدین را در ازل نصیب ساخته بودند بحکم اذا
اراد الله شیئا هیّأ اسبابه از صحبت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه اشتیاق خدمت حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره بر حضرت شیخ نظام الملة والدین را از خود ربوده چنانچه از فرط اعتقاد و
محبت ایشان پیوسته بی صبر و آرام بوده و نام مبارک او همیشه به تسبیح میفرمود بعد از اندک ایام از شهر دهلی
بسمت قصبه اجودهن که ماوای معروف حضرت مشار الیه است عزیمت نمود چون بدان بقعه همایون و
قصبه میمون رسید روز چهارشنبه بعد نماز ظهر بشرف ملاقات آن عالی درجات مشرف گشت و بدان سعادت
که سرمایه دارین است و پیرایه کونین قربت یافت هر چند بخواست که شرح اشتیاق ملازمت بر زبان آرد از
دهشت حضور نتوانست که شمه از آن مذکور سازد چنانچه در کتاب فواید الفواد مرقوم فرموده است
چون حضرت سلطان المشایخ والاولیاء در من اثر دهشت معاینه نمود بر لفظ فرمود مولانا لکل داخل
دهشت مرحبا صفا آوردی از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله تعالی برخوردار گردی هم از ایشان
منقولست چون بشرف بیعت آن خورشید سپهر مشیخت مشرف گشتم چند گاه خواستم که در خدمت ملازمت
حضرت شیخ مشار الیه اوقات و ساعات خود مصروف سازم و غنیمت پندارم دران ایام بجماعة حضرت شیخ
الاسلام عسرتی تمام بود اکثر درویشان و فرزندان و متعلقان ایشان را در هفته دو کان و سه کان روز
فاقه میبودی و هرگز از برکت نعمت صحبت ایشان هیچ یکی را تفاوت نبودی بخدمت مولانا بدر الدین
اسحق رحمة الله علیه هیزم آوردی و خدمت شیخ المشایخ جمال الدین هانسوی از جنگل دیله که بری از
درخت کریر حاصل میشود و اکثر مردم آنرا در سرکه اندازند و آچار میسازند آوردی و مولانا حسام الدین

کابلی آب می آوردی و دیگهای مطبخ شستی و بس آن دیگهای جنگل می پختمی در کاسه و کجکول انداخته از جهت افطار
حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره و حضار مجلس می بردم و پیش ایشان بنهادمی و آن طعام مذکور
را گاهی نمک میسر شدی و گاهی نبودی وقتی دو سه روز نمک میسر نشد که انداخته شود نزدیک مسجد بقالی
بود که گاهی اگر چیزی از غیب رسیدی مصالح طعام از وی خریده شدی یک درم را نمک از وی قرض گرفتم و
بکاسه های دیگ که جوشانده بودم ریختم بدستور هر روز پیش حضرت ایشان و سائر درویشان کشیدم مرا و بجد شیخ
جمال الدین قدس سره و مولانا بدر الدین اسحاق را فرمان بود که در یک کاسه تناول نمائیم القصه چون حضرت
سلطان المشائخ دست مبارک بکاسه بردند و لقمه برداشتند فرمودند که دستم را مشغلے روی میدهد حضرت
نیست که لقمه در دهن اندازم شاید در این طعام شبه باشد باز آن لقمه که برداشته بودند هم در کاسه ریختند
حضرت شیخ المشائخ نظام الملة والدین میفرماید که مرا از استماع این کلام لرزه در اندام درآمد فی الحال ایستادم
و سر بر زمین نهادم و عرض نمودم ای خداوندگار هیزم دیگ و آب مطبخ خدمت شیخ جلال و مولانا بدر الدین
اسحاق و مولانا حسام الدین می آرند و این ضعیف میجوشاند و اهتمام تمام مینماید و پیش حضرت می آرد علت
شبه مرا روی نمیدهد مگر حضرت خداوندگار را مکشوف باشد فرمودند که بدین کاسها که نمکی ریخته بودی از کجا
بود از این سخن بخود آمدم و دانستم که سبب همین است نمکی که بکاسها انداخته بودم از قرض بود بار دیگر سر بر
زمین سودم و صورت حال قرض باز نمودم فرمودند که درویشان اگر از فاقه میرند از برای لذت نفس قرض
نگیرند زیرا که قرض و توکل بعد المشرقین است بهم راست نیاید مبادا چون قرض با دا نرسد بگردن بماند بعد از آن
فرمود که این کاسها از پیش درویشان بردارند بفقراء دیگر رسانند همچنان کرده شد مرا الیقین گشت که این
ارشادیست که بمن می فرمایند که مرا چون بچیزی احتیاج شدی قرض میکردمی بر فور در آن حین مستغفر
گشتم و نیت کردم که اگر باحتیاج در مانم هرگز از هیچ کسے قرض نستانم چنانکه حضرت سلطان المشائخ فرید
الملة والدین قدس سره کلیمی که بر وی نشسته بود بمن عطا نمود و دعا فرمود که انشاء الله تعالی که ترا هرگز
احتیاج بقرض نخواهد بود چون از حضرت ایشان بجانب دهلی رخصت یافتم در حین وداع نصیحتے ارزانی داشتند
که البته خصمان را هر چه بکنی خشنود گردانی و از کسے که قرض گرفته باشی باداء آن سعی نمائی حق تبارک و تعالی

آسان گردانند القصه چون از انجا روان گشتم بجائے رسیدم که فی الجمله جنگلے بود وگاه گاہے قطاع طریق ہم مردم
تشویش میرسانیدند ناگاه باران نازل گشت و برابر من درویشے پیش نبود و نزدیک راه
درختے بود از سبب باران در زیر آن درخت بایستادم ناگاه دیدم که پنج شش ہندو شمشیر و تیر وکمان گرفته
ظاهر شدند و رخ بجانب ما نهادند مرا در دل گذشت این گلیمے و جامه که مرا حضرت سلطان المشائخ فرید
الملة والدین قدس سره عطا فرموده‌اند امیدوارم که دزدان فرصت نیابند که دست رسانند و اگر
نعوذ بالله تنها جامه شیخ از من بگیرند من هرگز دیگر به آبادانی در نیایم و ہیچ کسے رو نه نمایم ہمدرین بودم که
دزدان از جانب ما برگردانیدند و منحرف شدند و مضرتے نرسانیدند چون بدهلی رسیدیم و یکدو روز
آرمیدم حضرت شیخ المشائخ نجیب الدین رحمة الله علیه ادریافتم تمام ماجراے خدمت و شرف صحبت حضرت
شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس الله سره العزیز معلوم کردم بجهة تفرح و نشرح گشتند و من شکرانه حضرت
صمدیت بجا آوردم القصه چون از انجا بازگشتم مرا نصیحت حضرت سلطان المشائخ شیخ فرید الملة والدین قدس
الله سره که در وقت وداع فرموده بودند یعنی خصمان را خشنود باید نمود و قرض اندکے و بسیار یکه باشد ادا
باید کرد یاد آمد وقتے من کتابی از عزیزی عاریت گرفته بودم و آن از من گم شده بود در خانه آن عزیز رفتم
و او را دیدم گفتم ای مخدوم من وقتے کتابے از شما عاریت گرفته بودم و آن از من غائب شد انشاء الله تعالی
نیتے صادق در دل دارم که کاغذی چند حاصل کنم تحریر نموده بشما برسانم چون او این سخن از من شنید زبانے
بجانب من دید و ہمین سخن از زبان کشید که از مقامیکه تو مے آئی ہمین ثمره دہد که خشنودی خدا تعالی
حاصل شود برو که من آن کتاب بتو بخشیدم از انجا بدر آمدم و پیش بزازی رفتم که وقتے از وے جامه خریده
بودم موازنه بست چیتل او در ذمه من قرض مانده بود از عسرتیکه داشتم ہرگز میسر نمیشد که بدو رسانم
او را دیدم مقدار ده چیتل با خود داشتم گفتم ای عزیز من وقتے از تو جامه خریده بودم و بیست چیتل از
بهای جامه در ذمه من تتمه آن قرض مانده بود اکنون ده چیتل بر من موجود است بگیر و دیگر انشاء الله
تعالی نیز برسانم مطلوب خشنود گشت و گفت مولانا را از پیش بزرگواری این دارے که می آئی تاثیر صحبت
او ہمی باشد ایضاً ہم از حضرت الیشان مرقوم است که در شهر دهلی مرا آنچنان جاے و ماواى قابل

که بدان جا مسکن سازم و بمشغولی حق پردازم کثرت مردم و تعرض شهر خوشم نمی آمد در آن ایام کلام ربانی
یاد میگرفتم و بیشتری در صحرا میرفتم و مشغول میشدم تا وقتی بحوض قتلغ خان رسیدم و آنجا درویشی پاک کیشی
دیدم از وی پرسیدم ای مخدوم شما ازین شهر اید گفت بلی باز گفتم درین شهر بخواهش طبع ساکن میباشد گفت
هرگز کسی بدین انبوهی و غلبه که بطبع سکونت بگیرد مگر بضرورت باز بجان درویش حکایت کرد که من چنین
دروازه کمال بر صفهٔ حظیرهٔ شهیدانی که نزدیک او حصار است شیخی خرقه پوشی مشغولی را دیدم و ایشان
فرمودند اگر سلامتی ایمان و استقامت در عبادت سبحان میخواهی درین شهر مباش که فسق شده است من نیز
میخواهم که درین شهر مسکن نسازم و خود را بجای دیگر اندازم ولیکن مولانا نظام الدین مقدار شصت سال
که نیت من هم بر آن قرار است که هرگز درین شهر نباشم ولیکن بحکم قید الماء اشد من قید الحدید مجال سفر
میسر نیست حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الملة والدین قدس سره چون از زبان درویش این سخن استماع
فرمود عزم نمود که دیگر درین شهر متوطن نباشد از آنجا بیرون آمد نزدیک حوض رانی بوستانی بود که او را باغ
خسرته میگفتند در آن باغ در آمد وضوی تجدید نمود دوگانه ادا فرمود و وقتی خوش داشت بمناجات
در آمد و گفت بار خدایا من ازین شهر بدر آمدم باختیار خود جای نمیخواهم که در آنجا باشم هر جا که خیریت دینی
و صلاحیت یقینی من باشد هم بدانجوار ناگاه از طرفی آوازی بر آمد که جای تو غیاث پور است و این
غیاث پور موضعی مجهول و نامعروف بود که هیچکس نمیدانست که کجاست القصه حضرت شیخ را یقینی
نیشاپوری معتقد بود شیخ در خانه او رفت که نشان موضع غیاث پور از وی معلوم نماید کسان او
بحضرت شیخ معروض داشتند که او در غیاث پور رفته است حضرت شیخ یکی را از متعلقان همراه خود کرده
بموضع غیاث پور آمد دید که بکرانهٔ آب جون موضعیست محقر آنجا ساکن گشت و بفراغ خاطر بحق تعالی مشغول
گشت قضارا سلطان معز الدین کیقباد نبیرهٔ حضرت سلطان غیاث الدین بلبن که بعد او بسریر سلطنت
جلوس یافت در موضع کیلوکهری که نزدیک موضع غیاث پور است بکرانهٔ آب جون قصری افراخت و
حصاری بنیاد انداخت و شهری آبادان ساخت و مسجد جامع بنا نمود چنانچه آمد و شد امرا و ملوک و فقرا
و اهل سلوک بحضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره همه را بار گشت شد و عتقاد خلایق

بر سوخ پیوست بیشترے اہل دول کہ ہموارہ مایل بفسق و فجور بودند بخدمت حضرت شیخ انابت نمودند و صلاح دینی
و فلاح یقینی مستلزم و مستحکم گشتند خدمت خواجہ ابو الحسن رحمۃ اللہ علیہ کہ معروف بخواجہ خسرو است رحمۃ اللہ علیہ یعنی
امیر سیف الدین لاچین با پسران بہم اعز الدین علی شاہ و حسام الدین احمد و ابو الحسن خسرو مرید گشتند و آں
امیر سیف الدین لاچین پیرے بے نظیرے و صالحی خدا پرستی بودہ است در ہشتاد بجسالگی شہید شہادت چشید
و برحمت حق پیوست چنانچہ خواجہ امیر خسرو رحمۃ اللہ علیہ در مرثیہ او گوید مطلع

سیف از سرم گذشت دل من دو نیم ماند		دریائے من رواں شد و در یتیم ماند +	

خدمت خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ چوں برابر پدر و برادران مرید حضرت شیخ گشت ہشت سالہ بود و برادران او بزرگ
بودند تولد او در قصبہ مومن آباد است کہ او را قصبہ پٹیالی گویند بکنار گنگ واقع است چوں امیر سیف الدین سعادت
شہادت یافت خواجہ خسرو علیہ الرحمۃ را نہ سالہ گذاشت جد مادریں او ادب عرض مخاطب بخطاب
عماد الملک بود کہ وصف او در دیباچہ غرۃ الکمال خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ مسطور نمودہ است و آں عماد الملک یکے
از اولیاء خدا تعالےٰ بود صد و سیزدہ سال عمر داشت خدمت خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ را او تربیت کردہ است
در پنجسالگی از قصبہ مومن آباد در دار الخلافت دہلی آوردہ و حضرت شیخ المشائخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ خدمت
خواجہ خسرو مذکور را ترک اللہ گفتے و ذوق الحمد دوست داشتے چنانچہ در مدح حضرت شیخ گوید + ابیات

بر زبانت چوں خطاب بندہ ترک اللہ رفت		دست ترک اللہ بگیر دہم باللہش سپار	
چوں من مسکیں ترا دارم ہمیشم بس بود		نیست حاجت خواہش آمرزش آمرزگار	

نقل است از مولانا سراج الدین پدر حمید قلندر کہ روزے در شان خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ حضرت شیخ
نظام الملۃ والدین قدس سرہ فرمودند اے ترک من از وجود خود برنجم ولیکن از تو ہرگز نرنجم و برادر بزرگ خدمت
خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ کہ اعز الدین علی شاہ نام داشت ذوق الحمد منظور و محبوب حضرت شیخ مشار الیہ بودہ است
چنانچہ خواجہ حسن رحمۃ اللہ علیہ در کتاب فوائد الفواد او را و حضرت شیخ نصیر الدین محمود رحمۃ اللہ علیہ را مریدان پاک نہاد
و پاک اعتقاد نبشتہ است و حضرت شیخ و خواجہ اعز الدین علی شاہ را مکرر بہ تشریف خلعت خاص خود
مشرف ساختہ اند و خدمت خواجہ خسرو ہر شعرے کہ میگفتے تا در نظر او نمے برد بیروں نمی آورد

الغرض چون کثرت مراجعت خلایق بحضرت شیخ از حد زیاده گشت در خود اندیشید که مرا ازین مقام نیز بدر میباید گشت همدران ایام مولانا امین الدین احمد محدث تبریزی که حضرت شیخ مشار الیه اسناد اخبار احادیث نبوی و آثار انوار کلام مصطفوی از وی داشت در شهر وفات یافته بود حضرت شیخ عزم نمود که فردا چون بزیارت سیوم بر مزار آن بزرگوار برسم هم در شهر متوطن شوم که آنجا کثرت خلق کم است همان روز بوقت نماز عصر جوانی ناتوانی صاحب جمال که آثار کمال از چهره او لامع بود به پیش ایشان رسید و نشست و آغاز کرد و این بیت خواند **بیت** آنروز که مه شدی نمیدانستی * که انگشت نمای عالمی خواهی شد * بعد ازان گفت باری مشهور نمی باید گشت گر گشتم که این کس مشهور شد باید که چنان باید بود و سلوک با مردم بدین نمط باید نمود که در روز قیامت از روی حضرت صلعم شرمنده نگردد و این چه حوصله و قوت است که یکی از خلق بگریزد و مشغولی حق درآمیزد چون آنمرد خدا این کلام با تمام رسانید حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره مقداری طعام طلبید که بمعیت او تناول نماید آنمرد اصلا دست به طعام نبرد چون شیخ عزم و جزم نیت کرد که البته همدرین مقام بماند و خواص و عام را نفع رساند آنگاه آن جوان لقمه چند ازان طعام خورد و بدر آمد حضرت شیخ همدران مقام استقرار یافت یک خانه او پهلوی مسجد کیلوکهری بود خانه دیگر در غیاثپور میان موضعین نیم کروهی فرقی بیش نبود و در شب جمعه بخانه که پهلوی مسجد جامع بود تشریف نمودی روز اول هفته بغیاثپور آمدی. **نقل است** از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را صوم دوام بود و برای نماز جمعه از غیاثپور به کیلوکهری پیاده تشریف فرمودی روزی بخاطر مبارک ایشان گذشت که اگر مرا حماری بودی در موسم گرم مقدار یک کروه راه بنماز جمعه سواره می آمدی خادم حضرت شیخ نور الدین ملک یار پران رحمة الله علیه مادیان اسپی داشت شیخ ملک یار مذکور او را در خواب نمود مادیان که تو داری بخدمت شیخ نظام الدین قدس سره بگذران که او از غیاثپور به کیلوکهری برای نماز جمعه پیاده میرود چون خادم حضرت شیخ ملک یار پران رحمة الله علیه

بیدار گشت اشارت شیخ را بعمل مقرون ساخت روز دوم نیز همچنان در خواب دید آن بار
مادیان به پیش حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره بیاورد و صورت خواب باز نمود حضرت
شیخ فرمود چنانچه باشارت شیخ خود این مادیان آری تا مرا نیز از حضرت شیخ خود فرید الملة والدین رح
بشارت نباشد هرگز قبول نه نمایم خادم مذکور مادیان باز گردانیده آورد در شب سوم آن خادم را
حضرت شیخ ملک یار پران در خواب نموده که برو مادیان را پیش حضرت نظام الملة والدین قدس
سره بکش که امشب حضرت شیخ فرید الملة والدین بما ایشان اشارت نموده است البته قبول
خواهند نمود علی الصباح آن خادم مادیان را بخدمت ایشان برد آنزمان قبول نمودند این شیخ
الدین ملک یار پران شیخے بزرگ بود تولد او در لار است و او مرید حضرت شیخ اعز الدین دانیال
است و حضرت دانیال ختنی مرید حضرت شیخ علی خضر است و او مرید حضرت شیخ ابو سجان گازرونی ا
این درویش بزیارت این هر سه بزرگوار رسیده است و در تخ زرد بخانه آستانه ایشان
ره و حضرت نورالدین ملک یار پران در عهد سلطان غیاث الدین بلبن در شهر دهلی رسیده بود و
ره آب جون قریب تکیه ابابکر طوسی حیدری منزل ساخت و این ابابکر طوسی قلندرے بود و
ن کش و آهن زنجیر پوش سیخ مهری داشت چنانچه رسم حیدریان است و آن چنان است
زیر سیخ میان زند و در نائره سوراخ کرده مے اندازند و هر دو سر سیخ را خم میدهند حلقه ساخته
رم نموده مهر میکنند چنانچه هرگز کشاده نشود آنرا سیخ مهر گویند قاما قلندرے اہل معنی بود
نماز بجماعت میگذارد و حضرت شیخ جمال الدین هانسوی او را شهباز سفید گفتے و
و هم در تکیه اوست بالائے تلکه در کناره آب جون واقع است اول آنجا بتخانه بود و
آن خراب ساخت و بنیاد تکیه انداخت القصه حضرت شیخ نورالدین ملک یار در قرب تکیه او
جائے دیده تکیه ساخت و این درویش ابابکر طوسی حیدری بحضرت او بمنازعت درآمد
و فرمانے یا نشانے از حضرت سلطان بیارد الا نه ازین جا بگذر بجائے دیگر تکیه
ایام سلطان غیاث الدین بلبن در تهته بود از دهلی تا تهته پیاده است که چه قدر

ذکر حضرت شیخ ملک یار پران

ذکر ابابکر طوسی

بعد مسافت است میگویند که در اندک فرصت حضرت شیخ نورالدین ملک یار در تہتہ رفت و سلطان را
دید و بسیار تعظیم و تکریم یافت و سلطان فرمانی با چہار دیہ کلاں برسم لنگر و فرمانش درج نمود و بسمت تکیہ
او رخصت فرمود میان بسعد و ایام بمقام خود رسید درویش ابابکر حیراں ماند و برزبان راند کہ ایں مرد
پراں بود کہ بدیں سرعت رفت و آمد ازاں باز حضرت او بملک یار پراں شہرت شد و او برسم بوسمائیاں
خرقہ زرد میپوشید و نیز علمہائے زرد داشت و در دیار ایشاں یکنوع پنبہ ایست زرد کہ ازاں لباس میسازند

نقلست حضرت سلطان المشایخ نظام الملۃ والدین بعد رحلت او در شہر دہلی آمدند کہ درویشے ملّونا
شعیب نام از پیش حضرت شیخ مشار الیہ رسید مصلائے از نمد سیاہ و کلاہے نیز از نمد آورد و پیش
حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ نہاد و عرض نمود کہ ایں احضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملۃ
والدین قدس روحہ برائے شما فرستادہ است شیخ مشار الیہ وضوے تجدید ساخت و مصلا پیش
انداخت و دوگانہ شکرانہ ادا نمود و ہماں زماں از گجرات دوست و پنجاہ دینار سرخ شکرانہ فرستادہ بود بدرویش
شعیب کہ آرندہ مصلا و کلاہ بود عطا فرمود و معذرت نمود اگرچہ ایں محقر چیزے درخور حال شما نبود فاما ہرچہ
از غیب است بے عیب است قبول باید نمود و شعیب مذکور بعد چند روز رخصت خواست کہ از صحبت شما مسرور گشتم
اگر رخصت فرمایند اشتیاق خاکبوس حضرت ملک المشائخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ از حد میگذرد باشد کہ
نصیبم شود چنانچہ حضرت شیخ مشار الیہ بدست خود عرضداشتے مع التبرک چند بحضرت مہر سپہر مشیخت
فرید الملۃ والدین قدس سرہ ارسال نمود و ایں رباعی دراں عرضداشت بہ تحریر آورد + رباعی

زاں روئے کہ بندہ تو خوانند مرا	بر ہر دم کے دیدہ نشانند مرا +
لطفے عامت عنایتے فرمودہ است	ورنہ چہ کسم خلق چہ دانند مرا +

حضرت شیخ المشایخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ بار دوم بخدمت حضرت شیخ فرید الملۃ والدین بجھن
در قصبہ اجودھن رفت در حین ملاقات حضرت شیخ مشار الیہ فرمود مولانا نظام الدین ربا
دہم یعنی نمود مرقوم نمودہ بودے من آنرا یاد گرفتہ ام انشاء اللہ تعالیٰ تو ہر جا کہ باشی جائے تو بر ہر دم
صاحب نظراں باشد **نقل است** اول حال کہ حضرت سلطان المشایخ نظام الملۃ

قدس سرہ در موضع غیاثپور سکونت فرمود وجہ معاش بر ایشاں تنگ بودے دو درویش صاحب جمال
بحضرت شیخ پیوند نمودہ بودند وبسے درجات وکرامات بخدمت شیخ حاصل کردہ یکے از شیخ المشائخ شیخ
برہان الدین غریب کہ حالا ببلاد دکن در شہر دولت آباد آسودہ اند مناقب وانشاء اللہ تعالیٰ مرقوم نمودہ
آید دوم شیخ کمال الدین یعقوب کہ در بلاد گجرات در شہر پٹن نزدیک حوض شمس لنگ مقبرہ اوست
وخلفائے دگر بعد ازاں خرقہ یافتہ اند اما در ابتدائے حال ہمیں دو درویش در ملازمت ایشاں
بہ سلوک مشغول بودند وقتے چار روزے چیزے بدیشاں نرسیدہ بود کہ افطار درویشاں بدانِ مہیا شود عورتے
صالح در ہمسایگی حضرت شیخ میبود ریسماں میریسیدے ومیفروختے وجو میخریدے وازآرد جو نانِ
بے نمک پختے وروزہ افطار میکردے مگر آں مستورہ مذکورہ ہم بحضرت شیخ پیوند داشتے مقدار یک نیم
سیر آردِ جو موجود داشت بخدمتِ حضرت شیخ المشائخ فرستاد حضرت شیخ بشیخ کمال الدین یعقوب
فرمود کہ ایں آرد را بگیر و در دیگے میدا ز بقدر آب انداختہ بجوشاں شاید کہ نصیب آیندہ شود خدمت
شیخ کمال الدین یعقوب ہمچناں کرد کہ اشارت حضرت شیخ بود دیگ در عین جوش بود چنانکہ آواز
میداد بجد یکہ اگر سر شکے از دو بدستے رسیدے درہم میپزانیدے ناگاہ درویشے ژندہ پوشے از
جائے رسید وبحضرت شیخ مشار الیہ بہ بانگ بلند آواز داد کہ اے شیخ اگر ماحضر داری نزدِ من بیار حضرت
شیخ فرمود کہ درویشاں شفقت نمایند زمانے فرود آئید کہ دیگ در جوش است درویش گفت تو
خود برخیز ودیگ گرفتہ ہم چنانکہ ہست در پیش من بیار حضرت شیخ زود برخاست دستِ مبارک
خود را در آستین پیچید کہ نسوزد بہر دو دست کرانہ دیگ گرفتہ پیش آں درویش آورد درویش مذکور
دست خود تا قبضہ در وے فرو برد وبدہن خود کشید وآنچناں گرم بود کہ اگر چوب بدو رسیدے
از ہم پاشیدے درویش ہر بار دست در وے انداخت وبدہن خود میکشید وکرانہ ہائے دیگ ہم بدستِ
مبارک حضرت شیخ بود آخر الامر آں درویش ژندہ پوش دیگ را از دستِ حضرت شیخ بدست خود گرفت و
برزمین زد وشکست وگفت درویش نظام الدین نعمت باطن بہ شما حضرت شیخ
فرید الدین مسعود قدس سرہ ارزانی داشت اما دیگ فقرِ ظاہری شما من شکستم ایں گفت و در

طرفۃ العین از نظر مردم غائب گشت بعد ازان چندان فتوح و شکرانہ رسیدن گرفت کہ در ضبط
تحریر نہ گنجد و در ربط تقریر نیاید جمعیت زیادہ شد و طالبان دین و صادقان اہل یقین ہزار در ہزار
بخدمت ایشان بہ تشریف ارادت مشرف گشتند و خرقۂ خلافت یافتند و بدرجات عالی و مقامات
متعالی منسوب شدند و بہ کشف و کرامات مشہور گشتند اگر ہمہ را در تذکرہ آرم کتاب باطناب کشد و از
شمار و حساب بیرون افتد از درویشان اوّل کہ بخرقۂ خلافت مشرف اند حضرت مولانا برہان الدین
غریب و حضرت شیخ کمال الدین یعقوب کہ مرحوم شدہ اند و رائے ایشان حضرت شیخ نصیر الدین محمود
اودہی کہ یاران حضرت سلطان الاولیا نظام الملۃ والدین قدس سرہ او را گنج معانی مے گفتند
مدفن او در شہر دہلی است دیگر حضرت مولانا فخر الدین زرادی کہ در راہ مکۃ اللہ در دریائی برحمت حق
پیوست و دیگر حضرت شیخ اخی سراج قدس سرہ جد حضرت شیخ نور کہ در بنگالہ آسودہ است دیگر شیخ
شہاب الدین امام کہ ہم در کہنہ دہلی آسودہ است دیگر بعضے خلفائے ایشان ہم در جوار ایشانند
این تمام درویشان بعلم ظاہر و باطن آراستہ و پیراستہ بودند و ہم بر مسند ارشاد تمکن داشتند نقل است
از خدمت مولانا کمال الدین سامانی کہ یکے از مریدان پاک اعتقاد حضرت سلطان المشایخ نظام الملۃ
والدین قدس سرہ است کہ من حضرت مولانا فخر الدین زرادی رحمۃ اللہ علیہ در مبادی حال
یکجا تعلم میکردیم آخر الامر مولانا فخر الدین زرادی در دانشمندی بپایہ اجتہاد رسیدہ و او بر
درویشان عقیدہ نداشت و میگفت کہ اکثر این طائفہ جہال و مفت خوار باشند و بدروغ
خود را بہ کرامت منسوب سازند تا وجہ معاش مہیا شود و مولانا کمال الدین سامانی معتقد و مرید حضرت
شیخ مشار الیہ قدس سرہ است روزے مولانا کمال بہ مولانا فخر الدین زرادی گفت کہ چہ باشد
کہ یک روز برابر یا بخدمت حضرت شیخ بیائی و ایشان را در یابے او جواب داد کہ مولانا اینہا را چہ باید
دید کہ دیدن و دریافتن را نشاید مولانا کمال الدین مذکور چند روز متواتر مزاحم او گشت کہ یکبار
ایشان را بہر چون کہ باشد باید دید بعد جہد تمام قبول کرد کہ انشاء اللہ تعالیٰ بعد نماز جمعہ برویم
و ایشان را ببینیم آن روز میسر نشد روز دیگر رفتیم و دریافتیم چون مولانا فخر الدین جبہ مبارک

ایشان دید و حسن تقریر و بیان شافی ایشان بشنید متحیر ماند چون باز گشتیم از مولانا پرسیدم
که صحبت ایشان چون بود مولانا مذکور گفت شما بر حق بودید و من بر باطل حضرت شیخ
علی الاطلاق ولی عارف است چون دو سه روز دیگر گذشت مولانا فخر الدین به من مزاحم
گشت که البته مرا بار دیگر پیش ایشان برید که البته من مرید ایشان خواهم شد همچنان کرده شد
چون مولانا مشار الیه را پیش حضرت ایشان بردیم بمجرد دیدن حضرت شیخ تبسم فرمودند
و مولانا مذکور سر بر زمین نهاد تا دیرے در سجده همه حال سر بر زمین ماند حضرت شیخ به پیش خود
خواند و دید و پائے مبارک ایشان بوسید و مرید گشت و محلوق شد الحمد لله علی ذلک
قبل از انکه بشرف ارادت مشرف خواهد شد والدۂ مولانا فخر الدین با عجوزه برابر خود ذکر
مصاهرت را ایجاب گونه کرده بود و وطن و ماوائے مالوف ایشان خطۂ سامانه بود و از
سامانه بجهت کارے در دهلی آمده بود که برادر مولانا کمال الدین احمد بخدمت حضرت شیخ
قدس سره مشرف گشت ارادت آورد و محلوق شد و نیت کتخدائی که داشت قطع کرد بعد چند
روز والدۂ مولانا بجانب او مکتوبے نوشت که دختر عمه پائے بند مانده است و جمیع عزیزان منتظر
مترصد آمدن فرزندے اند باید که فرزندے زود تر متوجه گردد تا کار خیر کرده شود مولانا فخر الدین
جواب مکتوب والده بدین نمط نوشت که من الان مرید حضرت ملک المشائخ والاولیا نظام الحق
والدین شده ام در سلک بندگان ایشان منسلک گشته و موئے سر فرود آورده و نیت کار خیر فسخ
کرده که هرگز کتخدائی نشود باید که خدمت والده برادر خود را جواب دهد که مولانا چنین نوشته است چون
این مکتوب بوالدۂ مولانا رسید بسے مضطرب الاحوال گشت و ماتم نمود و باز مکتوبے بجانب مولانا
نوشت که اگر فرزندے این کار را اختیار نکند و بزودی متوجه نشود هرگز شیر خود را بحل نکنم
بلکه خود را هلاک سازم چون این مکتوب بمولانا فخر الدین رسید خود را بپیچید و متحیر و خراب حال
بر حضرت شیخ المشائخ نصیر الدین محمود قدس سره رفت و احوال پریشانی و حیرانی خود بدیشان
باز نمود همدران ایام حضرت شیخ مشار الیه از خطۂ اوده بدریافت پابوس حضرت

سلطان الاولیا نظام الحق والدین قدس سره در دہلی آمده بودند چوں حال مولانا مذکور و مضمون
مکتوب شنیدند بلا تامل نموده فرمود که این معنی بموقف عرض حضرت شیخ قدس سره باید رسانید تا
چه فرمایند از انجا باتفاق ایشاں بحضرت شیخ رفت والتماس نموده بود که شما بعرض حضرت شیخ
رسانید چوں بخدمت شیخ رسیدند حضرت شیخ در بیان حقایق و دقایق معرفت بودند حضرت شیخ
نصیر الدین محمود را التماس مولانا فخر الدین از خاطر عاطر منسی گشت بعد زمانے چوں حضرت شیخ از بیان
معارف ساکن شدند مولانا فخر الدین دست مبارک خود بر زانوئے حضرت شیخ نصیر الدین نهاد و حال
التماس بدیشاں یاد داد حضرت شیخ نصیر الدین محمود زود بدانچه بود بحضرت ایشاں عرض نمود حضرت شیخ
فرمود که رضائے مولانا فخر الدین چیست چوں مولانا مذکور کلام حضرت ایشان شنید جبیں بر خاک مالید و عرض نمود
که این شکسته از آنگاه که بخدمت پیوسته است و به تشریف سعادت ارادت مسعود گشته از آں مقصود
بکلی تائب است حضرت شیخ بار دیگر بزبان دُربار اظهار کرد که هم از آں دختر تائب اید یا هرگز جائے دیگر هم
کتخدائی نکنید مولانا عرض داشت کرد که انشاء الله تعالیٰ اگر مشیت حق به نیت این احقر معیت نماید هرگز بگرد
کتخدائی نگردم آنگاه حضرت شیخ قدس سره مصلائے که جلوس داشتند به مولانا دادند که بسلامت ببرو این
مصلائے من بوالده خود بده که شیخ برائے تو داده است و سلام من بدو برساں بعد خوشنودی او انشاء الله تعالیٰ
بزودی بهره مند برمن بیائی مولانا فخر الدین سر بر زمین نهاد و وداع حضرت شیخ و دیگر درویشاں کرد و بجانب
بطرف خطه سامانه متوجه گشت بعد چند روز بسامانه رسید و والده خود را دید و مصلا حضرت شیخ نهاد و سلام حضرت شیخ بیان نمود
والده مولانا تجدید وضو ساخت و مصلائے پیش انداخت و دوگانه شکرانه گزارد چوں سر از سجده برداشت
رو بمولانا فخر الدین کرد و گفت که من در دنیا و آخرت بر تو خوشنودم خواهی کتخدائی شوی یا هرگز نشوی جائے
ایں از برکت مصلا حضرت شیخ و کرامت او بود قدس سره بعد چندگاه مولانا فخر الدین مسرور و مجنون
بآستانه حضرت شیخ رسید و رو بخاک مالید و حضرت شیخ را دریافت و هم در خیر المجالس حضرت شیخ
نصیر الملة والدین محمود مسطور است روزے خدمت مولانا حسام الدین نصرخانی و مولانا شرف الدین
کاشانی بخدمت شیخ المشائخ نظام الحق والدین قدس سره نشسته بودند و حضرت شیخ مشار الیه روی مبارک

بسوئے مولانا حسام الدین و اعزه دیگر کرد و فرمود که اگر کسے در روز صایم و در شب قایم بعبادت باشد
کارے سهل است که بیوه زنان نیز بدین کار اقدام توانند نمود اما مشغولی که بدان مردان
طلبگار بحضرت پروردگار قرب و راه یابند و مشرف بدولت مشاهده شوند آن مشغولی و سعادت
ورائے این عبادت است که مذکور گشت آن عزیزان منتظر و مترصد شدند مگر حضرت شیخ غایت
زبایند حضرت شیخ انتظار و اضطراب طلب ایشان بنور باطن دریافت و فرمود ان شاء الله تعالی
وقتے دیگر توجه نموده آید و گفته شود بعد مدت شش ماه که ایشان بموجب خود آمدند و مشرف
بپایبوس میشدند همانا که رسیده بودند همدران محل که ایشان و بعضے درویشان حاضر بودند
محمد کاتب که از حجاب سلطان علاؤالدین خلجی طاب ثراه بود و منسلک بسلک بندگان حضرت
سلطان الاولیا شده در مجلس درآمد و سر بر زمین نهاد و بنشست حضرت شیخ از و پرسید
کجا بودی او جواب داد که در دیوان بوده ام امروز حضرت سلطان موازنه پنجاه هزار دینار
به بندگان خدائے تعالی انعام فرموده است حضرت شیخ روئے مبارک بسوئے مولانا حسام الدین
و یاران که با او بودند کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر یا وفائے عهد که با شما کرده شده است
یاران همه روئے بر زمین آوردند و عرض نمودند که وفائے عهد بهتر از هشت بهشت است چه
جائے انعام پنجاه هزار دینار سلطان المشایخ این هر سه تن را پیش خواند و دیگران را باز گرداند
و تلقین فرمود که همه را باول مشغولی ذکر استغراق تمام بحصول پیوست و فرمود بیشترے در خلوت
باشند و بیرون نیایند بداعیه هوا دوم علی الدوام با وضو باشند مگر آنکه وقت قیلوله خواب
غلبه کند سیوم دوام صایم باشند اگر دوام صوم میسر نگردد با کل قلیل قناعت نمایند چهارم
دوام سکوت از غیر ذکر مگر بضرورت حاجت پنجم دوام ذکر با ربط دل از برکت انفاس متبرکه او
هر سه درویش کامل شدند حضرت ایشان را عجب روزگارے و نادر روشے بود حق تبارک و تعالی
ابواب دینی و اسباب دنیوی مفتوح گردانیده بود **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت سلطان الاولیا شیخ نظام الملة والدین قدس سره خوا

که سماعے بشنود و در ابتداء سرود خواجه خسرو رحمة الله علیه غزل خواندے در راستا خواجه خسرو امیر حسن
بنشستے و در چپا خواجه مبشر نشستے و این مبشر غلام زرخرید حضرت شیخ بود و در حسن صوت لحن
داؤدی داشت و خدمت خواجه خسرو و خواجه حسن رحمهما الله در علم موسیقی عدیم المثل و در حسن صوت
بے نظیر بودند و دو نسبت قوال که در ادائے سرود مرغ را از هوا فرود می آوردند علوفه خوار حضرت
شیخ بودند و درویشان صفا کمال و اہل وجد و حال را حدے نبود در آنچه خواجه خسرو غزل میخواندے
و بر بیتے که حضرت شیخ سرے جنبانیدے همان بیت را خواجه حسن و مبشر بر فور نقش بستے و حضرت
شیخ بتواجد در آمدے و سماع می شنیدے سلطان علاؤالدین خلجی قنبر بیگ ترک را که اخص الخواص
او بود و ترکے صالح و در لطافت فطرت مستثنیٰ و ممتاز و به حضرت شیخ ارادت داشت او را امیر ساختے که
بر بیتے که حضرت شیخ را وجدے و حالے پدید آمدے قنبر بیگ مذکور آن را می نوشتے و بحضرت سلطان
میرسانیدے و سلطان نیز از ان بیت محظوظ شدے حضرت سلطان المشائخ را بدین دو بیت
که در حدیقه حکیم سنائی مرقوم است وجدے عظیم بودے ؎ پیش شما جمال جان افروز + در
نمودے بر و سپند بسوز + وان جمال تو چیست مستی تو - وان سپند تو چیست هستی تو +
قنبر بیگ این هر دو بیت در قلم آورد و پیش سلطان علاؤالدین برد سلطان مذکور سر بار میخواند و
بر بدیهه بنالید بعد ازان چون قنبر بیگ بسلطان عرض نمود که اے خداوندگار من مرا بسیار تعجب است
که با وجود چندین اعتقاد شما را که بحضرت شیخ است هرگز گاهے شیخ مشار الیه را در نمی یابید معنی
چیست سلطان جواب داد که اے قنبر بیگ ما بادشاهیم از سر تا قدم آلوده و بدین آلودگی شرم
میداریم که آن چنان پاکی را دریابیم فاما خضر خان و شادی خان که هر دو فرزند ارجمند من اند برندش
و در قدم حضرت شیخ بیندازد و مرید سازد و دو لاک تنکه شکرانه نیز ببر بدرویشان خانقاه ایشان
برسان قنبر بیگ همچنان کرد و این عمارت عالی که مقبرهٔ حضرت شیخ که در صحن وی واقع است
ساخته خضر خان است ایضاً هم از حضرت شیخ نصیر الملة والدین قدس سره منقول است
در آنچه سلطان علاؤالدین خلجی رحلت فرمود سلطان قطب الدین مبارک شاه بسریر سلطنت

متمکن گشت خضرخان را گشت که او مرید حضرت شیخ بود و با حضرت عداوت پیدا ساخت و غیرت
در کار آورد میخواست که حضرت شیخ را ایذائے رساند فی الجمله ملاحظه میکرد که تمام لشکر او امرا اصغار
و کبار مرید و معتقد حضرت شیخ بودند روزے از قاضی محمد غزنوی که بمحرمیت او خاص بود پرسید
که این خرچ و تصرف که شیخ مشار الیه راست دخلش از کجاست قاضی مذکور را نیز چندان
حسن اعتقاد نبود بر فور عرض نمود که اکثر امرا حضرت سلیمانی فتوح و شکرانه میرسانند تصرف او
هم از آن ست در آن ایام مقدار دو هزار تنکه در مطبخ و خیرات حضرت شیخ هر روز خرچ میشد +
بخشش و انعام معین و علوفه متعلقان و خرچ مجاور و مسافر ماورائے آن بودے سلطان
قطب الدین را این معنی ناخوش نمود تمام امرا و ملوک را حکم فرمود که هر که در خانه شیخ رود
درمے یا دینارے فتوح رساند او از خود داند وجه ادرار او تحویل نموده آید درین معنی تاکید و
احتیاط و مبالغه نمود چون این سخن بحضرت شیخ رسید خواجه اقبال را که غلام و خادم ایشان بود
طلبید و فرمود که برو بعد ازین خرچ معین دو چندان ساز بوقت حاجت دست بطاقچه انداز
نقدر که باید بسم الله بگو و بیرون آر خرچ ساز خواجه اقبال همچنان میکرد و این خبر انتشار
یافت بسلطان رسید چنانچه سلطان مذکور بتسامع این معنی متحیر گشت **نقل است** از
سید خورد سبیر خواجه مبارک کرمانی که یکے از مریدان پاک اعتقاد ست در آنچه سلطان قطب الدین
بمعنی انفعال یافت یکے از مخلصان خود بحضرت شیخ فرستاد و اعلام داد که حضرت شیخ المشایخ
شیخ رکن الدین ابوالفتح فیض الله از ملتان بدهلی مے آید و بدیدن من قدم رنجه میفرماید
روا باشد که شیخ در ولایت ما بماند و مرا اصلا نبیند واجب است که در هفته در سرائے من حاضر
شود و البته مرا ببیند شیخ جواب داد که من مردے منزوی هستم جائے نروم و نیز رسم و عادت
پیران من نبود که به دیوان پادشاهان بمصاحب شوند مرا معذور میباید داشت و مجال خود
باید گذاشت سلطان مذکور را غرورے و تکبرے که در سر داشت آن معنی قبول ننمود که البته بدانچه
گفتم است انقیاد باید کرد بعد از آن حضرت شیخ خواجه حسن علی سنجری را پیش شیخ المشایخ شیخ

ضیاء الدین رومی که پیر سلطان قطب الدین بود و مرید حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین قدس
سره فرستاد و پیغام داد که سلطان را از رنجانیدن درویشان باز باید داشت که خیریت دارین
او در کم آزاری این قوم است و هر خانواده را اختیارے و روشے مخصوص است چون از
سلاطین ماضی کسے مزاحم حال درویشان نگشته باشد سلطان را منع کنند که او نیز مزاحمت
درویشان نه بود و علی الاتصال بنا شد خواجه حسن رض مذکور بخدمت شیخ ضیاء الدین رومی رفت
تا صورت حال عرض دارد از متعلقان شیخ شنید که مر حضرت شیخ را اطلاق شکم شده است و
حالت ایشان بدانجا انجامید که فرصت نماز ندارد که شسته هم بگذارد خواجه حسن رض مذکور
از آنجا باز گشت و صورت حال شیخ صاحب کمال باز نمود شیخ ساکت گشت بعد دو سه روز
شیخ ضیاء الدین رومی بجوار رحمت حق پیوست چنانکه روز زیارت سیوم جمیع اکابر شهر با
سلطان هم در مقبره او حاضر گشتند چنانچه رسم این بلاد است اوّل جزو کلام الله تقسیم خوانند
بعد ازان گل و گلاب در مجلس گردانند همدرین بودند که حضرت سلطان الاولیا نظام الملة و
الدین قدس سره در آن مجمع رسید از حضار مجلس هر که ایشان را دید از بهر تعظیم تقدیم دوید معرفان مجلس
بحضرت شیخ عرض نمودند که حضرت سلطانی نیز درین مجلس حاضر اند اگر سلام علیک نمایند
اعلامش دهیم حضرت شیخ فرمود که حاجت نیست که او بقرآن خواندن مشغول است مشوش
نباید کرد سلطان مذکور بگوشه چشمی ناظر بود که اکثر مشایخ پیش حضرت شیخ سر بر زمین نهادند و
در قدمش مے افتادند ازین معاینه سلطان را بسیار بد مے آمد القصه بعد زیارت شیخ
ضیاء الدین رومی رحمة الله علیه سلطان مذکور مخبرے ساخت و این مطارحه در میان انداخت
که البته شیخ نظام الملة والدین را تفهیم سازید که اگر بعد از هفته ملازمت ما میسر نشود در هر شب
ماهی بیاید و ما را به بیند و اگر قبول نکند ما را اعلام دهید که تا فکر او کنیم چنانکه سید قطب الدین
غزنوی و شیخ عماد الدین طوسی و شیخ وحید الدین قندزی و مولانا برهان الدین بزودی
و بعضے اکابر از اشارت سلطان در غیاث پور رسیدند و حضرت شیخ را دیدند و پیغام سلطان

رسانیدند و نیز گفتند که سلطان جوانیست بیعاقبت اندیش و حضرت شیخ پیر است با دانش
و کیش البته بهر چونکه باشد اختیار نمایند درین کار تفاوت روئے نخواهد نمود حضرت شیخ تامل نمود
بر ایشان فرمود که انشاء الله تعالی تا چه بظهور پیوندد و باز گردانید ایشان پیش حضرت سلطان رسیدند
و عرض نمودند که ما حضرت شیخ را راضی ساختیم که در شب ہر ماہے بیایند و شمارا دریابند سلطان
بدین سخن انشراح یافت که بارے سخن من بالا شده و حکم من بنفاذ پیوست آنروز که ایشان
پیغام سلطان بحضرت شیخ آورده بودند بست و هفتم ماه شوال بود همدران شب خواجه
وحید قریشی که پدر خواجه معروف سید الحجاب است و اعز الدین علی شاه که برادر بزرگ
خواجه خسرو است به خدمت حضرت شیخ رسیدند و صورت حال باز
پرسیدند و این هر دو کس مریدان پاک اعتقاد و اهل اتحاد بودند که حضرت شیخ شمارا این نیت هست
که در هر شب ماه بدیوان روید و سلطان را دریابید حضرت شیخ جواب داد که من هرگز خلاف پیران نخواهم
و سمت دیوان بدیدن سلطان نروم شنیدن این جواب هر دو کس متحیر و متعجب شدند که
سلطان در انتظار است که کے شب ماه در آید تا حضرت شیخ اینجا تشریف آرند و حضرت
شیخ را اصلا این قصد نیست که بدیوان رود و سلطان را ببیند بوقوع این معنی سلطان را
وحشت آمیزد و در شهر فتنه عظیم خیزد عرض نمودند که چون صورت حال برین جمله است باید که
حضرت شیخ توجه به پیر دستگیر شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره نمایند و از معنی ایشان
استمداد خواهند تا نائره این فتنه و فساد که مشتعل شده است تسکین یابد حضرت شیخ فرمود
مرا شرم مے آید که از جهت این معنی متوجه ایشان شوم مرا بسیار کار دینی در پیش است که توجه
اینکار بر ایشان نمایم ولیکن شما یقین دانید که سلطان قطب الدین بر من هیچ وجهی ظفر نیابد
چنانچه شب مرا در واقعه نمودند که گوئی بالا صفه بقبله نشسته ام گاوے تیز شاخ قصد من کرد
وسیم دوید که ضرر بمن رساند چون به تندی و تیزی تمام نزدیک من رسید من برخاستم
و هر دو شاخ او را پیچیده بر زمینش انداختم که بماند هلاک گشت از شنیدن این واقعه

خواجه وحید الدین قریشی و اعز الدین علی شاه را یک اظهارے و قوتے روی نمود بالیقین دانستند
که سلطان هرگز بدیشان ظفر نخواهد یافت بلکه زیان جان او باشد القصه چون روز بست و نهم رسید
بعد از نماز ظهر خواجه اقبال به پیش حضرت شیخ آمد و عرض نمود که امشب شب ماه ست تبرکی
ارشاد فرمایند تا موجود گردانم چون بملاقات سلطان تشریف نمایند بے تبرکی نباشد حضرت شیخ
فرمود حالیا ساکت باشی و بکارے دیگر مشغول شوی چون وقت نماز عصر رسید خواجه اقبال
مذکور باز عرض نمود که وقت همین ست تا چوڈول و کهاران مهیا سازم و تبرک موجود گردانم
حضرت شیخ هیچ جواب نگفتند او نیز دانست که هرگز حضرت ایشان متوجه سلطان نخواهند شد
بفرمان الله تعالی همان شب بعد از یکپاس و چند ساعت گذشتن خسرو خان پراون
که پرورده و از خاک برکشیده سلطان قطب الدین بود و سلطان مذکور را و اصحاب پنجاه
هزار سوار گردانیده بود و محل و غیر محل او را محرم خود ساخته با مشططے چند در کوشک هزار
ستون که قریب دروازه فصیل است پیشتر سلطان مذکور در آنجا بود در آمد و سلطان را
کشت چنانچه در تاریخ مذکور است + ایضاً از مولانا ضیاء الدین سنامی منقولست
که سلطان علاؤ الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود روزے قنبر بیگ را بحضرت
سلطان نظام الدین قدس سره فرستاد و اعلام داد که مدتے است که من لشکرے عظیم
در برابر الغ خان که برادر حقیقی من است در طرف ارنگل فرستاده ام و آن ارنگل ولایت است
در طرف جنوب هیچ خبری نامجات از ایشان نرسیده است بدین سبب من همواره در تفکر
می باشم میخواهم که من نیز لشکر بطرف ارنگل کشم و احوال آن جائے معلوم نمایم که اگر حضرت
شیخ ربانی تشریف نمایند به شبستان مرا از شمع جمال با کمال خویش منور سازند و مصلحت کار
بدانچه بخاطر مبارک می بگذرد فرمایند تا بران عمل نموده آید مگر سلطان علاؤ الدین را
اینمعنی در دل بود که بدین بهانه قدم مبارک حضرت شیخ در خانه خود بیارد و بشرف ملاقات
اعزاز یابد و میان سلاطین بدین تشریف ممتاز گردد چون قنبر بیگ مذکور پیش حضرت شیخ رسید

سر بر زمین نهاد و التماس درمیان آورد حضرت شیخ بشنیدن این معنی زمانے سر در گریبان
تفکر برد و قنبر بیگ را فرمود که خدمت سلطان را از من دعائے و سلامے برسانی و عرض
نمائی که چنانچه شما را غمخوارگی اهل اسلام است مرا نیز این معنی مستدام است انشاء الله تعالیٰ
فردا وقت چاشت شما را مژده فتح ارنگل و سلامتی برادر و لشکر برسد و در مدد دعا ایام خدمت
عالم همایون الغ خان باتمام کوشش باید تا دولت خواهان شما را فرحتے دیگر افزاید قنبر بیگ
پیش سلطان رفت و این بشارت چنانچه از حضرت شیخ شنیده بود همچنان عرض نمود
و سلطان ازین کلام فرحت انجام انشراح یافت و نذر کرد که اگر فردا مژده فتح ارنگل
و سلامتی الغ خان و لشکر برسد پانصد دینار سرخ برائے درویشان خانقاه ایشان
شکرانه بفرستیم بفرمان الله تعالیٰ در دوم روز بوقت چاشت ناقه سوارے با عرایض
با بشارت فتح ارنگل یکایک رسید و آن بشارت بسلطان رسانید چنانچه سلطان مذکور
را اعتقاد و اتحاد بحضرت شیخ پاک نهاد صد چندان گشت و آن پانصد دینار که نذر نموده
بود بدست قنبر بیگ بحضرت شیخ فرستاد و قنبر بیگ مذکور گره آن دینار کشاد و در پیش نظر
حضرت شیخ نهاد در انجا قلندرے اسفندیار نام از خراسان همان روز رسیده بود چون
این درها بدید خود را نزدیک کشید و گفت الهدایا مشترک حضرت شیخ فرمود تنها خوشتر
و آن پانصد دینار سرخ هم بدان اسفندیار بخشید **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ
نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین را نبیسه
بود شرف الدین او را در عرس حضرت شیخ المشایخ شیخ بدر الدین سمرقندی پیر شیخ المشایخ
شیخ رکن الدین فردوسی بدعوت طعام طلبیده بود آنجا جمیع صوفیان حاضر بودند یکے از
ایشان در شان حضرت شیخ نظام الملة والدین گفت که حضرت شیخ نظام الدین
عجب باطنی فارغ البال دارد که غم اهل و عیال و اطفال او را اصلا روی نمی نماید
و چندان ظرغ دنیا بدو اقبال نموده است که همه خلق خدائے را نصیبے کامل ایثار میکنند

معلوم نیست که هرگز ذرهٔ غم بدو راه یافته باشد از ان مجلس چون باز گشت بخدمت شیخ رسید
خواست که این حکایت بحضرت ایشان معروض دارد بمجرد رسیدن او حضرت شیخ مشار الیه از
کشف خود دریافت و فرمود یا باشرف الدین غمے و دردے والے که زمان زمان مین میرسد
معلوم نیست که کسے را رسیده باشد یا برسد زیرا که هر که بر مین مے آید و او درد حال خود مین
اظهار مے نماید ازو دو چندان بمن روئے می نماید عجب دلے سنگے باشد که غم برادر دینی در و اثر نکند
و نیز بحکم اَلمُخلِصُونَ عَلٰی خَطَرٍ عَظِیمٍ توان دانست **مصرعه** که نزدیکان را بیش بود حیرانی
و نیز هم از حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس سره **منقولست** از حسن اخلاق
حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که روزے برادر خواجه عطاء الله
بنته حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه مردے لاابالی و بے باک بود وقتے
او بخدمت حضرت نظام الملة والدین قدس سره دواتے و قلمے و پرکنده کاغذ بیاورد و پیش
نهاد و گفت از جهت من برائے فلان ملک رقعه بنویس تا مرا چیزے نیک پیش آرد حضرت
شیخ فرمود که هرگز آن ملک را ندیده ام و او پیش من هرگز نیامده است پس با کسیکه اصلا
آشنائی نباشد رقعه چون توان نوشت او برفور کلمات زشتے و مهملات ناسزا گفتن گرفت
که تو مرید جد با باشی و از صدقهٔ خاندان ما تو نعمتے رسیده باشد از کمال کفران نعمتی از جهت
یک رقعه نے نویسی چه شیخی باشد که تو پیش نهادهٔ و در دیار زرق افتادهٔ این بگفت و
دوات بر زمین زد و برخاست فی الحال حضرت شیخ دست بدامن او زد و فرمود مکدر چرا
میروی بارے صفائی بکن و برو بعد از ان مبلغے پیش او نهاد و خوشنود ساخت و رخصت داد
و نیز هم از ایشان **نقلست** مردے بود چهجو نام در حصار اندرپت که قریب موضع غیاثپور است
ساکن بود و او را با حضرت بموجب عداوت بود دایم بد میگفتے و بد میخواستے و قصد هلاکی با ایذای
ایشان بکار آوردے قضا را چون چهجو بمرد حضرت شیخ بجنازهٔ او برفت بعد دفنش
ببالین مزار او دوگانه ادا نمود و در حق او دعا فرمود الهی هر انچه این مرد در حق من گفته و

اندیشیده من او را بخشیدم از جهت من او را عقوبت مکنی **نقل است** از خواجه حسن علا سنجری
که متعلقے بود شمس الدین نام مالے بسیار داشت و در شهر دهلی بزازی کردے او را بحضرت شیخ
نظام الملة والدین قدس سره چندان اعتقاد نبودے و پیوسته ذکر ایشان بے ادبانه مینمودے روزے
وقت عصر نزدیک موضعے افغانپور با جمعے یاران میگذشت چون بکرانه آب جون رسید آن جا
سبزه زارے دید و از ان موضع مذکور شراب طلبید خواست که ارتکاب نماید ناگهان حضرت شیخ را
بچشم ظاهر دید ایستاده که باشارت انگشت ازان معاصی منع میفرماید چون صورت حضرت شیخ
این معاینه نمود شمس الدین مذکور آوند شراب در آب انداخت و فی الحال وضو ساخت و بمجلس
حضرت شیخ رسید و سر بر زمین نهاد حضرت شیخ بر فور فرمود که هر کرا سعادت مساعدت مینماید
او از معاصی همچنان باز مے آید که این شمس الدین مذکور باز آمد و همدران وقت بشرف ارادت
مشرف گشت روز دوم تمام مال و جهات هر چه در ملک او بود بدرویشان خانقاه شیخ ایثار نمود
و بیکبارگی ترک و تجرید کرد چنانچه یکے از مقبولان حق گشت و حضرت سلطان المشایخ شیخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره نیز در خیر المجالس ذکر او فرموده اند که من در آنچه از حضرت شیخ
مشار الیه رخصت گرفته بجانب خطهٔ اوده متوجه گشتم و آن شمس الدین مذکور را در خطهٔ بیتابی
دریافتم جامع مرقعه در بر داشت و یک درویش برابر او بود و یک چوبے و آوندے سفالین و رسنی
برائے دست آویز بران آوند بسته در دستش بود بجانب خطهٔ بهار توجه داشت مگر مادرے پیر در
بهارش بود چون بدین حالش دیدم او را پرسیدم که چونی و چه حال داری جواب داد الحمد لله از برکت
حضرت شیخ نظام الملة والدین خوش و خورمم از عنایت شیخ و از حضرت تبارک و تعالی ابواب سعادت
بر دلم مفتوح است بر من ابریق چرمی بود گفتم که اگر این قبول نمائی بهتر باشد جواب داد که من
بیشتر در مساجد از بهر نماز جماعت فرود می آیم هیچکس بدین چوب و آوند نظر نمیکند و چون کسے
ابریق چرمی بر من بیند شاید طمع کند این گفت و دستم بوسید و فاتحه درخواست و جدا گشت
ایضاً نقل است از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره که وقتے

خدمت قاضی محی الدین کاشانی کہ من بزودی پیش او خوانده ام دانشمندے متبحر بود ناگاه او
بیمار گشت چنانچه مردم قطع اُمید زیستن او کردند و بدانستند که قاضی مذکور ہمین لحظہ جان بحق تسلیم
خواہد نمود ناگاه سلطان المشایخ حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سره بعیادت او قدم رنجه
فرمودند دیدند که قاضی مذکور در جان کندن است و بکلی از شعور رفته بود بہوش آمد و برخواست سر
در قدمِ شیخ نہاد و صحت کلی یافت گوئی ہرگز مرضے نبود **منقول است** از حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین
محمود اودہی قدس سره که روزے مریدے از مریدان حضرت شیخ را استدعا کرد و قوالان برائے
سماع حاضر آورد و بقدر طعامے مہیا نمود چون سماع در دادند چند ہزار مردم از اطراف و جوانب
حاضر آمدند و آن تمام طعام آنقدر نبود که پنجاه یا شصت کس را اکتفا کند بعد تمام سماع جہتِ طعام
متحیر گشت چنانچه حضرت شیخ دریافتند و مبشر که خادمِ ایشان بود حضرت شیخ بدو اشارت فرمود بر و
دستہار خلائق بشویان و دہ گان از ایشان در یکجا بنشان و ہر گرده نانے را چہار پرکاله ساز و در طبق
نان خورش بینداز و بسم الله بگو مبشر مذکور ہمچنان کرد چنانچه تمام خلق سیر شدند و اکثر طعام باقی ماند
نقل است که حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سره در آنچه دوازده ساله بود پیش مولانا علاؤ الدین اصولی
قدوری میخواندند این مولانا علاؤ الدین اصولی مردے عزیز الوجود و بسے بابرکت بود چنانچه مناقب او
در کتاب فوائد الفواد مذکور است خرقه از حضرت شیخ جلال الدین تبریزی داشت چنانچه روزے
حضرت ایشان در دہلیزِ خانۂ خود نشسته بودند و مولانا علاؤ الدین مذکور براہے میگذشت چون
نظر شیخ بر مولانا افتاد فی الحال بخواندند و کسوتِ خود بدو پوشانند چنانچه یکے از مقبولان درگاه
حضرت الله گشت القصه او در بداؤن بودے و حضرت شیخ در پیش او تعلم نمودی چون قدوری را تمام
رسانید مولانا مذکور روی بحضرت شیخ آورد که بعد ازین شما را میباید که دستار کلان بر سر پیچید و در آن
ایام شیخ را وجه معاش بسیار تنگی داشت دستار کلان میسر نبودی بحقیقت چار گزی بر سر پیچیدے
شیخ این سخن پیش والدۂ خود عرض نمود که اشارت مولانا علاؤ الدین رحمۃ الله علیه برین است
که بعد ازان دستاری کلان بر سر پیچی والدۂ شیخ چون این سخن شنید فرمود که انشاء الله تعالے

من دستار کلان برائے تو ترتیب نمایم میان معدود ایام والدہ حضرت شیخ الاسلام ریسمان
بدست خود رسید و دستارے مرتب ساخت و شیخ آنرا بخدمت مولانا علاؤالدین برد و پیش نہاد
مولانا مذکور آن دستار بکشاد یکسرے بدست خود گرفت و سر دیگر بدست حضرت شیخ داد چنانچہ حضرت شیخ
بر سر مبارک خود پیچید و سر در قدم آن استاد نیکو نہاد بنہاد میگویند علی مولا کہ نظر یافتہ حضرت شیخ
جلال الدین تبریزیست آنجا حاضر بود برفور فرمود کہ اے مولانا علاؤالدین این مرد سرافراز
گردد و عالمگیر شود ہمچنان شد **نقل است** از حضرت شیخ المشائخ نصیر الملۃ والدین محمود
اودہی قدس سرہ کہ روزے من و قاضی محی الدین کاشانی پیش حضرت سلطان المشائخ
نظام الملۃ والدین قدس سرہ نشستہ بودیم کہ بعضی یاران رسیدند و عرض نمودند کہ ما امروز در
خانقاہ طوسیان عرسے بودہ حاضر بودیم پسران شیخ عماد در شان بندگی مخدوم چیزہا ناملائم بر زبان
میرانند ما آنجا نماندیم بخدمت شیخ رسیدیم حضرت شیخ چون این حکایت شنید بر زبان مبارک راند
کہ روزے درویشے بزرگوارے بخدمت شیخ المشائخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ رسیدہ بود
حضرت شیخ او را چیزے دہانید و بازگردانید وقت بازگشتن بر مصلاء حضرت شیخ شانہ دیدہ از
حضرت شیخ طلبید جواب نفرمود درویش گفت کہ ای شیخ اگر شانہ بمن دہی ترا برکتے حاصل شود حضرت
شیخ فرمود برو ترا و برکت ترا در آب روان انداختم بعد زمانے آن درویش از برائے غسل در آب
درآمدہ بود غرق گشت چنانچہ این حکایت در ذکر ملک المشائخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ
منقول است حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ ہمدرین حکایت بود کہ شخصی رسید
کہ ہمین زمان پسران شیخ عماد از برائے غسل در آب درآمدہ بودند ہر دو غرق شدند و این شیخ عماد
طوسی رحمۃ اللہ علیہ خلیفہ شیخ رکن الدین فردوسی قدس روحہ کہ ہم در قصبہ کیلوکہری بر لب آب
جون آسودہ است و حضرت شیخ نجیب الدین محمد فردوسی پیر حضرت شیخ شرف الدین منیری علیہ الرحمۃ
کہ در بہار آسودہ است و حضرت شیخ نجیب الدین مذکور بالائے حوض شمسی ہم در شہر دہلی آسودہ است
و پیر ایشان حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی رحمۃ اللہ علیہ کہ خلیفہ حضرت شیخ سیف الدین باخرزیست

نیز در شہر دہلی آسودہ است نقل است کہ حضرت شیخ شرف الدین در ابتداء سلوک در کوہ قصبۂ
راجگر غار ایست در روے بمجاہدہ وریاضت مشغول شدے وطعام اصلا نخوردے ہر روز وقت شام والدۂ آن
شیخ عظام مقدارے طعام بدست غلام فتوحا نام برائے افطار پیغرستادے چون فتوحا ندکور پیش ایشان
میرسیدے بجلی اشارت میفرمودے کہ بنہ وبرو معلوم نیست کہ آن طعام نصیب کہ گشتے وقتے آن
مستورۂ روزگار والدۂ آن شیخ کبار از غلامیکہ بدیشان طعام میبردے پرسید کہ فتوحا طعامیکہ تو بخدمت
فرزندم شرف الدین میبری او ہرگز بدان طعام میل نماید و تناول میفرماید فتوحا ندکور در جواب گفت
کہ حضرت بی بی من ہرگز ندیدہ ام کہ ایشان چیزے خوردہ باشند آن رابعہ عصر اندکے آرد وشکر خمیر کرد
وریزۂ خرمائے چند در ساعت در کاسہ انداخت وبدست فتوحا ندکور بشیخ مشار الیہ روان کرد
وگفت چون بشیخ رسی بگوئی کہ والدۂ شما فرمودہ است ازین خرما ریزہ اگر نخوری من شیر خود
بحل نکنم فتوحا ندکور باشارت آن رابعہ پیش حضرت ایشان رفت وصورت حال باز نمود حضرت شیخ
چون چنین شنید اندکے متامل گشت مقدارے ازان شیرینی بسم اللہ گفت ودر دہن انداخت
چون اندکے بحلقش رفت بیہوش شد ودر بیہوشی مورچہائے کلان از سوراخ بدر آمدند و
در حلق ایشان درمی آمدند واندک اندک ازان شیرینی کہ خوردہ بودند بدہن گرفتہ بدر مے بردند
چون تمامہ بدر آوردند بعدہ حضرت ایشان بہوش آمدند فتوحا صورت حال بوالدۂ آن اہل
کمال معروض داشت بعد ازان حضرت شیخ شرف الدین احمد با برادر کلان خود شیخ جلال الدین
محمد قدس سرہما بطرف دار الخلافت دہلی متوجہ گشت وحضرت زبدۃ المشایخ شیخ نظام الدین
محمد بدایونی را دریافتند چنانچہ حضرت ایشان فرمودند کہ حوالہ شما خانوادہ فردوسیان است
آن زمان ہر دو برادر مرید حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی شدند وحضرت شیخ شرف الدین احمد
قدس سرہ خرقۂ خلافت یافت وبخطۂ بہار آمد وآنجا آسود شیخ مشار الیہ بسے اہل کمال بود
وتصانیف گزیدہ دارد مکاتیب ومعدن المعانی وتصنیفہائے دیگر مشہور ومعروف اند
نقل است از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملۃ والدین محمود اودہی قدس سرہ کہ

در قصبه سرساوه دانشمندے بود در خانه وے آتش گرفت فرمان املاک او سوخته بود و او در دهلی آمد
مدتے مدید بدیوان دوید و فرمانے دیگر بمضمون آن فرمان ماقبل حاصل نبود و در آن زمان فرمانے
مرتب ساختن بسیار دشواری داشت آن فرمان نیز در راهے برفت از اغلش بجائے افتاد و گم گشت
چون بوثاق رسید فرمان را در بغل ندید خود را در گریه و زاری کشید فی الحال بخدمت شیخ المشایخ دوید
و صورت حال بعد اندوه و درد در میان آورد حضرت شیخ فرمود مولانا نذرے کن که چون فرمان
بیابی حلوائے بروح پاک حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره حاضر آری مولانا نذر مذکور بدل و
جان قبول نمود بعد زمانے حضرت شیخ بزبان مبارک راند که مولانا چه خوب باشد که بهمین زمان بروی و
حلوا بخری و حاضر آری مولانا فی الحال برخاست بر در خانقاه دوکان حلوائی بود چند درم بدو داد و
حلو خرید حلوائی مذکور کاغذے مکتوب بدر آورد خواست که پاره کند و حلوا در پیچد و بدست او دهد
مولانا چون نیک نظر کرد فرمانش بود فی الحال از حلوائی گرفت و با حلوا هم بحضرت شیخ آورد و سر
بر زمین نهاد حضار مجلس باظهار این کرامت نیز سر بر زمین نهادند و شجره اعتقاد را بتازگی آب دیگر دادند
نقل است از حضرت شیخ المشایخ که روزے حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس سره
در حجره متبرکه خود حالے داشتند و این رباعی بر زبان مبارک خود مکرر میراندند و تواجد مینمودند رباعی

خواهم که همیشه در هوائے تو زیم +	خاکی شوم و بزیر پائے تو زیم +
مقصود من بنده ز کونین توئی	از بهر تو میرم ز برائے تو زیم ++

مولانا بدر الدین اسحاق بر در حجره حاضر بود برائے حاجتے برخاست و حضرت شیخ نظام الملة والدین
را فرمود تا آن زمان که من بیایم شما حاضر باشید نگذارید که کسے گرد حجره راه یابد القصه چون مولانا
بدر الدین اسحق برفت شیخ بر در حجره نشسته از شگاف تخته دریدید که حضرت شیخ فرید الملة والدین
قدس سره را اینچنین حال است که دست مبارک خود پشت گرفته تواجد میفرمایند و بهر طرفے که
روے آرند این رباعی میخوانند سجده میکنند شیخ نظام الملة والدین قدس سره با خود اندیشید که
توکل کرده در حجره درآیم و درین وقت از حضرت ایشان فیضے و نعمتے مجدد یابم فی الحال بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم گفتم و بحجره در آمدم و سر بر زمین نهاده حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین
چون بحجانش دیدند فرمودند نظام الدین بخواه چه میخواهی بحضرت شیخ عرض نمودم که مخدوم خود هم
حضرت ایشان فرمودند آنچه خواستی دادم بعد ازان چنین آنچه از حضرت ایشان خواسته بودم در خود پیدا یافتم
چنانچه بارها حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره افسوس میفرمودند که چرا اینهم از حضرت ایشان نخواستم
که البته موت من در سماع باشد **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره
که در دهلی ترکی بود او را تلیغه میگفتند با حضرت شیخ اعتقاد کامل داشت روزی صد دینار سرخ بخدمت
شیخ آورد حضرت شیخ قبول نفرمود او غمگین گشت چون حضرت شیخ او را محزون یافت یک دینار سرخ ازان صد
دینار قبول نمود و فرمود باقی ترا بخشیدم بکار تو خواهد آمد او همچنان محزون و غمگین بود حضرت شیخ در آن زمان
بکنار آب جون نشسته بود نظر رو بتلیغه کرده فرمود که زمانی بجانب آب جون ناظر باشی چون تلیغه مذکور نظر
بآب انداخت دید که تمام آب جون تنگهای زر شده میرود سر بر زمین نهاد حضرت شیخ فرمود که زنهار بمجلس
مگوی چون از مجلس حضرت بیرون آمد نتوانست که نگاهدارد **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره که حمید قلندر هنوز ده دوازده ساله بود برابر پدر خویش مولانا تاج الدین که
یکی از مریدان حضرت شیخ است در بانده حضرت شیخ حاضر بود حضرت شیخ گرده نانی بمولانا تاج الدین داد
و حمید مذکور از پدر خود گرفته در بغل نهاد چون از مجلس حضرت شیخ بیرون آمدند در دهلیز جماعتی از قلندران
چند نشسته بودند چون نظر ایشان بحمید رسید یکی از قلندران اهل دل بود بر فور زبان کشود که ای پسر
اگر نانی داشته باشی بما ده حمید گفت که نانی ندارم قلندر بر فور گفت که حضرت شیخ از پیش خود گرده نانی بپدر تو
بپدر تو عنایت فرموده بودند آن در بغل تست بما ایثار کن چون این بشنید متحیر ماند بر فور نان از
بغل کشیده پیش قلندران نهاد چون از عقب مولانا مذکور رسید پدر پرسید که گرده نان را چه کردی
حمید مذکور قصه حال گفت مولانا تاج الدین یک سیلی پس گردن او زد و مضطرب الاحوال پیش
حضرت شیخ دست پسر گرفته آمد و گفت که مخدوم گرده نانی که به بنده خویش عنایت فرموده بودند حمید سپرده بودم
که این تبرک نصیب عیال و اطفال خود سازم تا بدان برکت آمرزیده شود این ابله بقلندرانی گ

در دہلیز جماعت خانہ بودند بدیشان داد حضرت شیخ فرمودند چون نصیب روی ایشان بود بدیشان رسید
واین پسر تو آخر الامر قلندر شود او ہمچنان شد اگرچہ متعلم وفاضل شد اما در لباس قلندری میبود سرد
ریش میتراشید مدتے در دولت آباد بخدمت مولانا برہان الدین غریب قدس سرہ بود و ملفوظ
حضرت ایشان نیز نبشت - بعد فوت ایشان از دکن بدہلی آمد و بخدمت حضرت شیخ نصیر الملۃ
والدین محمود اودہی ملازم میبود و کتاب خیر المجالس کہ ملفوظ ایشان است بقلم آورد اگرچہ در لباس
قلندری بود در ریاضت ومجاہدہ جہد مینمود و نماز بجماعت میگزارد اما چون بر زبان در بارۂ آنحضرت
زبدۃ الابرار گذشتہ بود کہ این پسر قلندر خواہد شد ہم بدان لباس ماند نقل است از مولانا
شہاب الدین امام کہ روزے حضرت شیخ المشائخ نظام الملۃ والدین قدس روحہ بزیارت مزار
متبرک حضرت سلطان المشائخ شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سرہ رفتہ بودند من بخدمت
مولانا برہان الدین غریب برکاب ایشان بودیم بعد از زیارت حضرت شیخ را بر حوض شمسی
گذر افتاد تا بر مزار بعضے بزرگواران کہ بالائے حوض مذکور آسودہ اند فاتحہ بخوانند ناگاہ خواجہ حسن رض
علائی سنجری شاعر با جمعے یاران خود در کنارۂ حوض مذکور شراب میخورد او را با حضرت شیخ در مبداء حال
در مبداء حال آشنائی وصحبت بودہ است مست پیدا گشت واین دو بیت بر زبان راند ؎
سالہا باشد کہ ما ہم صحبتیم - گر ز صحبتہا اثر بودے کجاست * زہد تو فیتی از دل ما کم نہ کرد -
فسق ما یان بہتر از زہد شماست * چون حضرت شیخ این ابیات از وشنیدند بر فور فرمود از صحبت
اثرہاست این سخن چنان در دل او اثر کرد کہ فی الحال سر برہنہ ساخت وخود را بپائے حضرت
شیخ انداخت وتائب ومرید گشت وجمعے یاران کہ برابر او بودند نیز تائب شدند وبشرف ارادت
مشرف گشتند واین خواجہ حسن رض در آنچہ توبہ کرد ہفتاد وسہ سالہ عمر داشت ویکے از مقبولان ومحبوبان
حضرت شیخ شد و کتاب فوائد الفواد بعد از آن در قلم آورد کہ آن کتاب اہل اللہ را مونس جان
وہادی راہ است چنانکہ بارہا خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ بر زبان راندے کہ اے کاشکی
تشریف قبول نسخۂ فوائد الفواد بمن منسوب گشتے و تمام تصانیف من بخواجہ حسن رض بودے

این غزل بعد از توبہ در قلم آوردہ است کہ تخلص او اینست * **بیت** اے حسن توبہ آنگہے کردی - کہ ترا طاقت گناہ نماند * **نقل است** از سید وجیہ الدین مبارک کرمانی المعروف بہ سید خورد کہ کتاب سیر الاولیا مرقوم نمودہ است بعد ازان خسرو خان پراون سلطان قطب الدین را بکشت و اساس اولاد او برانداخت خود را بادشاہ ساخت و بجائے او نشست درویشانے کہ در شہر دہلی بودند و دکان سہ کان لک تنکہ بنام ہر کسے فرستاد اکثر درویشان قبول نمودند دو تن درویش قبول نکردند یکے سید علاؤ الدین جبوری دوم وجیہ الدین خلیفہ حضرت شیخ فرید الملت والدین قدس سرہ و سیوم شیخ عثمان سیاح خلیفہ حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح قدس سرہ و حضرت سلطان الاولیا نظام الملت والدین را پنج لک تنکہ فرستاد حضرت ایشان نیز گرفتند و بفقرا و مستحقان شہر بخش نمودند بعضے درویشان شہر کہ آن فتوح قبول نمودہ بودند امانت داشتند تا چہ انجامد بعد چہارم ماہ غازی ملک والی خطہ مشہور دیپالپور جمعیتے نمود بسمت دہلی خسرو خان را بکشت و بپادشاہی نشست و خود را سلطان غیاث الدین تغلق مخاطب ساخت چنانچہ در تاریخ فیروز شاہی مسطور است القصہ بعد از استقرار سلطنت تفحص خزانہ کرد و آن مالیکہ خسرو خان برائے درویشان دادہ بود طلب نمود بعضے کہ امانت داشتہ بودند ادا نمودند و پنج لک تنکہ از حضرت شیخ نیز مطالبہ کرد شیخ جواب داد کہ این بیت المال بود باہل استحقاق رسید من ازان مبلغ درمے و دینارے بحق خود خرچ نکردہ ام سلطان چون این معنی شنید ساکت شد لیکن فی الجملہ تبض در دل گرفت ہیچ حجتے نداشت کہ بدان مواخذہ نماید مدعی چند کہ با حضرت شیخ حسدے داشتند و انکار سماع مینمودند درین میان فرصت یافتند بعرض سلطان رسانیدند کہ این درویش یعنی حضرت شیخ با جمیع مریدان خود غیر از سماع و سرود کہ در مذہب حنفی حرام است کارے ندارد و روزگار و اوقات بدان لہو لعب و طرب میگذارد والبتہ بحضرت سلطان واجب است کہ علماء شہر را طلب نمودہ محضرے سازد و شیخ را با اصحاب و ارباب کہ بدین امر نامشروع اتفاق دارند نیز حاضر آرند تا حق بمرکز خود قرار گیرد آخر الامر سلطان ہم در حصار تغلق آباد کہ خود آبادان ساختہ بود

محضر ساخت و حضرت شیخ را طلب نمود میگویند دو بست و پنجاه و سه دانشمند که در علم مستثنیٰ و ممتاز بودند با حضرت شیخ و اصحاب او در مسئلہ سماع نزاع مینمودند در آن محضر حاضر شدند و حضرت شیخ نیز با درویشان خویش که همه دانشمند متبحر بودند علی الخصوص مولانا فخر الدین زرادی که دم از اجتهاد میزد و بے حاضر گشت و سلطان غیاث الدین تغلق بحضور خویش ایشانرا در بحث انداخت مولانا فخر الدین زرادی رحمة الله علیه رو بسلطان آورد و گفت چندین علما را که سلطان حاضر آورده است از میان ایشان ده کس را که عالم ترین این گروه باشند جدا سازد تا با ما بحث کنند اگر ایشان جنبه حرمت نمایند ما جنبه اباحت درآییم سلطان رو بجانب قاضی رکن الدین ولوالجی آورد در آنوقت حاکم او بود قاضی مذکور در عداوت حضرت شیخ الد الخصام بود قاضی متوجه بحضرت شیخ گشت و گفت اے درویش درین شک نیست که تو با رباب و اصحاب خویش در سماع و سرود اکثر مے باشی روایتے داری که در میان آری حضرت شیخ تمسک بحدیث مصطفےٰ صلے الله علیه وسلم مینمود قاضی مذکور گفت تو مجتهد نیستی که تمسک بحدیث نمائی مرد مقلد روایتے از ابوحنیفه بیار تا قول تو معرض قبول افتد شیخ فرمود سبحان الله که با وجود قول مصطفوی از من قول حنفی میخواهند باز قاضی گفت اے درویش اگر در ذکر سماع و سرود رائے حاضر دره شریعت باشی حضرت شیخ فرمود که ترا رعونت حکومت برین میدارد انشاء الله تعالےٰ زود ترا ازین عهده معزول شوی بدین بے ادبی که با دوستان خدا میکنی سلب ایمان نکردی هم درین گفتگو بودند که مولانا علم الدین علامه نبیره حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس سره رسید سلطان باستقبال او دوید و مولانا علم الدین قبل از دریافت سلطان متوجه حضرت شیخ گشت و باعزاز و تکریم احترام نمود بعد ازان سلطان را دریافت و گفت حضرت شیخ را بچه معنی در اینجا آورده اند سلطان گفت که علما محضرے در باب سماع ساخته اند الحمد لله شما را نیز خدا تعالےٰ آورده تا حق ظاهر گردد مولانا علم الدین جواب داد که من در مکه و مدینه و مصر و شام گردیده ام همه جا مشایخ کرام با وجود علما اعتقام سماع مے شنوند و هیچکس مانع نمیگردید و سماع لا اصله بے شک و شبه مباحست و حضرت شیخ و اصحاب او همه اهل الله اند بکمال اخلاق و زهد و تقوے در ظاهر و باطن آراسته و

همه صاحب کمال و اہلِ حال اند و این معنی از برکت حالت ایشان در جمیع درویشان تاثیر نموده است و در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند و تواجد فرموده اند چون مولانا مذکور این معنی ادا نمود سلطان برخاست با عزاز و اکرام تمام حضرت شیخ را معذرت نمود و بازگردانید میگویند چون حضرت شیخ بمنزل خود که غیاث پور است رسید ہمان زمان یکے خبر آورد که بعد مراجعت شما سلطان بسیار منفعل گشت و قاضی رکن الدین ولوالجی را از عہدۂ حکومت معزول ساخت و **ایضاً** از سید مذکور **منقول است** در زمانیکه اخی سراج پندوانه جد خدمت شیخ نور که در بنگاله آسوده است رحمة الله علیه بخدمت حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین از برائے ارادت در دہلی آمد و حضرت شیخ را دریافت و مرید گشت حضرت شیخ فخر الدین زرادی قدس سره حاضر بود حضرت شیخ فرمود مولانا فخر الدین این جوان بسے قابل است حیف اگر مقدارے علم ظاہری حاصل بودے بدرویشی استحکام نمودے مولانا فخر الدین چون این سخن از زبان دربار حضرت شیخ بزرگوار شنید سر بر زمین نهاده عرض نمود اگر اشارت باشد این جوان را چندگاه در صحبت خود بدارم و مسایل لابدی او را یاد دہم حضرت شیخ فرمود بسیار مستحسن است که بصحبتِ شما باشد دستش بگرفت و بمولانا زرادی سپرد مولانا مذکور اخی سراج پندوانه را بخانهٔ خود آورد و بتعلم او اشتغال نمود چنانکه در مدت چهار ماه چنان ساخت که ہیچ دانشمندے را یارائے آن نبود که با او بحث نماید بعد ازان پیش شیخ آورد و حضرت شیخ از اخی سراج سوالے چند از ہر علمے پرسید چنانچه مے بایست دید خرقهٔ خلافت داد به بنگاله فرستاد **نقل است** از سید مذکور حضرت شیخ شیخ المشایخ نظام الملة والدین را بول و غایط نه شدے روزے خواجه اقبال خادم را پیش خود طلبید و فرمود ہرچه اسباب و نقود در ملک خود مانده باشد حاضر گردان تا بمستحقان بخشم تمام خواجه اقبال عرض نمود که ہر نقودے و فتوحے و اسبابے که مے آید تا روز دیگر نمے ماند ہمان روز بمصرف میرسد مگر چند ہزار من غله در انبار است که خرچ لنگر میشود حضرت

شیخ فرمود کہ اے مرد ریگ را برائے چہ داشتہ نزد تہین بدر آر و بمستحقان رسان بعد ازان قمچہ جامہ طلبید و یک دستار خاص و پیراہن و مصلا بامثال خلعت برائے مولانا برہان الدین غریب قدس سرہ عطا نمود و بجانب دکن رخصت فرمود و یک دستار و پیراہن خاص با مصلا شیخ یعقوب را عطا فرمود و بجانب گجرات فرستاد و یک پیراہن با دستار و مصلا خاص برائے مولانا شمس الدین یحیٰ کہ از اہل تحقیق بود عطا فرمود و مزار پرانوار آن بزرگوار در یاران صفصفاست کہ اکثر مریدان خاص آنحضرت در آنجا آسودہ اند۔

استماع شدہ است کہ حضرت اختر برج سعادت و گوہر درج سیادت سید جلال الدین بخاری از حضرت شیخ المشائخ شیخ شمس الدین نیز جامۂ خلافت دارد چنانکہ ہیچ مثلہ در بنجہ نہ گذاشت و در آن روز کہ این بخشش ہا نمود حضرت شیخ المشائخ نصیر الملۃ والدین قدس سرہ حاضر نبود و اورا ہیچ نفر سود ند چنانکہ مردم حضار متحیر شدند چون باشد کہ ہمہ را نعمت ایثار نمایند و حضرت شیخ نصیر الدین محمود را چیزے نفرمایند بعد نماز روز چہار شنبہ شیخ نصیر الدین محمود را طلبید و خرقہ و عصا و مصلا و تسبیح و کاسہ چوبین و آنچہ از حضرت سلطان المشائخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ یافتہ بود تمام بشیخ نصیر الدین محمود عطا کرد و گفت کہ شما را در شہر دہلی باید بود و جفائے و قفائے مردم باید کشید نماز عصر گزارد ہنوز مغرب در نیامدہ بود کہ بجوار رحمت حق تبارک و تعالے رحلت فرمود سفر حضرت ایشان در روز چہار شنبہ در ہژدہم ماہ ربیع الآخر است و در آن ایام خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ برابر سلطان غیاث الدین تغلق در بنگالہ بود۔ بعد استماع این واقعہ خواجہ خسرو بے رخصت سلطان بہ تعجیل تمام در غیاث پور رسید و روئے گرد آلود خود بمزار پرانوار آن بزرگوار مالیدن گرفت و لباس سیاہ پوشید۔ ہمدران روضۂ متبرکہ بماند بعد سہ ماہ ہم در روز چہار شنبہ سنہ خمس و عشرین و سبعمائۃ او نیز بجوار رحمت حق پیوست و مزار آن بزرگوار در پایان حضرت شیخ واقع است + در ذکر

حضرت شیخ المشائخ نصیر الملۃ والدین محمود اودہی رحمۃ اللہ علیہ

مثنوی جهان معرفت جان مشیخت - دلش شمع شبستان مشیخت + بعلم ظاهر و باطن صفا سنج
ز اسرار نهانی یافته گنج + بذکر آئینه دل صاف کرده - خدایش مخزن الطاف کرده + ز دست عشق
شستے خورده بر دل - شهادت با سعادت کرده حاصل + تنش آداب ظاهر را ادیبے - دلش امراض
باطن را طبیبے + چراغے مسجد اقصائے مقصود + نصیر الدین ملت شیخ محمود + بزرگے داد در عالم خدایش
جمالے کیست تا گوید ثنایش + آن مبارز نبرد جهاد اکبر و آن مشاهده شهود ظهور اطهر آن صنوبر ریاض
ریاضت و آن نیلوفر حیاض افادت آن شامل تنزیه و تشبیه و آن عامل تشبیه و تنزیه آن برگزیده
حضرت معبود اعبد الواحد **نصیر الدین محمود چراغ دهلی قدس سره** در مشایخ کبار
ممتاز بود و در مجردان روزگار اولی الابصار جد بزرگوارش یحییٰ نام داشت تولد او در خطه لاهور
بود و تولد حضرت شیخ در خطه اوده پدر حضرت شیخ را در نه سالگی گذاشته از دار فنا بدار البقا رحلت نمود
بود و والده مبارکه او در صلاحیت و عفت نظیرے نداشت در تحصیل علم ظاهرش سعی بلیغ مینمود در مبدأ
حال پیش مولانا عبد الکریم شروانی که یکے از ممتازان عهد خویش هدایه و بزودی تحصیل نموده بمجاهده
و مجاهده نفس اشتغال کلی نموده ریاضتے عظیم داشت و عبادتے مستقیم هفت سال با یک دو دوسه تن لیفش
نماز با جماعت او فوت نشد و بوریا نهالی آندیار میگشتے و تخم سعادت بر زمین استعداد میکشتے اکثر افطار
او برگ سنبهالو بودے و آن گیاهیست که در زمین هند مے باشد در چهل و سه سالگی از دیار اوده
بدار الخلافت دهلی آمد و بسعادت ارادت حضرت شیخ المشایخ نظام الملت والدین محمد بداونی
مشرف گشت و مدتے در حضرت ایشان ملازم بود چنانچه همه درویشان حضرت ایشان او را
نصیر الدین محمود گنج میگفتند او بسے محبوب قلوب مشایخ بود در آن ایام والده مبارک ایشان در خطه
اوده در حد حیات بود از حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة والدین قدس سره رخصت گرفته
بخدمت والده خود در خطه اوده آمد بخدمت آن عفیفه مستوره دهر مے بود بعد وفات آن عزیزه
چند ماه در خطه مذکور از جهت تشریف زیارت والده خود ماند آلان مقبره والده ایشان پس
پشت نمازگاه عید است و از انجا باز در شهر دهلی برسید و روے گرد آلود خویش بپائی پیر خود

نظام الملتہ والدین قدس سرہ مالید و بملازمت ایشان در جماعت خانہ کہ در کیلوکھری بکنار آب جون واقع است مے بود آن جماعت خانہ بامے داشت بالائے آن بام حجرہ خاص حضرت ملک المشایخ نظام الملتہ والدین قدس سرہ بود حضرت ایشان در آن حجرہ مشغولی داشتند حضرت شیخ نصیر الملتہ والدین قدس سرہ در گوشہ آن جماعت خانہ مشغول می بود ہمدران ایام وقتے از اوقات چند درویش از مریدان خانوادہ حضرت شیخ المشایخ شیخ بہاء الدین ذکریا قدس سرہ از ملتان آمدند و چند روز در آن جماعت خانہ آرمیدند شبے از شبہا آن درویشان برائے تجدید وضو تہجد پوششہا گذاشتہ بکنارہ آب جون رفتہ بودند ایام زمستان بود بدبختے پوشش درویش دزدید و بدر رفت چون درویشان تجدید وضو نمودہ بجماعت خانہ رسیدند در پوششہا خود پوشش درویشے ندیدند یکبارگی زبان بشتی بغوغا کشیدند درین میان حضرت شیخ المشایخ شیخ نصیر الدین محمود لباچہ تو کہ در بر داشت بدان درویش کہ پوششے خویش گم کردہ بود پوشانید و از ان گفت و گوی عذر ہم آورد کہ مبادا از غوغائے ایشان در مشغولی حضرت شیخ تفرقہ روئے دہد این معنی را حضرت شیخ المشایخ شیخ نظام الملتہ والدین قدس سرہ بنور باطن دریافت بعد از نماز چاشت حضرت شیخ نصیر الدین محمود را در پیش خود خواندہ کسوت خاص خود پوشانید و بسیار استحسان نمود و بشاشت فرمود و حضرت ایشانرا در خطہ اودہ خواہرے بود از ایشان بزرگ تر و رابعہ عصر بودہ و اورا دو پسر بود یکے مولانا زین الدین علی و دوم مولانائے کمال الدین حامد حضرت شیخ مشار الیہ گاہ گاہے از حضرت شیخ المشایخ نظام الملتہ والدین قدس سرہ رخصت گرفتہ بجانب خطہ اودہ برائے مرمت خاطر ہمشیرہ مستبرکہ خود آمدے و باز بخدمت پیر خود نظام الملتہ والدین قدس سرہ در دہلی می آمدے و اکثر بودن ایشان بخانہ حضرت شیخ المشایخ برہان الدین غریب رحمۃ اللہ علیہ کہ یکے از خلفاء خاص حضرت شیخ المشایخ نظام الملت والدین قدس اللہ سرہ است مے بود و میان ایشان محبتے عظیم و مودتے مستقیم بودے روزے حضرت شیخ نظام الملتہ والدین

قدس سرہ کلاہے بمولانا برہان الدین رحمۃ اللہ علیہ عنایت فرمودہ بودند آن کلاہِ نمد بود
بعد چندگاہ از مولانا مذکور گم شد در گم شدن آن اضطرارے عظیم بدیشان روئے نمود
حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ ہم در خانۂ ایشان بین العصر والمغرب باستغراقے
تمام مشغول بودند مولانا برہان الدین غریب پیش ایشان رفت و بنشست چون حضرت ایشان
از استغراق باطن بہ شعور ظاہر آمدند حضرت مولانا را دیدند کہ سراسیمہ شدہ مغموم و محزون نشستہ اند
حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین محمود احوال باز پرسیدند کہ موجب تفکر و سبب تحیر چیست حضرت
ایشان قصہ گم شدن کلاہ باز نمودند حضرت ایشان بعد از تامل اندک فرمودند کہ مولانا
محزون نباشند زود باشد کہ از حضرت شیخ تبرکے بہ ازان رسد و آن کلاہ نیز یافتہ شود
دوم روز پیش حضرت شیخ خود رفتند آن روز حضرت شیخ مشار الیہ مصلاے خاصۂ
خویش کہ بدان جماعت نماز گزاردند عطا فرمود مولانا مذکور مسرور بر حضور بخانہ آمد
خواست کہ مصلاے مذکور تہ کردہ در بقچہ نگاہ دارد از آنجا کلاہے کہ گم شدہ بود نیز پیدا آمد
یکے از کرامات حضرت شیخ نصیر الدین این است کہ روزے درمیان درویشان خود
مے فرمود یاران حق کسوت نگاہ دارید تا فردا قیامت شرمندۂ خدائے تبارک و تعالے
و رسول صلے اللہ علیہ وسلم نباشید و حق کسوت نگاہ داشتن آن است کہ گندم نمائے
و جو فروش نہ باشید جفا کشید و وفا کنید کہ اگر حضرت شیخ نظام الملۃ والدین
اشارت نہ مے فرمود کہ در شہر مے باید و جفا و قفائے باید کشید ہرگز مرادل و نیت
نہ بودے کہ در آبادانی باشم البتہ در کوہ و بیابانے مشغول بودے - فاما چون حضرت
ایشان بدین نمط نفس راندند نہان بظہور پیوست و حضرت ایشان مثال حضرت
شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ بودند کہ در گرد تاہل نگردیدند و اکثر مریدان حضرت
ایشان فریفتۂ روش و مانند بود او مے بودند گوئی این بیت در شان حضرت ایشان است

درویش را چو آئینہ رنگے ز خویش نیست +	یا ہر کہ رو نہاد بر آمد برنگِ او

وخلفائے حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ بوجود مبارک ایشان تفاخر مے نمودند ✦✦
نقل است از حمید قلندر کاتب ملفوظ خیر المجالس ایشان کہ یکے بحضرت شیخ نصیر الملۃ والدین محمود
قدس سرہ عرض نمود کہ در ملفوظ حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ و حضرت خواجہ قطب الدین
چنین نوشتہ دیدم ایشان بفرمودند کہ این سخنہا بر من رسیدہ اند حاشا کہ از ایشان باشد
دران جا بسیار کلمات مجاوران و معتقدان باوثوق نوشتہ اند کہ ہرگز موافق احوال و
اعمال ایشان نیست و نیز **نقل است** از قاضی عبد المقتدر تھانیسری کہ در سماع
حضرت شیخ المشائخ نصیر الدین ہرگز مزامیر نبودے بمجرد صوت و دستک سماع شنودے
روزے برین بیت وجدے وحالے داشتہ ؎

	نظر در دیدہ ناقص فسادے ست		وگرنہ یار ما از کس نہان نیست	

نقل است از سید خورد بن سید مبارک کرمانی رحمۃ اللہ علیہ کہ روزے سلطان محمد تغلق کہ در مبداء
حال سلطنت سلطان پاک اعتقاد بود و خجستہ نہاد و آخر الامر از صحبت دوسہ فلاسفہ مثال عبید سمرقندی
و مولانا علی ستقی قندزی و پسراو عصام سنامی در فسق و فساد افتاد و رو براہ کفر نہاد ذرودے حضرت
شیخ المشائخ شیخ نصیر الدین را در خانہ خود خواند و پیراستا خود نشاند و بر زبان راند میخواہم کہ در طرف
خراسان سواری نمایم میباید کہ شما ہمراہ ما باشید ایشان فرمودند انشاء اللہ تعالے سلطان فرمود
انشاء اللہ تعالے مرتبعید راست حضرت ایشان جواب فرمودند کہ بغیر این کلمہ ہرگز ہیچ کارے بر نیاید
و میسر نگردد پس مرتاکید را باشد نہ مرتبعید را در اثنا آن سلطان طعام طلبید خواست کہ اگر حضرت
شیخ طعام نخورد ایرائے و ریان آرد و فسادے انگیزد چون طبق طعام کشیدند در پیش حضرت شیخ بکراہیتے
تمام دست در طعام می بردند و درین میان سلطان گفت مرا نصیحتے فرمائید کہ بر آن عامل باشم
حضرت شیخ فرمودند غضب سباعے کہ در طبیعت شما استقرار یافتہ است زایل گردانید بعد ازان
یک بدرہ تنکہائے سفید و دو قطعہ صوف سبز و سیاہ اشارت نمود کہ پیش حضرت شیخ نہند غرضش
این بود کہ شیخ مشارالیہ این را خود بردارد - حضرت شیخ اصلا ملتفت نہ گشت

درین میان خواجه نظام دبیر خاص که یکے از نزدیکان سلطان بود و مرید حضرت سلطان الاولیاء
نظام الملة والدین او دوید از پیش حضرت سلطان المشائخ نصیر الملة والدین محمود قدس
سره برداشت و کفش حضرت شیخ آراست و پیش نهاد چون حضرت شیخ از مجلس سلطان
بیرون آمد آن مبلغے وصوف بخادم حضرت ایشان سپرد و جبین خود بر خاکپائے ایشان مالید
و در پیش سلطان آمد سلطان چون او را بدید بنهایت شورید بجدیکه دست بشمشیر برد و گفت
اے دبیرک کوتاه ترا چه بود که از پیش شیخ بدره وصوف برداری و کفش را در پیش من بیاری
و مبنی خواجه نظام الدین مذکور بپایه قدر بود و منظور نظر سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس
سره و در شعر شاگرد خاص خواجه خسرو رحمة الله علیه فی الحال سلطان را گفت که اگر من آن
بدره وصوف برنداشتمی البته حضرت شیخ دست مبارک خود بر آن نمی برد هم بر دو بجه خاص شما افتاده
بماند اینچه حرمت و آنکه کفش ایشان برداشتم شرف روزگار من بود البته اگر مرا کشتی راضی ام
که از ننگ صحبت تو خلاص یابم چنانکه از برکت و عظمت حضرت شیخ هیچ آسیبے از سلطان بدو نرسید
روزے بعد ادائے نماز ظهر و بجماعت خانه بحجره خاص تشریف فرمودند چنانچه حضرت ایشان را
هرگز دربان نبوده و خادم خاص ایشان خواهرزاده شیخ زین الدین علی بود او نیز در وقت خلوت
گاهے حاضر بودے و گاهے نبودے در عین مشغولی قلندرے ناپاک بیباک تراپی نام در
خلوت ایشان در آمد کاردے در میان داشت کشید یازده زخم بوجود پاک ایشان زد و حضرت
ایشان در استغراقے بودند تجاوز نفرمودند در آن حجره ناودانی بود خون مبارک ایشان از طرف
ناودان حجره بیرون آمد بعضے مریدان که حال بدیدند فی الحال اندرون در دویدند چه بینند که آن قلندر
ناپاک زخمها رکارد نیز زد و حضرت ایشان دم نمیکشند مریدان خواستند که آن بدبخت را ایذائے عظیم
رسانند حضرت شیخ نگذاشت که هیچکس بهیچ وجهے مزاحم احوال او گردد خدمت قاضی عبد المقتدر
تهانیسری که از مریدان خاص حضرت ایشان بود و حضرت شیخ صدر الدین طبیب را و خدمت
شیخ زین الدین علی را بحضور خویش حاضر گردانیده سوگند داد که مبادا کسے را بگزارند که بقصد

قلندر ملتفت شود نسبت آنکه قلندر را انعام فرمودند و بسیار عذر فرمودند که مبادا در وقت کارد زدن آزارے بدست او رسیده باشد سبحان الله اہل بصیرت را حسن سیرت حضرت ایشاں معلوم گردد که در تسلیم و رضا چه رتبه داشته باشند بعد ازاں معامله سه سال دیگر در صدر حیات بودند و در ہژدہم ماه مبارک رمضان شب جمعه خواستند که طائر روح را از قفس قالب پرواز دہند مولانا زین الدین علی علیه عرض نمود که مخدوم بیشترے مریدان شما صاحب حال و اہل کمال اند از ہمجمله یکے را اشارت شود که بجائے شما بنشیند باشد که ایں سلسله بکلی گسسته نگردد فرمودند برو درویشانیکه بر ایشاں حسن ظن داشته باشی نوشته بیار تا ملاحظه نمایم مولانا مذکور سه دفعه تذکره موسوم ساخت اعلیٰ و اوسط و ادنیٰ چوں مولانا مذکور تذکره پیش حضرت ایشاں نهاد بعد مطالعه فرمودند که مولانا زین الدین ایشانرا که غم ایمان خود نخورند چه جائے آنکه بار دیگرے بردارند بعد ازاں وصیت فرمود که در وقت دفن خرقه حضرت سلطان المشائخ نظام الملة والدین قدس سره که یافته بود بر سینه من بنهند و عصائے حضرت پیر را برابر من در لحد بخسپانند و تسبیح حضرت پیر با انگشت شهادت من بپیچانند و کاسه چوبیں بجائے خشت در زیر سر بنهند و نعلین چوبین نیز در آغوش بنهند حاضران آں وقت بوصیت حضرت ایشاں عمل نمودند سید محمد گیسو دراز که در بلاد دکن آلان بشهر گلبرگه آسوده است او غسل داد و ریسماں یافته آں کهت که بر و آب بر تن مبارک ایشاں ریخته بودند ازاں کهت کشیده بگردن خود انداخت و گفت خرقهٔ ما ہمیں بس است فی الجمله سید مذکور را قبولیتے که شد و نمود ہم از برکت آں بود نقل ایشان در ہژدہم ماه رمضان سنه سبع و خمسین و سبعمائة بود والسلام

ذکر ششم سلطان المشائخ حضرت شیخ نجیب الدین متوکل قدس سره

آں شہنشاه ملک تجرید	فانی از خویش و باقی از توحید	رہبر و ہادی خدا جویاں	از توکل بلطف حق پویاں

راه عرفاں ز خار و خس رفته	گوہر معرفت بجاں سفته	باطن از حق تمام نور شده
ظاہر از شرع پر سرور شده	پاک دیں پاک ذات پاک خصال	گشته از جام عشق مالامال
کرده روشن تمام روئے زمین	آفتاب جہاں نجیب الدین	آں ترجمان صحیفۂ تصوف و آں

باغباں حدیقۂ تصوف مرشد سالکان تحقیق و آں ہادی رہروان صفا و تصدیق کشاف الحقائق مبین

الدین قطب سپهر ولایت مرکز دایره هدایت و نهایت آن اهل کمال و صاحب حال شیخ المشایخ نجیب الدین متوکل قدس سره العزیز شیخی عظیم القدر بود و در زمانه خویش همتا نداشت برادر حقیقی شیخ المشایخ فرید الملة والدین مسعود بود و ارادت و خلافت هم از حضرت ایشان داشت حضرت شیخ المشایخ او را بدهلی رخصت نموده بود که همانجا متوطن باشد پیش دروازه منڈی منزل داشت از غایت استغراق مشغولی حق خبرے نداشت که امروز کدام روز است و یا کدام ماه است یا غله در شهر چه بها دارد بیگانه و خویش منعم و درویش همیشه پیش او یکسان بودے روزی شیخ نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه نزدی رسید مخدوم برادر شیخ فرید الملة والدین مسعود شما شید گفته برادر صوری منم تا برادر معنوی کے توانند بود باز شیخ نور الدین محمد پرسید که شیخ نجیب الدین متوکل شما را میگویند جواب داد که نجیب الدین متوکل تا متوکل که توانند بود **نقلست** از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره از دولت صحبت او روزی نموده چنانچه در ذکر ایشان مرقوم شد و از حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نیز **نقلست** که وقتی روز عید بود خلایق تبرک دست و پای ایشان می بوسیدند جمعی قلندران از خراسان مهمان رسیده بودند دیدند که خلق خدا را در عیدگاه بحضرت ایشان توجه بسیار است میان خود گفتند که این شیخی بزرگ است ما امروز مهمان او باید بود حضرت شیخ از عیدگاه بمنزل خود توجه فرمود قلندران از عقب رسیدند و عرض نمودند که حضرت شیخ شما درین شهر عظیم القدر اید ما را باید که امروز مهمان شما باشیم حضرت شیخ مشار الیه فرمود مرحبا و اهلا خوش آمدید و رضا هرچه باشد مهمان هر که باشد مستحسن است ایشان را در جماعت خانه بنشاندند و خود در آمدند و با حرم خود گفتند که امروز جمعے قلندران از خراسان مهمان رسیدند اگر ما حضرے باشد دریغ نباید داشت حرم ایشان عرض نمود صاحب خانه شما ئید اول غیرت خانه شما را روشن است دو روز است که بوے طعام در مشام فرزندان نرسیده است شیخ فرمود که اگر چادرے و سربوشے داشته باشی در بازار فروشیم کنانزا برائے مهمان ما حضرے سازیم حرم نیک بخت سربوشے داشت که بر رقعه بسیار پیوند زده بود لایق آن نبود که کسے آنرا ببرد و درم بخرد حضرت شیخ چون چنان دید کوزه آبے و قدحے برداشت در پایان مجلس قلندران بایستاد و گفت درویشان معذور دارید که ما حضر همین است درویشان اهل دل بودند آن آب را به تعظیم تمام برگرفتند و نوشیدند و دست و پائی حضرت شیخ تبرکے بوسیدند

وبیرون رفتند حضرت شیخ بالائے حجره رفته مشغول شد بادل خود میگفت که این چنین روز عیدے بگزرد و در
حلق فرزندان من طعامے نرسد و مسافران بیایند و چنان نامراد بازگردند شیخ درین بود که مردے از فرود
بالا آمد و این بیت گویان برآمد ؎ بادل گفتم دلا خضر را بینم - دل گفت اگر بمن بنمائی بینم +
شیخ دریافت که خواجه خضر است علیه السلام برخاست و تعظیم کرد خواجه بنشست و با شیخ آغاز کرد چیست
بادل جنگ میکنی که اینچنین عیدے گزرد و در حلق فرزندان من طعام نرود برو برائے من طعام بیار شیخ
تبسمے کرد و گفت خواجه میدانید که جنگ من بادل همین بود که در خانه چیزے موجود نیست خواجه گفت
برخیز نفس را پاس دار شیخ برخاست و فرود آمدے بیند که یک خوان طعام در صحن خانه نهاده اند برگرفت
و بر حرم رفت پرسید که این طعام که آورد گفت مردے آمد من از و پنهان شدم او طعام نهاد و رفت
شیخ از آن سبلغے در دامن کرد و بالا آمدے بیند خواجه خضر نیست گفت آرے این سعادت که یافتم از
برکت بینوائی یافتم **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا نظام الدین قدس سره در مبدا حال که
حضرت نجیب الدین متوکل در شهر دهلی رسید در نزدیک خانه او ترکے بود اتیم نام مسجدے بنا کرد و در
پهلوی مسجد خانه خود عمارت نمود اما است آن مسجد شیخ نجیب الدین را داد و خانه هم در قبض او آورد
چنانچه حضرت در آنجا ساکن گشت و چیزے وظیفه هم معین نمود آن ترک دخترے داشت در عروسی آن دختر
یک لک تنکه و چند هزار تنکه خرچ کرد حضرت شیخ نجیب وقتی در محاورات یاد فرمود که مومن تمام آن باشد
که او را دوستی حق تبارک و تعالی بر دوستی اولاد و فرزندان غالب بود اکنون یک لک و چند هزار در عروسی
دختر خود خرچ کردی اگر دو چندان در راه حق خرچ نمائی آنگاه تو مومن و کامل باشی ترک مذکور ازین
سخن برنجید و حضرت شیخ را از مسجد خانه بیرون کشید و وظیفه کرده بود منع ساخت حضرت شیخ چون از دهلی
باجودهن رسید صورت حال بحضرت سلطان المشائخ فرید الملة والدین عرض نمود حضرت شیخ فرمود
نجیب الدین خدایتعالیٰ میفرماید ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او
مثلها + یعنی هر آیتے که منسوخ ساختم آیتے دیگر بهتر از آن یا مثل آن بدین سبب ملتفت نباید بود
اگر اتیموری نباشد خدایتعالیٰ اتیکری پیدا کند که او خدمت تو بواجبی نماید چون حضرت شیخ نجیب الدین

از آنجو دہن بدہلی رسید آن ترک اتیم نام گذشتہ بود ترکے دیگر در آن اتیکری پیدا شد و بجوار شیخ نجیب الدین منزل ساخت و مرید حضرت شیخ شد و بخدمتگاری او قریب شد **نقلست** از حضرت سلطان الاولیا کہ ترکے بود او را تکلش گفتندے مردے پاک اعتقاد و صالح بود و شبے حضرت عزت را در خواب دید بامداد بر شیخ نجیب الدین آمد و خواب خود را عرض نمود اما اول آنحضرت را قسم داد کہ تا من زندہ باشم این خواب را باکس نگوئی حضرت شیخ قبول کرد بعدہ تکلش گفت من امشب حضرت عزت را بخواب دیدم و شرح آن احوال و اسرار باز راند بعد دیدن خواب تکلش چہل سال زیست و حضرت شیخ با ہیچ کس اظہار نہ نمود وقت نقل تکلش بر سر او حاضر گشت تکلش بحضرت شیخ رو آورد و گفت کہ اے شیخ یاد داری آن خوابے کہ عرض کردہ بودم فرمود آرے اکنون حال تو چیست گفت از برکت صحبت شما غرق آن حال میروم این بگفت و ہمان بحق تسلیم کرد و آن تکلش یکے از معتقدان و مریدان ایشان بود **نقل است** از حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ وقتے در خانہ حضرت ایشان فاقہ گذشتہ بود جمعے جوالقیان بخدمت ایشان رسیدند و مہمانی توقع نمودند حضرت شیخ را عادتے بود اگر چیزے برائے مہمان موجود نداشتے کوزہ آبے میگرفت و بمہمان قدح آب میخوراندے و عذر میخواست با ایشان نیز ہمچنین کرد ایشان آب خوردند و با خود گفتند کہ این مرد عزیز الوجود است اگر چیزے داشتے تقصیر نمودے ما البتہ چیزے داریم بہتر است کہ پیش او گذاریم بعد از آن ہمیانی ہائے خویش را کشادند و ہر نقدے کہ در ہمیان داشتند پیش حضرت شیخ نہادند میگویند کہ بمقدار پانصد تنکہ سفید بود کہ بشکرانہ شیخ در میان آوردند و تکبیرے درخواستند و باز گفتند حضرت شیخ ہمان روز مصرف رسانیدند حاضرے گفت کہ در خانہ عسرتے تمام ہست چرا چند روز نگاہ نداشتی جواب داد کہ چون می آید بدہ کہ کم نیاید و چون میرود نگاہدار کہ نیاید **نقل است** کہ حضرت شیخ نجیب الدین قدس سرہ را دو پسر بودے یکے محمد نام دوم احمد نام ہر گاہے کہ برایشان تنگ شدے در عین غضب فرمودے اے خواجہ احمد و محمد چرا چنین کردے اگر در غایت خشم بودے نامہائے ایشان بادب فرمودے کہ محمد احمد نامہائے حضرت مصطفٰے است صلی اللہ علیہ وسلم بے ادبانہ نباید گفت و نیز **نقل است** کہ در خطہ بدایون درویشے بود او را وجیہ الدین صاحبدل گفتندے حضرت شیخ

نجیب الدین متوکل قدس سره قصداً از دهلی بدیدن او در بدایون رفت چون در جماعتخانه او در آمد
او را دید که بر حصیرے نشسته است شیخ نزدیک حصیرش رفت کفش مبارک فرود آورد و از جهت آنکه مبادا
پایها از دور فرود آوردن بچیزے آلوده شود و بر حصیرے نتوان نهاد و آن شیخ بدین سبب بجنبید تعظیم ایشان
نکرد و ساکن بنشست مگر پیش او کتابے بود بر مصلا نهاده چون حضرت شیخ نجیب الدین متوکل دید که اصلا
متکلم نمیشود گفت مخدوم این چه کتاب است و فی الحال بکشاد و در اول سطر مرقوم بود که در آخر زمان درویشان
متکبر پیدا شوند اگر صالحے نزدیک سترش ایشان کفشے فرو آرد از آتش تکبر بسوزند و بقصد ایذاء او شوند
حضرت شیخ آن کتاب بدست او داد و گفت مخدوم هم شما ببینید که درین کتاب چه نوشته اند سلامے کرد و
برخاست و رو براه نهاد **نقل است** از حضرت شیخ نظام الدین قدس سره که در قصبه اندپت نزدیک
غیاثپور واقع است عورتے بس بزرگ که اهل کشف و کرامت رابعه دوران بود او را **بی بی فاطمه سام**
میگفتندے چنانکه حضرت شیخ فرید الملة والدین سره ستودے و بارها فرمودے که مشغولی این عورت
مایه ده مرد کامل است و حضرت شیخ نجیب الدین قدس سره را برادر خوانده بود و حضرت شیخ نجیب الدین
میفرمایند که من نیز اکثر بخدمت او میرفتمی و بسے فواید تحصیل نمودمی هر وقتی که شیخ نجیب الدین را فاقه افتادے
بی بی فاطمه را مکشوف شدے مقدار یک من کلچه بخانه شیخ فرستادے و گفتے که در خانه برادرم نجیب الدین
متوکل دو سه فاقه واقع است این کلچه آنجا برید و سلام من برسانید که از وجه حلال است و حضرت شیخ
فرمودے چنانچه این عورت را احوال فقیر مکشوف است اگر خلیفه عهد را مکشوف باشد خبرے با برکت
بخشد و این سخن بطایبه گفتے **نقل است** از حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سره که آن بی بی
فاطمه که حضرت شیخ را برادر گفت بود عجب عورتے با برکت و ریاضت کش بود صوم دوام داشتے و در شبان
مهر او در حق او اعتقادی کامل بود او را کنیزکے بود بکسب مزدوری دو نان جوین و یک کوزه آب هر روز
بخدمت او آوردے و پیش مصلائے وے نهادے و رفتے و بمزدوری مشغول شدے و بی بی فاطمه
از آن دو نان پاره چه افطارے نمودے باقی هر کرا خواستے اختیار فرمودے تا کرا آن سعادت نصیب بودے
آن عمرش بآخر رسید شبے از شبها نماز شام ادا کرده بود چون فارغ شد کنیزک نان و آب پیش آورد

خواست تا پارچهٔ نان روزه افطار نماید در خاطرش گذشت که ای فاطمه اگر اشب آخرین حیات تو باشد افسوس باشد که حظ نفس برگرفته باشی نان و آب نصیب فقرا کرد و خود مشغول گشت شب دوم چون وقت افطار گشت همین معامله کرد چنانچه چهل شبانروز اصلا افطار ننمود و همچنان از شب تا روز و از روز تا شب مستغرق مشغولی حق می بود بعد از چهل روز مردی نورانی را در صحن خانه ایستاده دید از وی پرسید تو کیستی و از چه آمده من عزرائیل ام مرا بقبض روح تو فرستاده اند بی بی فاطمه گفت اینقدر فرصتی ده که تجدید وضو بسازم و دوگانه تحیت بگزارم و دو رکعت دیگر گزارم ملک الموت گفت این قدر فرصت هست در کار باش بی بی فاطمه همچنان کرد بعده سر بسجده نهاد و بجوار رحمت حق پیوست همان شب حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه بر سر وقت او رسید و نماز جنازه گزارد بر کنار حوض نزدیک قصبهٔ اندرپت بخاک سپرد همان شب حضرت بی بی را در واقعه دید که گوئی بالای عرش نماز میگزارد، از وی پرسید که بی بی منزل تو کجاست گفت در عالم جبروت بصحبت بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها می باشم **نقل است** از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره سه کرت بخدمت ایشان از شهر دهلی بقصبه اجودهن رفته ام و هفت بار بعد نقل حضرت ایشان رفته شده است و شیخ جمال الدین هانسوی رحمة الله علیه نیز هفت بار بخدمت ایشان رسیده است و حضرت نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه اول بار که از شهر دهلی بخدمت ایشان رسید وقت وداع فاتحه درخواست همچنانکه این بار سعادت دستبوس دریافته ام تا از برکت فاتحه بار دیگر هم بدین سعادت دستبوس مشرف گردم حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر قدس سره فرمود حاجت فاتحه خواندن نیست بار ها خواهی آمد چنانکه هژده بار دیگر آمد بعد از آن در نوزدهم بار فاتحه التماس نمود که این بار البته فاتحه بخوانید که یکبار دیگر میسر شود تا راست بیست بار شود حضرت شیخ فریدالملة والدین قدس سره ساکت گشت حضرت نجیب الدین قدس سره دانست که مگر التماس من بگوش حضرت ایشان نرسیده است بار دیگر این سخن را اعاده نمود حضرت شیخ هیچ جواب نه فرمود و فاتحه نخواند همچنان رخصت داد پیش میان ایشان ملاقات میسر نشد چون بدهلی آمد در نهم ماه رمضان رحلت فرمود

ذکر حضرت شیخ الاسلام حضرت بهاء الملة والدین زکریا قدس سره

آن محرم راز لامکانی — موصوف صفات جاودانی
جاروفته از فنائے توحید — پاکوفته در بقائے تفرید
آن پاک گزیدهٔ مشایخ — آن مردم دیدهٔ مشایخ
او مالک ملک لایزالی ست — در سلک محبتش تجالی ست

افلاک بزیر پائے کرده — در عالم عشق جائے کرده
باطن بهبوت و حقیقت — ظاهر بشریعت و طریقت
سلطان سریر ملک تمکین — یعنی که بهاء ملت و دین

آن گوهر درج شریعت و طریقت و آن اختر برج معرفت و حقیقت و آن راه نمائے منازل تصدیق و آن ابواب گشائے معارف تحقیق آن مرشد سالکان صاحب حال و آن رهبر رهروان اهل کمال آن زبدة الاتقیا آن خلاصه اولیا بهاء الدین زکریا غوث العالم قدس سره از اولیاء کبار بود و در روش مشیخت صاحب اعتبار در علوم ظاهر مجتهد زمان و در اسرار باطن سلطان سریر عرفان در عهد خویش یگانه غوث عالم و بے نظیران روزگار بود و در کشف و کرامات عدیم المثال در عبادت و ریاضت مستقیم الاحوال جد بزرگوار او کمال الدین علی شاه قریشی از مکه مبارکه در خوارزم آمده بود و از انجا بقبة الاسلام خطهٔ ملتان رسید و در آن بقعه شریفه مدتے ساکن شد و او حاجی حرمین شریفین بود بکمال صلاحیت منسوب و او را فرزندے بود وجیه الدین نام جوانے پاک ذات و ملک صفات مولانا حسام الدین ترمذی شریف از غارت خروج ملاعین تاتار درین دیار رسیده بود و در قلعه کوٹ کروڑ که سلطان محمود غزنوی قبل از ضبط دیار هندوستان فتح نموده بود مولانا مذکور در آنجا ساکن بود دخترے داشت در کمال عفت و طهارت شیخ وجیه الدین را نور الله مضجعه بدو پیوند شریعت بوقوع پیوسته و حضرت شیخ بهاء الدین قدس سره هم دران قلعه متولد شد و پدر بزرگوارش ایشان را دوازده ساله گذاشته برحمت حق پیوست و حضرت شیخ حفظ قرآن با هفت قراة از بر داشت و از انجا بعد فوت پدر بخراسان آمد و بتدریس ظاهر مع تقدیس باطن هفت سال مشغول گشت و از آنجا ببخارا آمده بعلم خواندن اشتغال نمود چنانچه بپایه اجتهاد رسید از کمال عفت و صلاحیت که داشت اهل بخارا ایشان را بهاء الدین فرشته گفتندے و او در خراسان و بخارا شهرتے عظیم بود از انجا بطرف مکه عزیمت نمود و بحجاز آمده بعلم خواندن اشتغال نمود از تشریف حج بسعادت زیارت سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات مشرف گشت و مدت پنج سال بحرم رسول علیه الصلوة و السلام مجاور گشت و پیش شیخ کمال الدین محمد یمنی که یکے از محدثان کبار

بتعلیم حدیث مشغول شد و مولانا پنجاه و سه سال مجاور حرم محترم بود و نیز هر سال زیارت بیت الله
حاصل کردے و بار بحرم رسیدے چوں حضرت سلطان المشایخ تمام علم احادیث پیش مولانا سند نمود
از بر فرمود مولانا مذکور حضرت ایشان را اجازت نامه نوشته و اجازت سبق حدیث گفتن نوشت چنانچه
رسم محدثان اهل تحقیق است و بعضے گویند که یک سال کم یا بیش در مدینه مبارک در حرم رسول علیه الصلوٰة
والسلام در موضعے معین که راستائے قبه روضه مبارک است بیتے بود و ایں احقر الانام در آں ایام که مجاور
حرم المحترم بود هم بداں موضع مشغول شدے و فیض بسیار بود بعد ازاں در طرف بیت المقدس آمد و بزیارت
انبیا علیهم السلام که در آں حوالی آسوده اند مشرف گشت سید نظام الدین محمود بدر غنچه سیادت و شگوفه نو
اشجار سعادت شاه تاج الدین حسن که شیخ الاسلام شیراز است و بایں درویش در شیراز چند اقامت میسر
شده بود محبتے و اتحادے عظیم و مودتے و اعتقادے مستقیم داشت بزرگی و سیرت حضرت شیخ
الاسلام غوث بهاء الدین ذکریا قدس سره در جائے مسطور ساخته است و مرید شدن حضرت شیخ
فخر الدین عراقی و سید صدر الدین محمد معروف الحسینی رحمت الله نیز نوشته چنانچه ایں احقر را بعضے از
آثار آں بزرگوار آنجا تحقیق شده و ایں سید نظام الدین محمود بیواسطه مرید حضرت شاه نعمت الله ولی بود
بعد ازاں حضرت شیخ الاسلام مشار الیه بعد از حصول کرامات عالی و مقامات متعالی در بغداد آمد و
برکت زیارت درویشان اهل طهارت که در آنجا آسوده اند حاصل نمود و بصحبت سعادت و بدولت
ارادت حضرت سلطان المشایخ شیخ الشیوخ سعده روز بیش نبود و دریں ایام معدود د انبهه دولت
جاودانی و سعادت دو جهانی حاصل نمود در آنچه ایں ضعیف بزیارت مشایخ بغداد مشرف گشت بعد زیارات
اولیاء کبار بشتے بزیارت مقبره مطهره حضرت شیخ المشایخ غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی قدس سره و روضه حضرت شیخ الشیوخ مشرف شد و سعادت ابدی و دولت سرمدی حاصل کرد و
بیشترے شبها در روضه متبرکه حضرت امام اعظم نور الله مضجعه مے ماند شبے از شبها خدمت شیخ شهاب الدین محمد
که صاحب سجاده حضرت شیخ الشیوخ است بزیارت امام اعظم رضی الله عنه رسید و ایں حقیر را در گوشه
مشغول دید زمانے بعد از تفریغ سعادت زیارت بدیں حقیر رسید گرم گرم پرسید که تمام شب در بیجا می باشی

گفتم بلی اگر درینجا باشیم روضهٔ حضرت امام اعظم ابوحنیفه در بغداد کهنه نزدیک دجله واقع شده است و مقبرهٔ
حضرت غوث اعظم شیخ الشیوخ شیخ محی الدین جیلانی رحمهم الله در بغداد نو است مفاصل دو کروه کم پیش باشد
حضرت شیخ مذکور این حقیر را فرمود که شما از کدام سلسله اید در چه خانواده دارید عرض نمودم که این بنده منسلک سلسله
پوشگان حضرت شیخ الشیوخ است فرمود شجرهٔ شما بکدام خلیفهٔ ایشان انتها یافته عرض نمودم ترتیبکه واقع است
تا بحضرت شیخ الاسلام غوث بهاء الملة والدین رسانیدم حضرت شیخ مرا تمام فرحت در کنار گرفت و سعی تمام
برابر نمود در خانقاه حضرت شیخ شیوخ العالم آورده موضعی در آن مقام نمود که حضرت غوث شیخ بهاؤ الدین
ذکریا اینجا بود شما را نیز اجازت است که اینجا باشید چنانچه قریب دو ماه این حقیر نیز آنجا بوده و سعادتها
ربود حضرت شیخ شهاب الدین احمد نسخهٔ عوارف که از نظر مبارک حضرت شیخ شیوخ العالم بود مرا عطا نمود
الآن نسخه در کتابهای ضعیف است القصه این حقیر را از زبان دربار گهر نثار حضرت سلطان المحققین برهان
المدققین پیر دستگیر بهاء الحق والدین قدس سره مسموع است که در اینجا حضرت شیخ الاسلام غوث بهاء الحق
در بغداد بسعادت صحبت حضرت شیخ الشیوخ عالم مشرف گشت در انتظار خرقه بود که یابد شب حضرت
شیخ الاسلام در خانقاه حضرت ایشان مشغول بود در واقعه بمعاینه که اهل معرفت و صفا را میسر است
دید که گوئی یک خانه مرتفع و پرنور است و حضرت خلاصهٔ موجودات و سرور کائنات محمد مصطفی علیه الافضل
الصلوٰة واکمل التحیات در آنجا جالس اند و حضرت شیخ شیوخ عالم در پیش حضرت رسالت مثال
بحاجبان بر پائی ایستاده و هم در آنخانه که اجلاس حضرت رسالت است طناب بسته و خرقه چند بران
طناب آویخته و درین میان شیخ الاسلام غوث بهاؤ الدین را طلب فرمودند حضرت شیخ شیوخ عالم
دست وی گرفته بتشریف قدم بوس حضرت رسالت علیه الصلوٰة والسلام مشرف ساخت چنانچه آنحضرت
اشاره بخرقهٔ از خرقها که در آن طناب آویخته بود فرمود که عمر این خرقه را بشیخ بهاؤ الدین غوث عالم در
پوشان همچنان کرد و دستش گرفته بپای مبارک حضرت علیه الصلوٰة والسلام انداخت
چون حضرت شیخ الاسلام را این معنی مشهود شد امیدوار گشت که البته خرقهٔ ایشان نصیب
این بود علی الصباح بعد از چاشت حضرت شیخ الشیوخ قدس سره حضرت شیخ الاسلام غوث عالم را

اندرون طلبید چون شیخ آنجا رسید ہمانخانہ کہ در معاینہ دیدہ بود و خرقہا ہمچنان بر طناب آویختہ حضرت
شیخ شیوخ برخاست و ہمان خرقہ کہ اشارت حضرت رسالت بود از طناب فرود آوردہ بحضرت
شیخ الاسلام پوشانید و فرمود کہ بابہاء الدین این خرقہا رحضرت رسول اللہ ست علیہ الصلوٰۃ والسلام
من درمیان واسطہ بیش نیم کسے را بے اجازت ایشان نتوانم داد چنانچہ شبے گذشتہ ترا معاینہ نمودہ بودند
حضرت شیخ نظام الدین فرمودہ اند کہ این حضرت شیخ الاسلام غوث بہاؤ الحق در معدود ایام نعمت عظیم
یافت بعضے درویشان کہ بخدمت ایشان مدت مدید ملازم بودند تعجب نمودند کہ مایان چندین گاہ شد
کہ در ملازمت مجید یم این دولت بمایان رو نمود درویش ہندی آمدہ این سعادت را زود ربود چنانچہ حضرت
شیخ شیوخ عالم را از صفا باطن در آئینہ دل این معنی کہ در خطرۂ ایشان ظاہر شدہ بود منعکس گشت
بر فور فرمودند کہ یاران شوش نباشید کہ شمایان ہیزم تر داریدو در ہیزم تر یکبارگی آتش در نگیرد و زکریا
ہیزم خشک داشت آتش بزودی در گرفت بعد ازان حضرت شیخ الاسلام غوث را وداع کرد فرمود کہ برو
در ملتان متوطن باش و اہل آن دیار را بمقصود برسان در آنچہ حضرت شیخ الاسلام از پیرے نظیر خصت یافت
حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمۃ اللہ علیہ و خطۂ بغداد بخدمت شیخ شیوخ ملازم بود او نیز عرض نمود
کہ مارا بمولانا بہاؤ الدین محبت بسیار است اگر اشارت شود بصحبت او زمین ہند سیرے نمایم حضرت
شیخ رخصت فرمودند میگویند کہ تا خوارزم ہمراہ بودند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی چندگاہ در دیار
انوار فیض آثار خراسان توقف نمود حضرت غوث العالم شیخ الاسلام بملتان آمدند و ساکن شدند
و در آنجا تاہل فرزندان حاصل شد حضرت ایشانرا روشے عجب بود مشغولی بیحد و نہایت و ایثاری بیحد
و غایت داشتند و فتوحی بہ نہایت میرسید و بیشتر مریدان او صاحب حال بودند و اہل کشف و کمال
چنانچہ فرزند ارجمند بزرگ ایشان شیخ صدر الدین عارف آلہی قدس سرہ مرشدے کامل بعلوم ظاہر
و باطن شامل انشاء اللہ مناقب او در تذکرہ او مسطور گردد و حضرت گوہر صدف سیادت سید جلال الدین
بزرگ بخاری در آنچہ حضرت شیخ الاسلام در بخارا بود اوصاف حمیدہ حضرت سید علی پدر بزرگ حضرت
سید مذکور بارہا تقریر می نمود چنانچہ حضرت سید جلال پیش از اتصال صحبت آن صاحب کمال اعتقادے

عظیم داشت هم بدان اتحاد و اعتقاد از بخارا بملتان متوجه گشت استماع است از حضرت ختم المشائخ والاولیا
سماء الحق والدین حضرت پیر دستگیر یعنی در آن زمان که حضرت سید جلال الدین بخاری قدس سره بملتان تشریف
فرموده بودند در خانقاه حضرت می‌بودند هوای تموز بود و حرارت بسیار و گرمائی بیشمار می‌شد روزی حضرت شیخ الاسلام
غوث عالم اندرون خانه مبارک خویش بودند حضرت سید جلال بر بساط خانقاه نشسته میفرمودند که آه شیخ
بخارا در چنین حرارت کجا یابند همدرین میان از اندرون خلوت حضرت شیخ الاسلام غوث العالم بخادمی
اشارت نمودند که صفها رجماعت خانه بردار و در صحن خانقاه را جاروب بکش خادم مذکور باشارت حضرت
شیخ همچنان کرد و آنچنان گاهی معتاد نبود که صفها بردارند و جاروب و شند نیم روز بود که پارهٔ ابرے از
آسمان کبود سفید نمود تا یکبارگی زیاده گشت و این ابر غیر از خانقاه جائے دیگر هیچ پیدا نشد ناگاه
رعدے غرید و برق درخشید و ژاله بمقدار تخم مرغ در صحن خانقاه بارید چنانچه صحن خانقاه بدان ژاله
پر گشت و ابر ناپیدا شد و یک ژاله غیر از خانقاه نبارید چون سید جلال این معنی مشاهده کرد در تحیر ماند
بسیارے ژالها خورد و بکار برد و در آوند انداخت و خلق ملتان یگان یگان بتبرک میبردند چون نماز پیشین
رسید صفها ر خانقاه گستردند حضرت شیخ الاسلام قدس سره برائے نماز پیشین از خلوتگاه نیاز بیرون
آمدند و سید جلال را دیدند تبسم کرده پرسیدند سید جلال الدین در ینحال ژاله ملتان بهتر است یا
بخارا سید عرض نمود این یک ژاله ملتان از صد ژالهٔ بخارا بهتر است و همدران روز سعادت افروز
بشرف دولت خرقه مشرف گشت بعد چندگاه سید مذکور را بشرف صحبت آمیختند و زلال اسرار در کام
هوش ریختند و سکونت اوچه مبارک اشارت فرمودند و یکے از مریدان ایشان شیخ فخرالدین عراقی است

قصهٔ مرید شدن ایشان بدین نمط است شیخ فخرالدین عراقی شهریار خواهرزاده حضرت
شیخ الشیوخ است دانشمندے کامل بود در منقول و معقول مشهور و ممتاز سکونت در همدان داشت
آنجا مدرسهٔ عالی عمارت نموده بود و حوض بصفا در آنجا درس گفتی و بطالب علمان فیض رسانیدے
شیخ مذکور بایثار وجود مشهور بود ناگاه قلندران بمدرسه او رسیدند او را بتعظیم تمام دریافتند و زمانے در آن
جا آرمیدند حضرت خدمت شیخ فخرالدین درویشانرا دعوتے فرمود در میان ایشان مردے بود

صاحب جمال ناگهان شیخ مشار الیه را بروے نظر افتاد و باول نظر دل برو داد و بے صبر گشت سه چهار
روز قلندران تراشیده روی و خط تراشیده بهیکو چند را بتعشق آن پسر که در لباس قلندری بود مهمان
داشت و زبان زمان بانواع دعوت میگردانید و بکلی ترک تدریس و تعلیم کرد و قلندران همانا ازان
حال مطلع شدند و ازان قصبه بیرون آمدند و قدم در مسافرت نهادند و راه خراسان پیش گرفتند چون
یکدو منزل از همدان گذشتند شیخ فخر الدین بے صبر و بے طاقت گشت و بدنبال درویشان دوید و بدیشان
رسید چون آن قوم نافرجام آن زبدة الاسلام را بے آرام دیدند بیک زبان گفتند اے مخدوم تو مردی بزرگ
و خوش باش و ما قلندران اوباش ابرو تراش میان ما و تو هیچ مناسبتے و جنسیتے پدید نیاید محبتے و مؤانستے
روے نماید مگر رنگ یکرنگی و کسوة ما بپذیری و ریش و ابرو تراشی آنگاه در صحبت ما باشی شیخ را چون دل
از دست رفته بود ناچار این سر کار باضطرار قبول نمود و ریش و ابرو تراشید و کسوت ایشان پوشید
زمان زمان محبت او زیاده میشد و قید او مستحکم میگشت تا سیر کنان از نواحی خراسان بحدود ملتان رسیدند
و در خانقاه شیخ الاسلام بهاؤ الحق کشیدند چنانچه حضرت شیخ چون نظر بدیشان انداخت از ان میان فخر الدین
عراقی را شناخت و هیچ اظهار نفرمود و روز دیم قلندران و شیخ از ملتان مسافر شدند حضرت شیخ طلب ایشان
فرمودند تا کشش باطن شیخ مذکور را از ان قید وا کشید و از ان بالاخلاص گردانید تا خبر رسید که ایشان
مسافر شدند حضرت شیخ متامل شدند ناگهانے غبار عظیم و بادے شدید برخاست چنانچه از گرد ظلمت آن
روز روشن روے بتاریکی آورد و در راهے که آن قلندران بجمعیت خود میرفتند هر یکے بطرفی متفرق شد
و خدمت شیخ فخر الدین باز بملتان افتاد و بے قصد بر در خانقاه حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا
رسید و حضرت ایشان را از صفائی باطن مشهود گشت که شیخ فخر الدین بر در خانقاه است او را
اندرون طلبیدند برخاست و در کنار گرفت چون سینهٔ شیخ بسینهٔ حضرت قطب الاقطاب و مرشد
علی الاطلاق رسید خیال آن قلندر بچه که خراب او بود اصلاً در دلش نماند بجاے مودة او محبت لایزال
بر حسب کمال ظاهر گشت و حضرت شیخ الاسلام بعنایت و لباس خاص مشرفش گردانید و حجرهٔ تعین
فرمود که در ان مشغول باشد شیخ فخر الدین چون بشرف سعادت ارادت مشرف گشت

در ملتان زیست میبود و زمان زمان کمالش مے افزود و حضرت شیخ الاسلام بعنایت تربیت میفرمود تا بجائے
رسید که دختر مبارک خود که در عفت و تقوے رابعهٔ وقت بود بحبالهٔ او در آورد و یکی از و اصلان گشت فاما کتاب
لمعات بعد از وفات حضرت شیخ الاسلام چون از ملتان عزیمت بیت الله نمود از آنجا در روم رسید در شهر قونیه
در آمد آنجا شیخ صدر الدین قونوی خلیفهٔ شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره بود چندگاه در صحبت ایشان
میگذرانید و نسخهٔ لمعات مذکور در قونیه تصنیف فرموده است از آنجا کتابے متضمن کلمات و نکات عرفانی
بجانب شیخ الاسلام صدر الدین عارف نوشته که ما را الآن نصیب صحبت آفتاد که کلماتش اینست
معلوم نیست که حضرت ایشان چه جواب نوشته اند در ایامی که شیخ فخر الدین عراقی در قونیه آمد اول بصحبت
شیخ نور الدین جندی رسید که او نیز از مریدان کبار شیخ محی الدین ابن عربی ست و باتفاق او
حضرت شیخ صدر الدین قونوی را دریافت و نسخهٔ فصوص در صحبت ایشان بمطالعه کرد چنانچه
در فصوص بیست و هشت فص است او نیز در لمعات بیست و هشت لمعه نوشت و خاوری که
شارح لمعات است در شرح خود مرقوم ساخته که شیخ فخر الدین عراقی لمعات در صحبت شیخ صدر الدین
قونوی نوشته چنانچه خاوری این بیت در شرح خود مرقوم نمود **بیت** چو در سنبل جعد آهوی تاتار
نسیمش نافهٔ مشک آورد بار ع فاما اگرچه خاوری بدان نسبت نوشته پیش ارباب نظر و اصحاب
بصر مخفی نیست که لمعات یک قطرهٔ سحاب فیض است که از دریای معرفت حضرت شیخ الاسلام
بهاؤ الدین در کام روحش چکیده و او قصاید خوب و مدایح مرغوب در اوصاف و ثنای آن قطب
سپهر حقیقت نوشته است که در دیوانش موجود است بعد وفات حضرت مولانا جلال الدین رومی از
حضرت شیخ صدر الدین قونوی رخصت گرفته در دمشق آمد و رحلت فرمود و قبر او در پهلوے حضرت
محی الدین ابن عربی واقع است چنانچه این حقیر در صالحیهٔ دمشق که محلهٔ مشهور ست از زیارت این
بزرگواران مشرف گشته چنانچه عزیزان آن دیار بدین عبارت اشارت کنند که هذا بحر العرب و هذا
بحر العجم و قبر شیخ اوحد الدین کرمانی نیز بهمبران بقعه است آورده اند که تا آنکه شیخ فخر الدین بملتان هست
حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین میبود و دختر حضرت ایشان که در حبالهٔ او میبود وفات کرد

بعد از چندگاه که دختر دیگر که بهتر از خواہر بود بحباله او در آرد بحضرت شیخ صدر الدین عارف فرمود که بابا صدر الدین درین کار مصلحت چیست شیخ صدر الدین قدس سره عرض نمود که من روزے شیخ فخر الدین را بر بام خانقاه ایستاده دیدم که پیرہن برداشته کسب ہوا میکرد و از نسیم صبا محظوظ میگشت کسے را که این قدر حظ نفس باشد دختر شما در حباله او حیف است

ذکر از مریدان صادق الاقوال و کثیر الاعمال کامل الاحوال خدمت اختر برج سعادت سید صدر الدین احمد نجم الدین ہرویست المعروف به سید حسینی او را تصنیفات بسیار است چه منظوم و چه منثور مرغوب و مقبول و محبوب اہل قلوب در نثر نزہة الارواح و طرب المجالس و در نظم زاد المسافرین و سرنامه و دیوان کنز الرموز ہم در ملتان بخدمت ملازمت حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین ذکریا قدس سره تصنیف کرده و حضرت سلطان بشرف مطالعه رسانیده و بسیار تحسین فرموده و سوالہا که بر آن حضرت شیخ محمود شبستری در گلشن راز نوشته ہم از حضرت سید حسینی ست بغایت عالی مرتبه بود چنانچه در عہد او در نواحی خراسان در علم معرفت و روش مشیخت ہمتائے او نبوده ریاضتے عظیم و عبادتے مستقیم داشت اول بار در خطه ملتان ہمراه پدر بزرگوار خود سید نجم الدین رحمة الله علیه برسم تجارت آمده بود زیرا که پدر بزرگوارش تجارت کردی و اوقات خود بدان محصول در گذرانیدے دران بار بصحبت پدر بزرگوار خود بملازمت حضرت شیخ الاسلام قدس سره رسید و لے مرید نگشت مقدمات علمی بکمال رسانیده بود و ہوائے در سر داشت بعد وفات پدر یکبارگی تجرید و تفرید نمود ہرچه بود ہمه نصیب فقرا و مساکین فرمود و در ملتان آمده بشرف سعادت ارادت مشرف گشت سه سال در خدمت و ملازمت ایشان مجرد بود و بسے کرامات از برکت صحبت حضرت ایشان حاصل کرده چنان استماع افتاده که در آنچه حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق در عہد سلطان شمس الدین التمش از قصه قضیه محضر حضرت شیخ جلال الدین تبریزی بدہلی رسید خدمت سید حسینی رحمة الله علیه برابر ایشان بودند و آن قصه و قضیه در ذکر حضرت شیخ جلال تبریزی مرقوم کرده شود و مرقد منور او در شہر ہری واقع است مردمان آن دیار روز دوشنبه بزیارت او بدر مے آیند و مشرف میشوند یکے از کشت کانہائے آن شہر مرقد مروح اوست که روح را راح مے بخشد

ذکر حضرت سید حسینی صاحب نزہة الارواح

ذکر حضرت شیخ حسن افغان

درآن ایام که این ضعیف نام در دار السلام هری بود بصحبت حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره و مولانا عبد الغفور لاری بزیارت حضرت سید مذکور مشرف گشت نماز ظهر و عصر همانجا گزاردیم و بسے فیض و راحت حاصل نمودیم و حضرت سید آمدن خود بشهر دهلی در نسخه طرب المجالس نوشته است و دیگر از مریدان حضرت شیخ الاسلام شیخ حسن افغان است رحمة الله علیه که حضرت شیخ بارها بر زبان مبارک آوردے که اگر روز قیامت پیش کشتے قضاء حضرت حق تبارک و تعالی نداد رسد که زکریا چه آورده عرض نمایم که حسن افغان را آورده ام این حکایت و مناقب دیگر از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره در کتاب فواید الفواد مرقوم فرموده است و چنین نوشته که او مردے عامی بود هیچ نخوانده بجدیکه حرف نمی شناخت اما لوح محفوظ در آئینه دلش عکس انداخته بود بعضے مردم سه سطر بکاغذ مسوده کردند سطرے از احادیث رسول صلی الله علیه وسلم وسطرے از اقاویل مشایخ وسطرے از قرآن مجید پیش اوی داشتند و میگفتند درین سطور اخبار رسول کدام است و قرآن مجید و اقوال مشایخ کدام او باول نگاه انگشت بسطر قرآن مے نهاد و میگفت این کلام حق تعالی ست که نور او تا بعرش مجید است که می بینم باز اشارت بسطر حدیث میکرد که اینحدیث مصطفی ست صلے الله علیه وسلم که طلعت او تا سپهر هفتمین می بینم و باز دست باقوال مشایخ می نهاد که این سطر از اقوال پرکمال مشایخ است رحمهم الله که نور او تا افلاک قمرے یابم او مردے کوهستانی بود که درآن کوه افغانان ساکن اند و آن کوه را کوه سلیمان مینامند و هم حضرت شیخ نظام الحق والدین فرموده که او در آنچه که در دهلی آمد براهی میرفت بمحلے گذشت که آنجا ملکے مسجدے بنا میکرد و دانشمندان کبار بسیار در آنجا حاضر آورده بودند که محراب مسجد باحتیاط تمام بسمت بیت الحرام اساس نهند و او درآنحال که علما مختلف الاقوال بودند بعضی بطرف راستے میل مینمودند و بعضے بجانب چپ حکم میفرمودند درین میان چون حسن افغان آنجا رسید و علما که در گفتگوے محراب بودند روی بدیشان آوردند او دست ایشان کشید و بسمت قبله ایستاده شد و اشاره بانگشت جانب بیت الله کرد که ببیند کعبة الله مقابل شماست ایشان

همه را نظر جمال با کمال کعبه لبیک افتاد و بعد از معاینه سر در قدم او نهادند و او از آنجا برگذشت وقت
مغرب بمسجدے رسید و امامے بجماعت نماز ایستاده بود برکعت اول بدو اقتدا نمود بعد از تمام سلام
دست امام بکشید و بگوشه برد و پرسید که اے خواجه ما درین نماز بجماعت پیوستیم و بشما اقتدا کردیم
شما در عین نماز از دہلی بهندوستان رفتید و از آنجا برده خریده به ملتان آوردید و از ملتان بغزنین
بردید که بفروشید و ما بدنبال شما بے سروپا و حیران و پریشان گشتیم این نماز را چه نام نهیم همانا که چون
خواجه حسن مذکور نماز پیوست خطرهٔ امام این نوع بود که در میان آورده بزرگی و کشف و کرامت
حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام بهاء الحق والدین قدس سره شان چنانست که در تحریر و تقریر
نگنجد اگر اسامی خلفا و مریدان ایشان کما ینبغی ثبت نمایم دفترے علاحده باید نقل است
در ایامے که سلطان شمس الدین التمش در دہلی بادشاه گشت سلطان قطب الدین ایبک طاب
ثراه سلطان شمس الدین مذکور را آزاد ساخت بخلعت سلطنت آراست چتر سرخ و سیاه
باخرگاه خاص که از سلطان معز الدین سام یافته بود بخشید و او را ولی عهد خود گردانید و ترکانے که در
شجاعت و مبارزت ممتاز و سرفراز بودند بیشترے نامزد و تابع او کرد چه قباچه بیگ ترکی جلد و مبارز بود
ولیکن مزاجے درشت داشت او را نیز شهر اچه مبارک و قبة الاسلام بملتان تا حدود تهته مواجب داد
تابع و نامزد سلطان شمس الدین مذکور گردانیده تا از خط فرمان او گردن نتابد و هر جا که مصالح و مهمی
حکم نماید بطوع و رغبت بشتابد و قباچه مذکور اکثر در ملتان میبود بعد از وفات سلطان قطب الدین ایبک
بادشاهی سلطان شمس الدین قوتے تمام گرفت که او مردے متعبد و مجتهد و یکے از اولیاء خدا تعالی بود
و منظور نظر مشایخ کبار گشته بود چنانچه نقل است از مولانا سراج صاحب منهاج طبقات که سلطان
شمس الدین طاب ثراه ترکے بود در کمال عفت چون در بند افتاد او را خواجه جمال الدین خرید
در غزنین آورد چون در خور او خریدارے نیافت او را باز بنجارا برد و از آنجا بجهت تجارت بهند
رسید سلطان مذکور برابر او بود خواجه جمال الدین بخاری در کاروان سرا نزول داشت
سلطان را از جهت طعامی بیازار فرستاد در آن ایام سلطان شمس الدین در پانزده سالگی بود

جمال بکمال داشت وصلاح بسیار ناگہان پیش خانقاہ شیخ شیوخ شہاب الدین عمر سہروردی قدس
سرہ گذشت نظر سلطان بر ایشان افتاد وشیخ اوحد الدین کرمانی نیز بخدمت ایشان حاضر بود سلطان
در خانقاہ در آمد فراضۂ چند در میان داشت کشادہ پیش حضرت شیخ شیوخ نہادہ فاتحہ التماس کرد
چنانچہ ایشان فاتحہ خواندہ لفظے بزبان مبارک راندند کہ من در چہرۂ این شخص انوار سلطنت لامع میبینم
شیخ اوحد الدین نیز گفت کہ از برکت شما در سلطنت دنیاوی دینش سلامت باشد چنانچہ حضرت
شیخ الاسلام سلطان المشایخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ در فوائد الفواد نیز آوردہ است کہ سلطان
شمس الدین التمش منظور ومقبول این دو بزرگوار است یعنے حضرت شیخ الشیوخ وشیخ اوحد الدین کرمانی
قدس سرہ القصہ قباچہ چون رونق سلطنتش بدید ونشنید رگ گردنش بجنبید بجنبید خواست کہ بسلطان
شمس الدین بغی ورزد وقدم مخالفت در راہ طغیان کشاید ایمعنی بحضرت مہر سپہر مشیخت شیخ الاسلام بہاء الحق
والدین انکشاف یافت حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ مضمون شطط وفتنہ انگیزی قباچہ بجانب سلطان شمس الدین
مکتوبے ارسال فرمود در آن ایام قبلۃ الاسلام قاضی شرف الدین اسپاہانی بود عالمی عامل ومتدین کامل
او نیز ہمبدین مضمون خطے روان ساخت قضارا ہر دو کتابت بدست کسان قباچہ افتاد قباچہ مذکور
چون خطہا بدید نامہ وار بر خود بپیچید چنانچہ دود نایرۂ غضبش بکاسۂ سرش رسید ہم در صفہ بار خود مجلسے
ساخت حضرت شیخ الاسلام نور اللہ مرقدہ قاضی را طلبید وچون ایشان حاضر آمدند حضرت بطرف
راست ونشست وقاضی را بمقابلۂ خویش نشاند خطش کشادہ بدست او داد چنانچہ قاضی خواند
ساکت ماند ہمبدان ساعت سیافی بے انصافے را اشارت نمود کہ در طرفۃ العین گردنش انداخت
وانخون مسلمان پاک بساط خدا را رنگین ساخت بعد ازان مکتوبے دیگر بدست مبارک حضرت شیخ داد
حضرت شیخ الاسلام چون خط خود دید بر فور فرمود کہ آرے این خط منست وہر چہ در آن نوشتہ ام
باشارت حق نوشتہ ام تو چہ میتوانی کردن چون حضرت شیخ این کلمات بر زبان مبارک راند قباچہ مذکور
سر فرو ماند وبعذر تمام حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ را باز گردانید **نقل است** کہ روزی در
خانقاہ خود نشستہ بودند بجانبے اشارہ فرمود بر صندوقے کہ در وی پنج ہزار سرخ است طلب گردان

خادم سوی خزانه دوید اسباب مخزن درہم یافت نشانی از آن صندوق ندید بضرورت چون صندوق نیافت
بخدمت حضرت شیخ شتافت واقعه حال باز گفت که آن صندوق پیدا نیست حضرت شیخ اندک تامل نمود
وچشم کشادند و فرمودند الحمد للہ و چنین گویند که بعد معدود ایام خادم بحضرت شیخ الاسلام اعلام داد که فلان
صندوق که پیشین روز نایاب بود اکنون از زیر بعضی اشیا پیدا شده است حضرت شیخ در حال بہمان
منوال از اندک تامل الحمد للہ بر زبان مبارک راندند خادم مذکور را بطلب صندوق دوانید و بحضار مجلس
شریف بعبارت لطیف فرمود الحمد للہ گفتن بہر دو حال بنا بر آن بود که در پیش اہل اللہ عدم و وجود دنیا
مساوی است نه برفتن او فکریست نه بآمدن او بهجتی بعد از ان پنج ہزار دینار را باہل استحقاق نثار ساخت
وچشم التفات بدان نینداخت مسموع است که والی ملتان را احتیاج بغله شد و دران روزگار غله بسیار
عالی بود بہبہای گلی می ارزید التماس غله بحضرت شیخ نمود حضرت شیخ یک انبار را بدو انعام و ایثار فرمود
چون والی مذکور غله از انبار کشیدن گرفت ہفت کوزه پُر تنکہای نقره از انبار پدید آمد والی بحضرت
شیخ الاسلام اعلام داد که حضرت شیخ ما را غله انعام ارزانی داشته است نه کوزه ہای پُر از تنکہای
زر حضرت شیخ فرمود که ہر این کوزه ہای پُر نقره معلوم بود ترا با غله ہم بخشیدم سبحان اللہ چه دل داشت
که گوشه چشمی بدنیا نمی گماشت ہر که را چیزی انعام فرمودی بمبلغی کلی بود نقل است که قوالی شیرین
مقالی خوش کلامی عبد اللہ نامی از جانب روم بملتان رسید و بطفیل قدوم حضرت مخدوم المشایخ
بہاء الحق والدین قدس سره مشرف گشت و عرض داشت که من بنده بشرف ملازمت و خدمت
شیخ الشیوخ مشرف گشته ام و حضرت ایشان بحسن صوت من در سماع شده اند در آن حین حضرت شیخ
الاسلام بہاء الحق فرمود چون حضرت ایشان شنیده اند زکریا نیز بشنود بعد از ان اشارت بخادمی کرد که
عبد اللہ را با دو یار که ہمراه بودند در فلان حجره بیرون بستان و این اشارت بعد از نماز خفتن بود خادم
مذکور ہرانچه مامور بود ہمچنان کرد بعد از یک پاس شب حضرت شیخ بحجره تشریف فرمودند و اجلاس
نمود بعد از ان دو سپاره قرآن شریف بمخرج و ادای لطیف بخواند و اشاره باستماع سماع فرمود عبد اللہ
چون زبان بصوت کشود این بیت بتکرار نمود ~ مستان که شراب ناب خوردند - از پہلوی خود کباب کردند

حضرت شیخ سرے جنبانید و برخاست چراغے در آن حجرہ بود بنشاند عبد اللہ گور گفت چون حضرت شیخ نزدیک ما میرسید با دامن پیراہن او میدیدیم دیگر ہیچ نمیدانستم کہ حال تواجد ایشان چیست و بچہ منوال است بعد از زمانے از حجرہ بیرون شدند ما بدو یار خویش ہمدران حجرہ ماندیم چون صباح شد خادم حضرت شیخ خلعتے مکلف و بیست تنکہ نقرہ آوردہ کہ حضرت شیخ انعام فرمودند عبد اللہ گور از ملتان بقصبہ اجودہن آمد و بشرف سعادت ملک المشائخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ مشرف گشت چند روز بخدمت ایشان ماند و از آنجا بدہلی آمد حضرت سلطان صوفیان نظام الحق والدین قدس سرہ میفرمایند کہ من آن عبد اللہ را دیدہ ام و از دہلی باز باجودہن رسید و روئے خود بپاے مبارک حضرت فرید الملۃ والدین بار دیگر مالید بعد چند روز از حضرت ایشان رخصت طلبید کہ باز بملتان آید از حضرت شیخ فرید الحق فاتحہ خواست کہ از ملتان بسے خوف قطاع طریق دارد ہمتے فرمایند کہ بسلامت بدانجا رسم حضرت شیخ فرمودند کہ از اینجا تا فلان موضع تعلق بمن است و از فلان حوض تا پیشتر حد شیخ بہاء الدین زکریاست تعلق بدیشان دارد القصہ چون عبد اللہ رومی نزدیک آن حوض رسید کہ آنجا سرحد ملتان بود از جانب حوض قطاع طریق با شمشیرہاے برہنہ نمودار شد چون عبد اللہ این فتنہ مبانیہ را معاینہ نمود وحشت و دہشتش افزود و لرزہ در اندامش افتاد دل برمرگ نہاد و از سخن سلطان الواصلین فرید الحق والدین قدس سرہ کہ در وقت رخصت بدو اشارت فرمودہ بودند کہ آن فلان حوض سرحد ملتان است او را یاد آمد گفت از قصبہ اجودہن تا بدین موضع در ذمہ قطب الاقطاب شیخ فرید الحق والدین از برکت نفس متبرک او بسلامت رسیدیم یا حضرت سلطان المشائخ شیخ بہاء الملۃ مددے فرما و این گروہ انبوہ را از سر این غریب دفع گردان کہ این زمین در ذمہ حمایت شماست ہمان زمان بفرمان اللہ تعالے آن دزدان کہ نمودار شدہ بودند توجہ بطرف دیگر نمودند بعد چند روز چون عبد اللہ روزے کہ قدمبوس حضرت دریافت کلیم لوئیہ سرخ کہ بطرف خطہ ناگور مے بافند پوشیدہ بود حضرت شیخ چون بدان کلیم نظر نمود فی الحال فرمود کہ گلیم سرخ چرا پوشیدہ این لباس شیطان است بطبیعت بشریت عبد اللہ را این سخن گران آمد

قدس سرہ و
بہاء الحق
قدس سرہ

مگر بے ادبانہ چیزے بر زبان راند کہ مردم را اختر انہا در قبض نامحسوست بدان نظر نیفرمایند از کہنہ گلیمے کہ
بہ نیم تنکہ توان خرید عیبے نمایند حضرت شیخ دریافت کہ او از دائرہ ادب قدم بیرون نہد بزبان خود فرمودند
کہ عبداللہ ہوش دار و زبان گرد آر اضطرابے کہ از دزدان بر سر آنخوص یافتے یاد کن تا آخر سبب آن
تخلیص زکریا بود چون عبداللہ این سخن بشنید استغفراللہ گویان آمد و بخاک مالید و سر در قدم حضرت شیخ
نہاد و نیز منقولست از حضرت سلطان المشائخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ کہ از مولانا
صدرالدین قونوی شنیدہ ام وقتے بر مولانا نجم الدین سنامی بودم او از من پرسیدہ کہ بچہ مشغول میباشی
من گفتم در مطالعہ تفسیر گفت کدام تفسیر گفتم کشاف و ایجاز و عمدہ مولانا نجم الدین گفت کشاف و ایجاز
را بسوز بجان عمدہ را باش مولانا صدرالدین میگوید کہ من با او گفتم چرا چنین میگوئید گفت حضرت
شیخ بہاؤالدین چنین گفتہ است مولانا صدرالدین گفت مرا این سخن گران آمد چون شب درآمد
این ہر سہ کتاب در سایہ چراغ می دیدم ایجاز و کشاف ہر دو فرود بودند و عمدہ بالائے ہر دو کتاب -
درین میان در خواب شدم شعلہ برخاست بیدار شدم کشاف و ایجاز ہر دو سوختند و عمدہ بسلامت ماند
نقل ست از مولانا حسام الدین حاجی کہ یکے از مریدان و پیوستگان حضرت سلطان الاولیا
نظام الحق والدین بود کہ خواجہ کمال الدین مسعود شروانی یکے از منسلکان و مخلصان حضرت مہر
سپہر معرفت و مشیخت خلاصہ مشائخ کرام حضرت شیخ الاسلام بہاء الحق والدین بود و در میان تجار
کبار نامدار اغلب سوداگری جواہر کردے در ایامے کہ از جزیرہ جرولی بعزیمت عدن راکب جہاز گشت
مبلغے جواہر قیمتی در صرہ او بود ناگہانے باد مخالف در نصف راہ عدن بدریا پیدا گشت چنانچہ جہاز را
منکسر ساخت و مردمان را بتہلکہ مرگ انداخت نزدیک شد کہ مرکب غرق گردد در آن مقام
خواجہ کمال الدین مسعود بعجز تمام توجہ بحضرت شیخ الاسلام نمود و زبان بکام استمداد کشود و گفت
اے پیر دستگیر حاضر باش بفرمان اللہ تعالیٰ در عین عجز و نیاز خواجہ مذکور حضرت سلطان المشائخ را
در جہاز حاضر دید ہمہ راکبان جہاز بصورت معانی نمائی او معاینہ نمودند و حضرت مشار الیہ بہمہ بشارت
فرمودند و از نظر در طرفۃ العین غایب شدند و باد از دریا روئے برتافت و جہاز تسکین یافت

وبسلامت بعدن رسیدند و تمام تجار کبار ثلث مال خویش به پیش خواجه کمال الدین مسعود شروانی
برسم شکرانه حضرت شیخ قدس سره کشیدند و به نیاز تمام عرض نمودند که ذخیره چنانکه دانی باستانه حضرت
شیخ رسانی خواجه مذکور آن اموال را گرفته و جواهرے که در صره او بود نصفے ازان به نیت شکرانه نیاز
حضرت شیخ جدا نمود بعد چندگاه بدست خواجه فخرالدین گیلانی که جواهردار خواجه کمال الدین مسعود
شیروانی بود بخدمت حضرت شیخ الاسلام روان ساخت واین فخرالدین گیلانی آنحضرت را هرگز
ندیده بود مگر همدران جهاز که حضرت شیخ شکسته نواز تمثل فرموده بودند چون بپایبوس رسید حضرت
ایشانرا همان کسوت وصورت دریافت اعتقاد واتحاد او یکے در هزار رسید وفتوحی که از خواجه کمال الدین
وسایر تجار آورده بود بعرض ملازمان حضرت شیخ الاسلام نمود حضرت شیخ دریافت بشاشت وعنایت
فرمود وآن نقود معهود قبول نمود گویند که هوازده هفتاد لک تنکه را اسباب واجناس بود حضرت شیخ
در روز تمام آن جواهر ونقود را بخلق خدا تعالے ایثار نمود چون خواجه فخرالدین این معاینه دید
حیران ماند هر اموالے ومالے که داشت در حضرت شیخ حاضر آورد ویکبارگی از اسباب وجهاتے که
او را بود درگذشت وتجرید نمود اسباب فخرالدین دو چندان فتوح بود حضرت شیخ الاسلام در همه
ایام آن اسباب را نیز بمصرف رسانید وخواجه مذکور بشرف ارادت وبخرقه سعادت آنحضرت
مشرف گشت ویکے از واصلان حق شد هوازده پنج سال کم بیش در خدمت حضرت شیخ قدس سره
بود واکثر اوقات در صحبت ملک العارفین حضرت شیخ صدرالدین قدس سره که فرزند ارجمند حضرت شیخ
الاسلام است میبود بعد ازان از حضرت غوث عالم سلطان المشایخ بهاءالملة والدین قدس سره
رخصت کعبة الله گرفت وعزیمت نمود چون بمقام جده رسید برحمت حق پیوست الآن مقبره منوره متبرکا او
در کنار دریا هم در مقام نیک فرجام جده است اکثر مردم بدان خطیره مکرم توجه دارند ونذر شکرانه میآرند
نقل است از حضرت شیخ نصیرالدین محمود اودهی قدس سره که در آنچه حضرت شیخ
الاسلام غوث بهاءالملة والدین رحمة الله علیه از خدمت شیخ شیوخ بازگشته بود در اثنار راه
بمقامے رسید بمسجدے نزول فرمود در آن مجلس قلندران جوالق پوش که کسوت حضرت

سید جمال مجرد ساوجی است نیز فرود آمده بودند چون شب در آمد حضرت شیخ بعبادت حق مشغول شد بعد از زمانے که از عبادت فارغ گشت چشم از مراقبه کشاد نظر مبارک او بجانب قلندران افتاد دید که از وجود یک قلندرے نورے مانند مهر بسمت سپهر ساطع و لامع است حضرت شیخ تعجب نمود که درین کسوت و صورت اینمعنی را چه مناسبت باشد آهسته نزد آن قلندران آمد و فرمود که اے مرد خدا درمیان این قوم بر لوم چه میکنی قلندر گفت اے زکریا تا بدانی که در هر قوم عامی و خاصی می باشد که از قوم عام را هم بدان خاص مے بخشند این حقیر را از جائے دیگر استماع است که چون قلندر بدین دستور سخن راند حضرت شیخ زمانے در تامل ماند و بقوت باطن او را ازان کسوت و بدعتی که داشت بیرون آورد و بخرقه خاص خود مشرف گردانید چندروز در صحبت خود داشت و بسی کرامت و اسرار بدو ایثار فرمود و او سید بود بعلوم ظاهر و باطن آراسته سید عبدالقدوس نام داشت فرزند موصل بود جذبه و سکر بدو غلبه نمود چون از موصل بزیارت رسول به بیت الله مشرف گشت وقت مراجعت بمصر رسید و ازانجا بزمین دمیاط آمد کسوت قلندری بمقبره حضرت سید جمال مجرد یافت از بابا احمد آقوسی که شهریست در مغرب زمین چنانچه این کاتب چون بمغرب زمین رسید در شهر اندبوس پنج ماه بود و این بابا احمد جوالق پوش مفردے از مفردان حضرت سید جمال مجرد ساوجی بود در دمیاط که روضه سید جمال در آنجاست تکیه داشت چنانچه این حقیر در ایامی که زیارت انبیاء علیهم السلام بمقام دار السلام مصر رسیده هفت ماه در آنجا بود و ازانجا قاصد بدمیاط از برائے زیارت حضرت سید جمال مذکور رسید پانزده روز به بقعه مبارکه بود و هم حضرت شیخ المشایخ نصیر الملته والدین محمود قدس سره در نسخه خیر المجالس مرقوم فرموده اند که سید جمال ساوجی مدتے در مصر مفتی بود چنانچه مصریان او را کتابخانه روان گفتندے و هر استفتا که مشکل بودے او جواب فرمودے و هرگز رجوع کتابی نه نمودے ناگاه او را جذبه و حالتے پیدا گشت بسلت و ریش تراشیده بگورستان رفت مستقبل قبله متحیر شده و چشم باسمان دوخته نشست در مصر دانشمندے بود چون او را خبر شد که سید جمال الدین ساوجی را این چنین حالے بظهور آمده است که ریش و بروت تراشیده و ترک صلوة نموده بیهوش و مبهوت نشسته و آن دانشمند

ملک العلما مصر بود از مصر بجمیع ملایان ظاہر بعیادت رسید و حضرت جمال الدین را بدان حال دید فرمود کہ ارزیز گرم سازید و در حلقش بریزید آخر ہمچنان کردند او را ہیچ تفاوت نکرد فاما در آنچہ این احقر الانام بدان مقام فرجام رسید از اکابر و اخیار آن دیار کہ اہل اعتبار بودند چنان شنید کہ حضرت سید جمال مدتی در مصر بود و بصورت معانی جمال و کمالے عظیم داشت چنانچہ مردم مصر او را از فرط جمالے کہ داشت یوسف ثانی گفتندے و ہم چنان کہ زلیخا بر حضرت یوسف صلوات اللہ علیہ عاشق شدہ ہمچنان زنے از زنان مصر امرائے کبار کہ در آنجا نامدار بودند فریفتہ جمال حضرت سید گشت چنانچہ اغلب اوقات مشوش حالات او میبود در زبان زمان وحشت می افزود چنانچہ سید مذکور نیمشب از مصر گریختہ در زمین دمیات کہ از انجا سفت ہشت روزہ راہ باشد رفت و دران ایام آن مقام از عہد مہتر یوسف علیہ السلام ویران بود در رفت و منزوے گشت بعد چند روز آن زن شیفتہ پرسوز خبر یافت بدنبالش بشتافت چنانچہ این خبر بحضرت سید مذکور رسید مضطرب گشت و دست بدعا آورد کہ بارخدایا جمالیکہ فتنہ حال ما شدہ است مبدل و متغیر گردان کہ ہیچکس را جانب ما میلے نماند چون دست مبارک بروئے خود فرود آورد موئے ریش و سبلت و ابروہم ریختہ یافت و آن زن کہ فریفتہ او بود فرمود کہ زود بحضور آرند زن مذکور چون این خبر شنید بے سروپا بسوئیش دوید سید مذکور را بدان حال دید و روئے از و گردانید حضرت سید از و خلاص یافت بعد از رحلت حضرت سید جمال ہر درویش کہ بمقام او نشست ریش و ابرو تراشید و این صورت و کسوت در تزید القصہ چون سید عبد القدوس را حضرت شیخ الاسلام بہاء الحق ازان کسوت و صورت بیرون کشید فرمود بابا عبد القدوس سید جمال را آن حال بود او باختیار خود ریش و ابرو نہ تراشیدہ بلکہ از خودش ریختہ سید عبد القدوس مذکور نیز یکے از پیوستگان مسترشدان حضرت شیخ الاسلام بہاء الحق والدین قدس سرہ بود و سید مذکور صاحب حال و جذبہ بود دایم الاحوال در استغراق سکر میبود و ازین مقام حضرت شیخ الاسلام او را در عالم صحو آوردند کہ این مرتبہ اہل تمکین است مقبرہ مبرکہ او در قصبہ نا ہین است کہ میان نیز و اردستان واقع است این حقیر نیز در آنجا رسیدہ است در کنارہ خود معبد مالیدہ مردم آن دیار مزار آن بزرگوار را زیارت گاہ ساختہ اند نقل است

از حضرت سلطان المشایخ نظام الحق والدین بداونی قدس سره که شبے از شبہا حضرت شیخ الاسلام
در میان خلفائے خویش نور اللہ مرقدہم نشستہ بودند بدیشان توجہ نمودند و فرمودند که میان شما کسے ہست که
بدو رکعت نماز اقامت شود بیک رکعت قرآن مجید و فرقان حمید را تمام بخواند از یاران ہیچکس متوجہ این معنی
نگشت آنگہ حضرت شیخ مشار الیہ پیش رفت و در رکعت اول ختم کلام اللہ تمام نمود و در دوم چہار سی پارہ
دیگر خواند و نماز بسلام اتمام رسانید و میفرمودند که ہرچہ از اوراد و اعمال مشایخ اہل حال بمن رسید
حق تعالی توفیق وقت من گردانید مگر یک چیز که بمن رسیدہ بود که فلان بزرگوار ہر روز از آغاز صبح
تا طلوع آفتاب ختم قرآن میکند و من از طلوع صبح صادق تا ہنگام نماز فجر میخواہم که ختم کلام اللہ کنم
ولے میسر نمی شود ہر چند که قصد می نمایم چہار سی پارہ باقی میماند و این احقر الانام از حضرت شیخ کرام
پیر دستگیر بہاء الحق والدین قدس سرہ چنین استماع دارد که حضرت ایشان را معتاد بود که بعد از تفریغ نماز
تہجد تا سنت نماز فجر ختم کلام اللہ میسر بود **نقل است** که حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ ہر مریدے را
که قبول مینمودند در وقت بیعت قبل از نصائح دیگر میفرمودند باید که چون دست من به بیعت میگیری
مرا به پیری مے پذیری ہر در سرے و ہر سرے نباشی یک در را باید گرفت محکم باید گرفت گویند روزے مسافرے
بوالفضول بملاقات حضرت شیخ الاسلام بہاء الحق والدین قدس سرہ آمد و بنشست و سلامے کرد
حضرت شیخ بدو چندانے التفات نہ فرمود و چیزے ما حضر از جنس طعام پیش نیاورد آن مسافر مذکور
گفت که حدیث از رسول صلی اللہ علیہ وسلم است من زار حیا ولم یذق منه شیئا فکانما زار
میتا چرا حضرت شیخ برین حدیث عمل نمیفرمایند حضرت شیخ الاسلام فرمود که خلق دو نوع است عوام
و خواص چرا با عوام کار نیست و ایشان را نیز اعتبارے نہ اما چون خواص بمن مے آیند بقدر حال خویش
فیض میبرایند و فروغے میگیرند معنی حدیث اینست **نقل است** که حضرت شیخ الاسلام والمسلمین
بہاء الدین قدس سرہ روزے در خانقاہ نشستہ بود سیاہے در آمد و عرض نمود که مخدوم من
این چنین خوابے دیدہ ام تعبیرش چیست حضرت شیخ مشار الیہ فرمود که برو بہ توبہ بپیوند که مرگ تو
نزدیک است بعد چند روز صوفی نیز عرض نمود که من نیز مثل آن سیاہ خوابے دیدہ ام تا چہ پیش آید

حضرت شیخ تامل نمود فرمود او مرد لشکری بود گفته شد از تو نمازی یاد در وی فوت شود که آن نیز حکم مرگ دارد همچنان شد
که حضرت شیخ فرموده بود و هم **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا نظام الحق والدین قدس سره روزی حضرت
شیخ الاسلام بهاء الحق والدین زکریا قدس سره در خانقاه خویش نشسته بودند جمعی قلندران جوالق پوش
در آمدند و چیزی از ایشان توقع کردند حضرت شیخ را از سیقوم تنفری تمام بودی چیزی اشارت نفرمود
قلندران مذکور برخاستند و هر ناسزائی که بر زبان آن ناکسان در شیطان بد نشان آمد گفتند و در شوخی و عربده در آمدند تا بجائی
که دست بسنگ و خشت بردند حضرت شیخ الاسلام فرمودند که در خانقاه را ببندند خادم همچنان کرد چون آن قوم
ناپاک بی باک آنچنان دیدند خشت بچهار خانقاه زدن گرفتند در آن حین حضرت شیخ الاسلام متامل شد فی الحال
فرمود که در خانقاه بگشایند که من ریختانشانده حضرت شیخ شیوخ حضرت شیخ شهاب الدین قدس سره هستم تنها نه
خود نشسته ام خادم باشارهٔ حضرت شیخ در خانقاه بگشاد و در طرفة العین هر قلندری سر بر زمین نهاد ترسان و لرزان
حاضر شدند تا بدیشان چه مضرت رسیده باشد والله اعلم بالصواب دیگر **نقل است** یکی از پیوستگان حضرت
ایشان که در لاهور متوطن بود بسی صاحب حال و اهل کمال بود او را شیخ زنده سجستانی میگفتند همانا در
روز عید بعد از نماز هم در عیدگاه روی سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا روز عید است هر بنده بجا جامه
خویش دست پیش می برد و عیدی میخواهد باید که مرا از خزانه خود عیدی انعام فرمائی چون این سخن
با تمام رسانید همدران حین بدید که حریر پاره بخط سبز مرقوم فرود آمد و بدستش افتاد در آنجا تحریر بود ما
آتش دوزخ بر تو حرام گردانیدیم و ترا از شفقت و حرارت او آزاد ساختیم چون حاضران عید این حال
معاینه دیدند جمله دست و پای او تبرکا بوسیدند درین میان معتقدی که از مخلصان او بود متوجه گشت و
عرض نمود که ای شیخ تو از حضرت عیدی یافتی اکنون باید که تو مرا عیدی دهی چون حضرت شیخ زنده این سخن
بشنید فی الحال آن حریر پاره از بغل کشیده وی را بخشید و گفت این عیدی تو باشد فردا من دانم و دوزخ
سبحان الله مردان حضرت او را این حال و کمال بود از ینجا توان دانست که مرتبهٔ آن حضرت چه باشد
نقل است از سلطان الاولیا نظام الحق که حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا را در آخر عمر دوام بخلاف
ایام اول نبودی و در مطبخ طعامهای الوان پختن فرمودی و آن نعمتهای گوناگون در مائده ایشان حاضر بودی

وبرابر آنیده تناول نمودے گویا که کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا در شان ایشان است و هرگاه دیدے که
نعمت خدای تعالی را برغبت تمام میخورد خوشحال گشتی چنانکه روزے از روزها درویشان حاضر بودند همدران
حال مائده درمیان آوردند و حضرت شیخ الاسلام در حین طعام هر درویشی هم کاسه میشد از میان ایشان درویشی را
دید که نان با شوربا تر میکرد و بکار میبرد و میخورد حضرت شیخ گفت سبحان الله میان این درویشان همین مرد
طعام خوردن میداند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که نان ثرید را بر طعامهای دیگر فضیلت است
کما برابر انبیا و عایشه را بر زنان در آنکه این حقیر عزیمت مکة الله داشت بملتان رسید و بزیارت حضرت شیخ
الاسلام بهاء الدین قدس سره مشرف گشت و دست بوس شیخ المشایخ شیخ صدر الدین رحمة الله علیه
که صاحب سجاده حضرت ایشان بودند دریافت میان این حقیر و حضرت ایشان در شهر دهلی اتحادے
و محبتے کامل بود حضرت ایشان را بدیدن این حقیر فرحتے و بهجتے پدید آمد و در حجره متبرکه که حضرت ایشان
قدس سره مشغول میشدند حضرت شیخ صدر الدین علیه الرحمة این حقیر را بدانجا فرود آوردند هرچند عرض
نموده شد که ما را چه حد باشد که درین مقام باحترام آرام نمایم معذور نداشتند و هر روز طعام بدان اهتمام
عالی می طلبیدند و بدین اضعف العباد تناول میفرمودند القصه یک اربعین در آن حجره متبرکه
کشیدم تا شبے حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره را در خواب دیدم گوئی از حضرت ایشان
التماس فاتحه مینمایم که حق تبارک و تعالی بصحت و سلامت بزیارت سرور کائنات مشرف گرداند و
از آنجا بکعبة الله رساند بعد ازان التماس حضرت شیخ دست مرا گرفت و روی مستقبل قبله آورد و دعا از زبانی
داشت و فرمود که برو بسلامت خواهی رسید چون بروضه مطهر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برسی سلام من
برسانی علی الصباح مسرور و پر حضور برخاستم و این معنے بحضرت شیخ المشایخ شیخ صدر الدین رحمة الله علیه
عرض نمودم و رخصت خواستم که امشب حضرت قطب الاقطاب رخصت فرموده اند شما نیز رخصت فرموده
در حق این فقیر فاتحه لطف فرمایند ایشان فی الحال سوگند خوردند که تا یکماه دیگر اینجا بمانید ازان رخصت
عرض نمودم که چون از حضرت شیخ الاسلام رخصت یافته ام یکماه از جهت خاطر شما بروضه متبرکه
حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح نور الله مرقده باشم در روضه ایشان از روضه حضرت شیخ الاسلام

بهاء الحق والدین قدس سره علاحده است مقدار تیر پرتابی کم و بیش حضرت شیخ صدر الدین شهر الله از غایت
اخلاصی که داشتند برابر این حقیر خود بدان روضهٔ متبرکه حضرت رکن الحق والدین تشریف فرمودند و آنجا نیز جای
فرح کشایی تعیین نمودند و حضرت شیخ صدر الدین شهر الله رحمة الله علیه اغلب در آن بقعهٔ همایون تشریف
میفرمودند و درویش نوازی میکردند و در آنجا درویشی بود او را مولانا کمال الدین حاجی میگفتند حجره داشت
در آن مشغول میبودی و بوقت نماز برای جماعت بیرون آمدی مولانا مذکور چون در ذکر استحکام و استمرار
نموده بود که اغلب اوقات دل او متحرک بودی چنانچه مردم را معلوم و مفهوم گشتی که دل او در ذکر است
و این مولانا پیری معمر بود هم بدان خانواده پیوند داشت و او را با این احقر الانام محبتی تمام بود اکثر کتب
احیاء علوم مشغول بودی و عوارف المعارف در اکثر جا از بر داشتی ازوی شنیده ام که مزار جد بزرگوار
حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین زکریا قدس سره در مزارات پیران تیتری است که هم در ملتان
واقع است و حظیرهٔ حضرت بی بی راستی والدهٔ حضرت شیخ رکن الدین قدس سره هم در آن مزارات است
و در آنجا گوری است کهنه و بر سینهٔ آن گور درخت طرح واقع است و بر هر شاخ او لفظ الله بر آورده است
چنانچه این حقیر از حضرت پیر دستگیر استماع داشت که در مزارات تیتری بر سر مزاری درختی بری هست که بر تنه
و بر شاخهای او لفظ الله بر آمده است چون این حقیر در ملتان رسید از آن مردم حال درخت پرسید
و معاینه نمود فی الواقعه همچنان بود که خدمت مولانا کمال الدین حاجی رحمة الله علیه گفتی که آن مزار جد بزرگوار
حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین است که بر سینهٔ او این درخت بر آمده است والله اعلم اکثر مریدان
و پیوستگان حضرت شیخ الاسلام صاحب کشف و کرامات بوده اند و اهل کمال و در شریعت و طریقت مستقیم
الحال و حضرت ایشان را رسمی نبود که پیوستگان و معتقدان پیش حضرت ایشان سر بر زمین نهند و یا سجده
کنند چون پیش ایشان می آمدند السلام علیکم وفق سنت نبوی بگفتندی و ایشان نیز علیکم السلام
میفرمودند **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین یعنی چند مریدی از حضرت
ایشان بر لب حوضی وضو میساختند همدران حین حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره
بر سر وقت آن درویشان طالع شدند چون درویشان جمال ایشان دیدند همچنان در نیم

وضو ساختن بجانب او دویدند و سلام کردند مگر درویشے از میان ایشان وضو را باتمام رسانید بعد ازان آمد سلام کرد
حضرت شیخ مشار الیه جواب سلام داد و فرمود انت افضلهم وازیدهم * وهم ازایشان منقول است
که در نزدیکی خطهٔ لاهور دیهی بود و در آن دیه مذکور مریدے از مریدان ایشان سکونت داشت و در کنار آن دیه
لب آبے بود و آن درویشے در آنجا زمینے داشت و در فصل غله میکاشت و اوقات خود بدان غله
میگذرانید ناگاه آن موضع مذکور بوجه داری تفویض یافت و آن شخص شحنه را در آن موضع تعیین
نمود چون وقت درو غله رسید آن شحنه زراعت او را جریب کشید و محصول طلبید و بدان درویش
گفت که تو این زمین را چندین سال بغصب و مفت خورده و غله برده اکنون کراماتے بنما و نه
محصول گذشته و حال ادا بنما هر چند که آن درویش میگفت که از فقیران بگذر و کرامات نه درویشان
اهل کمال طلب شحنه مذکور بر حرف خویش بود و او را تعریض نمود چنانچه مردم بسیار بمنت و شفاعت نیز آمدند
هیچ گونه آن شحنه لئیم تفهیم نگشت درویش چون این معامله بعد از شحنه پرسید تو از گفت وگو نخواهی
گذشت شحنه گفت تا کرامات ننمائی از من خلاصی نیابی درویش زمانے در تامل شد و با شحنه گفت
از من چه کرامات میخواهی که ترا بنمایم شحنه گفت که بر سر این آب قدم بنه و بگذر تا از تعرض تو باز آیم
درویش فی الحال برخاست بهمت ز حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره درخواست
بسم الله الرحمن الرحیم خواند و قدم بر آب راند و بسلامت ماند چنانچه بر زمین و بر کنارهٔ دوم رسید
وضوے تجدید ساخت و دوگانه نماز ادا نمود بعد از تفریغ دوگانه آواز داد که کشتی بیارید تا سوار شده
در آنطرف بیایم مردمانے که در آنطرف بودند گفتند چرا هم چنانکه رفتی باز نمے آئی گفت ازان سبب
میترسم که نفس را فربهی حاصل نگردد و عجبے روے نماید بعد ازان بکشتی در آنطرف گذشت و
الان آن زمین تهته بعضے مریدان این خانواده هنوز هستند بمجاهده و ریاضت مشغول و آن زمین را
زمین آب مل گویند و این حقیر نیز بدان زمین رسیده است و از میان ایشان دو درویش صاحب
حال دیده است دیهاست از قصبه سیوهان آن دیه را بجری نام است در آن دیه درویشے بود
مولانا بلال نام بسے مرتاض و پاک اعتقاد چون بدان موضع رسیدم او را دیدم عوارف در پیش داشت

چند محل ازین حقیر پرسید مردے صاحب دل بود از ان بیشتر در موضع دریشی عزیز الوجود با جماعت و
استغراق تمام داشت مردے حاجی الحرمین بود او را حاجی آرام میگفتند چون بمقامش رسیدم طعامے
پیش آورد و بمعیت این حقیر لقمه چند تناول نمود و اکثر گاو و گوسفند بسیار بود اکثر یاران شیر برنج مے پختے
و نصیبے بدرویشان میکردی هرگز گله بانے را و اچوپانی و شبانی نبود که بچرانند و باز آرند و دران دیار شهرتے
بسیار است که هرگز گاوے یا گوسفندے از گله او بزراعت غله مردم در نیامده است و درین [illegible]
در کشف و کرامات خانواده برخانواده حضرت سلطان المشایخ شیخ بهاء الملة والدین هیچ کسے را شکی
و شبهه نیست اینمعنی از آفتاب روشن تر است **نقل است** از حضرت سلطان المشایخ
نظام الملة والدین رحمة الله علیه که من از ثقه شنیده ام که مریدی ایشان بیواسطه بوده روزی حضرت
شیخ الاسلام در جائے مشغول بودند بیکایک فرمودند انا لله و انا الیه راجعون + چون
حضرت ایشان این معنی استفسار نمودند فرمودند که حضرت شیخ سعد الدین حمویه همین ساعت
از دار فنا رحلت فرموده و هم از حضرت سلطان الاولیا نظام الحق والدین **نقل است** که
شریفے و دانشمندے از بخارا متوجه بدار الخلافت دهلی گشت چون بملتان رسید از فرط رعونتے که
داشت بملاقات حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره میل نمود وقت عزیمت او
بجانب دهلی همراهانش مزاحم شدند که البته حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین را باید دریافت آخر الامر
به ابرام ایشان بجانب حضرت شیخ الاسلام متوجه گشت چون حضرت شیخ را دریافت آن
شیخے و رعونتے که در وے بود یکبارگی برطرف شد و او دستارے معقد بر سر بسته و دنباله دراز
ریخته و جبه فروشته درآمده بود چون حضرت شیخ الاسلام بروے نظر فرمود به تبسم گفت که
یا دو مار بهم درآمدی آن بزرگوار بر فور بخدمت ایشان محلوق شد و دنباله دستار را در هم پیچید
بشرف بیعت مشرف گشت و بملازمت ایشان ماند و هم از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره
نقل است چون مولانا قطب الدین کاشانی رحمة الله علیه که او درآنچه در خطه قبة الاسلام ملتان
رسید قباچه که والی آن مقام بود برائے او مدرسه بنا نمود و نگذاشت که جائے دیگر رود و بهزار اعزاز

واکرم دران مقام داشت مولانا قطب الدین کاشانی علامۂ روزگار و شریعت شعار بود نماز بانیاز ہمہ دران مدرسہ
گزاردے و بدرس مشغول شدے و حضرت شیخ الاسلام بہاؤالدین زکریا قدس سرہ ہر روز بامداد آنجا
حاضر شدے و نماز فجر در پس او گزاردے چنانچہ مولانا قطب الدین کاشانی از حضرت ایشان پرسید
چو نست کہ ہر روز از مقام خود چندین دورے آئی و اقتدا بمن مینمائی حضرت شیخ الاسلام جواب داد
کہ بدین حدیث کار میکنم من صلی خلف عالم فکانما صلی خلف نبی مرسل مولانا مذکور
ساکت گشت روز دیگر بامداد حضرت شیخ پاک نہاد بدان مقام حاضر شد مولانا قطب الدین در نماز بامداد
امامت نمودہ بود و یک رکعت گزاردہ و حضرت شیخ برکعت دوم آمد و پیوست چون مولانا قطب الدین
بتشہد بنشست پیش ازانکہ سلام گوید حضرت شیخ الاسلام بہاء الملۃ والدین نور اللہ وجہہ بنور الیقین
برخاست و نماز تمام کرد مولانا قطب الدین روی سوئے حضرت شیخ آورد و گفت چرا پیش از سلام
نماز باید خاست شاید کہ امام را سہوے افتادہ باشد و خواہد کہ سجدہ سہو بجا آورد چون مقتدی
پیش از سلام برخیزد سجدہ سہو نتواند نمود حضرت شیخ بہاء الملۃ والدین قدس سرہ فرمود کہ اگر
کسے را بنور باطن معلوم شود کہ امام را سہوے نیفتادہ است روا باشد کہ برخیزد مولانا قطب الدین
مذکور گفت ہر نورے کہ موافق احکام شرع نیست آن ظلمت است حضرت شیخ چون این سخن شنید
پیش آنجا حاضر نگشت و ہم از حضرت سلطان الاولیاء نظام الحق قدس سرہ منقول است
کہ عزیزے ہمدران حین مولانا قطب الدین را گفت کہ ای مخدوم تو چرا بدرویشان اعتقاد نمی آری و آداب
این قوم نگہ نمیداری مولانا مذکور جواب داد کہ آن روش را کہ من دیدہ ام دیگر ہیچکسان ندیدہ باشند مولانا مذکور
حکایت کرد کہ من وقتی در کاشغر بودم قلمتراشے داشتم ناگاہ دنبالہ او بشکست آنرا در بازار بردم و بر
کاردگرانی نمودم گفتم این قلمتراش را ہیچکسان کہ بود راست سازید ہمہ جواب دادند چنانکہ بود ہرگز نخواہد شد مگر
آنکہ چیزے کم شود من گفتم کہ می باید کہ ہیچکسان شود کہ اول بود یکے از میان ایشان مرا نشان دادہ بیشتر
در فلان دوکان برو آنجا کاردگرے پیرے است در غایت صلاحیت منسوب و در نہایت مہارت
مشہور پیش او برو قلمتراش بر و بنما مگر از وی درست گردد بعدہ من بدو کانش رسیدم پیرے دیدم

پُر نور در حضور قصهٔ قلمتراش بدان پیر دلپذیر عرض نمودم پیر مذکور بجانب من دید و قلمتراش طلبید و
گفت زمانے چشم به بند من به امر او چشم بستم بگوشهٔ چشمے نگاه میکردم دیدم که دستهٔ قلمتراش را نزدیک
لب رسانید و دعائے آهسته بدرود میدمید و بدستم داد دیدم چنانکه بود بهتر ازان نمود بپایش افتادم
و فراصهٔ پیشش نهادم قبول نفرمود چون بسیار الحاح نمودم که البته قبول باید کرد جواب داد که قلمتراش تو
درست شده است بیش ازین تشویشم مده چون مولانا قطب الدین این حکایت تمام کرد عزیزے
که او را گفته بود که تو بر درویشان اعتقاد نداری گفت که مولانا آن پیر کار دگر نجم الدین یوسف نام
دارد و او یکے از مریدان حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین زکریا قدس سره چون مولانا
قطب الدین کاشانی این سخن شنید در تعجب ماند و ازان گفت و گوئی که با حضرت شیخ الاسلام
از سر تمام صلوة بزبان رانده بود پشیمان و منفعل ماند بعد معدود ایام ازان مقام بیرون آمد
و بدهلی رسید و در آنجا وفات یافت و هم از حضرت سلطان المشایخ والاولیا نظام الحق والدین
قدس سره منقولست که روزے از روزها حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاء الملة والدین قدس
سره نور الله مرقده بحجرهٔ خویش بحق تبارک و تعالی مشغول بودند ناگاه شخصے نورانی پیدا گشت و
نامه سر بمهر بدستش بود بدست حضرت زبدة العارفین خلاصة العاشقین شیخ صدر الدین که فرزند ارجمند
حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین است داد و گفت بشیخ برسان حضرت صدر الملة والدین قدس
سره چون آن نامه از دستش گرفت در عنوانش نظر فرمود متحیر و متغیر گشت همان زمان در حجرهٔ حضرت
شیخ الاسلام بهاء الملة والدین درآمد و آن سر نامه را که آورده بود بدست مبارک حضرت شیخ الاسلام
بهاء الملة والدین قدس سره داد و خود قدم از حجره بیرون کشید آرندهٔ نامه را نیافت حضرت شیخ
الاسلام بهاء الملة والدین چون این نامه بر خواند همان زمان در طرفة العین جان بحق تبارک و تعالی
سپرد و از چهار گوشهٔ حجره آواز برآمد که دوست بدوست رسید چون حضرت سلطان العارفین صدر الملة
والدین این آواز شنید فی الحال در حجره دوید دید که حضرت ایشان از مطمورهٔ خاک بمعمورهٔ پاک
رحلت فرموده اند منقول است از حضرت سلطان المشایخ والاولیا نظام الملة والدین قدس سره

که حضرت شیخ المشایخ سعد الدین حموی و حضرت شیخ المشایخ سیف الدین باخرزی و حضرت سلطان المشایخ
بهاء الملة والدین زکریا و حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین اجودهنی قدس الله سره العزیز در
یک عهد بودند اول حضرت شیخ سعد الدین حموی رحلت فرمودند بعد از ایشان سه سال حضرت سلطان
المشایخ سیف الدین باخرزی قدس سره رحلت فرمودند بعد از ایشان بیست سال حضرت خلاصة المشایخ
بهاء الملة والدین زکریا قدس سره رحلت فرمودند بعد از ایشان بیست سال حضرت سلطان المشایخ
فرید الملة والدین مسعود اجودهنی قدس سره رحلت فرمودند والسلام

در ذکر حضرت سلطان المشایخ والاولیا شیخ صدر الدین عارف گوید نظم

داده ز پاکی بملا یک صلا — عرصهٔ وحدت بملا و بملا
خاک درش از زره عز و جلال — سرمهٔ چشم دل اهل کمال
صدر نشین گشته بعرش برین — گشته خطابش ز خدا صدر دین
آن گهر معدن حق الیقین — تازه ز آب کرمش باغ دین
بحر امواج دل پاک او — عقل فرو مانده ز ادراک او
نور دلش سوی یقین تافته — قرب مع الله ز صفا یافته
یافت جمالی خوشی از یاد او — ذکر جمیلش شده اوراد او

آن جامع آثار انوار جبروت آن سامع اخبار اسرار لاهوت آن سوار میدان فتوت و آن گلزار بستان
مروت آن شایق شهود سیر با الله و آن نافی وجود ما سوی الله آن مست میخانهٔ مراد و آن گنج ویرانهٔ ایجاد
آن عالم علم اسرار و معارف سلطان المشایخ صدر الدین عارف قدس سره در مشایخ کبار مستثنی و ممتاز بود
و در خطایر انوار بوحدت ساز در اصل و فرع معمور و در زهد و ورع مشهور در سیر وحدت صاحب معراج
و در علم معرفت دریای مواج و او را شیخ عارف از آن میگویند هر بار که کلام الله خواندی معنی
فکرت بیشتر راندی و هر وقتی که در تلاوت بودی او را معانی دیگر روی نمودی عجب همتی عالی داشتی
که هیچ اسباب دنیاوی بگرد خود نگذاشتی چنانکه این حقیر از حضرت بی‌نظیر بهاء الملة والدین قدس سره
استماع دارد در زمانی که حضرت خورشید سپهر شیخیت شیخ بهاء الحق والدین قدس سره از مشرق حیات
بمغرب ممات رخ نمود و ورثه‌اش پسر دیگر و هم حضرت شیخ صدر الدین قدس سره گذاشت متروکات و نقود
بقسمت بخانه آمد و حضرت ایشان را مقدار هفت لک تنکه مع اسباب و اجناس دیگر از ارث رسید هم
اول روز نصیب درویشان گردانید درهمی و دیناری در ملک خود نگذاشت چنانکه مشهور است در میان و

عرض نمود که از خزانهٔ بابا بزرگوار تو چندین اجناس و نقود موجود بود او بتدریج خرج میفرمود تو چرا یکبارگی
نهب و تاراج کردی و رهِ ترک و تجرید آوردی حضرت شیخ صدر الدین قدس سره در جواب فرمود که حضرت
بابا من همیشه بر دنیا غالب بودے و او را در مغلوبی خرج مینمودی و من اگرچه بیشتر در دنیا غالبم گاہے
مساوی هم میابم نه غالب و مغلوب نباید که غالب آید ناچار آن مردم آزار را از گرد خود دور انداختم
و دل خود از تفرقهٔ او جمع ساختم و بیشتر مریدان او اهل کشف و کرامات بودند عالمے را ارشاد و انابت مینمودند
پسرے آفتابے عالم افروزے همچو شیخ رکن الدین ابو الفتح و خلیفهٔ او صاحب حال و اهل کمال شمال
حضرت شیخ جمال خندان روی اوچی اگرچه او مرید حضرت شیخ بهاء الملة والدین قدس سره بود فاما تربیت او
حضرت شیخ المشایخ صدر الدین میفرمود که حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین قدس سره در حال او
بحضرت شیخ صدر الدین عارف وصیت فرموده بودند که در آنچه مبارک درویشے ست بسی قابل و مستعد و او تا
غایت هیچ در درویشے پیوند نموده است و او را انجا نو ده ما قصبے کامل ست اگرچه بما نرسیده بعد رحلت ما
بشما توجه خواهد نمود و التماس خرقه خواهد کرد او را الآن جذبه مغلوب ساخته ست در آنچه بملازمت رسد
باول روز بخود راه نده بی سه روز بخلوت بنشانی و بتلاوت قرآن امر نمائی تا از غلبه جذبه بشعور آید و آداب
صحبت بجا آرد تا در روش سلوک او نقصانے روی نه دهد بعد از ان به پیش خود بخوانی و هر آنچار سکه
از جنس لباس ما بتو رسیده باشد غیر از خرقهٔ حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره که آن
متوارثی باشد نصفے از ان لباس بدو بجانی و بگوئی که نصف لی و نصف لک و آنچه میگویند که حضرت
شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره شیخ صدر الملة والدین چنین نصیحت کرده است که او را دو تا بازنگیری
مبادا تمام نعمت از تو اخذ نماید و نصف دست دهی و بگوئی نصف لی و نصف لک غیر واقعست از انکه
این سخن در میزان درویشی وزنے ندارد که مرید از پیر نعمت بخود کشد و او را خالی گرداند بلکه پیر کرا النعمت ایثار
بنماید از خزانهٔ جاودانهٔ حضرت عزت میرساند که در آنجا هیچ نقصے نیست و دیگر شغل درویش صدر الدین سیستانی
که بیشتر در کوه هاے کشمیر بودے چنانچه بعضے کسان کشمیری نیز میگویند انشاء الله کمال او در تذکرهٔ حال او نموده آید
دیگر مریدی و محبوبی شیخ احمد بن شیخ محمد معشوق که حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الملة والدین محمد بدایونی

قدس سرہ در سلوک حکایت فوائد الفواد مرقوم فرمودہ است اگر جذبہ او غالب بودی و او در کمال استغراق از مشغولی حق
چشم نکشودی وقتی ہوای زمستان بود و آب در کمال برودت بامداد از برای غسل آب در آمد و بدستی
مرید در روی استاد و زبان بمناجات کشاد کہ الٰہی تو بالحقیقت پادشاہی و از طاعت بندگان خود بے نیازی
و از لطف و عنایت مخلصان بے بضاعت بطاعت را مینوازی بحق محبت تو تا مرتبہ خود ندانم ازین آب
ہرگز قدم بیرون ندارم در سر او ندا داد ند کہ مرتبہ تو آنست کہ بسے خلایق را از شفاعت تو از داغ دوزخ برہانم
و بباغ جنت خوانم شیخ احمد گفت خدایا بخشش و نعمت ترا حدی نیست و عنایت ترا عدی نہ بدین بندہ نکتم فرمان شد
کہ ہمہ طالبان خود را عاشق من ساختہ اند من ترا بنو ختم و معشوق خود ساختم احمد مذکور چون این معنی شنید
از آب بیرون دوید و لباس خود پوشید از آنجا روان گشت ہر جا کہ میرسید آوازی شنیدی کہ احمد معشوق
ما آید آخر الامر جذبہ او بجائی رسید کہ از نماز ہم باز ماند چنانکہ فقہای زبان تکلیف نمودند کہ از بے شعوری و
مستی بحود را بہوشیاری وحق پرستی باید آورد و نماز پنجوقتی ادا باید نمود شیخ احمد معشوق رحمۃ اللہ علیہ گفت
کہ من ادا ر نماز نتوانم و بے فاتحۃ الکتاب بخوانم فقہا گفتند پس بے فاتحہ نماز را اثباتی نیست باز شیخ احمد گفت
اگر فاتحہ خوانم ایاک نعبد و ایاک نستعین نگویم القصہ علما و فقہا او را برین داشتند کہ فی ای صفت فاتحہ میباید خواند
و نماز با تمام میباید رساند عاقبت بمزاحمت ایشان خود بہ نماز رساند و زبان بفاتحہ کشاد چون بایاک نعبد و ایاک
نستعین رسید از مسام اندام قطرہ خون چکید چنانچہ خرقہ آن خون آلودہ گشت رو بفقہا آورد کہ ای عزیزان
من زنے حائضم نماز من روا نیست این حقیر از خدمت مولانا عزیز اللہ ملتانی کہ مدرس شہر بود استماع دارد کہ این
شیخ احمد مذکور پسر تاجرے بود پدر او را احمد قندہاری میگفتند شیخ احمد مذکور از قندہار در ملتان بتجارت آمدہ بود
داموال بسیار و اسباب بیشمار داشت شارب الخمر بود لحظہ شراب می آسود و در رستہ بازار بدکانی نشستہ بود کہ
حضرت سلطان العارفین صدر الملۃ والدین بقصد زیارت مقبرہ سلطان المشایخ بہاء الملۃ والدین توجہ میفرمود
گوشہ چشم مبارکش برروی احمد مذکور افتاد خادم خاص را بروی فرستاد ہر چہ نکہ دانی او را پیش من رسانی
خادم مذکور احمد را بخدمت حضرت سلطان العارفین صدر الملۃ والدین آورد و حضرت شیخ مشار الیہ متوجہ مقبرہ
مطہرہ حضرت سلطان المحققین بہاء الملۃ والدین بودند بعد تفریغ زیارت توجہ بخانہ فرمودند و احمد مذکور را

برابر بردند و نشستند ایام گرما بود حضرت شیخ صدر الدین شربت طلبید و قدری ازو آشامید و مابقیه که در کاسه بود
نصیب احمد مذکور گردانید چون جرعهٔ از شربت پس خوردهٔ ایشان در کامش افتاد بر دل احمد ابواب معرفت کشاد
فی الحال انابت نمود و بسعادت ارادت مشرف گشت و هر اسبابی و نقودی که در ملکش بود ایثار درویشان خانقاه نمود
و مجرد گشت مقدار هفت سال در یک میزر که ستر شرعی باشد بگذرانید حضرت شیخ صدر الملة والدین او را در نفحهٔ
هزار فیض برسانید تا یکی از اهل ولایت گشت کارش بمعشوق انجامید دیگر از خلفای ایشان در دیار سند و هندوستان
خدمت مولانا علاؤ الدین قدس سره فرزند خجند است در علم و عمل ممتاز و در صدق و صفا محرم راز مولانا چهار ده سال
ملازمت حضرت شیخ الاسلام صدر الملة والدین قدس سره مقام قرب فرائض داشت حضرت سلطان المشایخ
صدر الدین عارف قدس سره او را محبوب الله میخواندند و اکثر خدمت مولانا علاؤ الدین مخبته نهاد در صحبت آن سلطان
الاوتاد بودی و او را در شبانروزی دو ختم کلام الله لازم بودی در کتاب فوائد الفواد از حضرت نظام الملة والدین
مرقوم است که حضرت شیخ صدر الملة والدین مبدا حال بحضرت پدر صاحب کمال خود عرض نمود نسخهٔ مفصل
که تصنیف صاحب کشاف است برای استحکام نحو مطالعه نماید حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین قدس سره
فرمود که امشب صبر نمای که احوال مصنف او معلوم کنی همان شب در واقعه دید زمخشری را که مصنف این کتاب است
در سلاسل و اغلال کشیده بدوزخ میبرند از مشاهدهٔ این معاینه ترک مفصل کرد و این حقیر الانام از مولانا
امام الدین مبارک ملتانی استاد شیخ ابابکر زنده پوش حاکمی بود استماع دارم که روزی حضرت شیخ المشایخ و
الاولیا شیخ صدر الدین عارف بکنارهٔ آبی که مقدار یک فرسنگی خطهٔ ملتان است وضو می ساختند و خدمت شیخ المشایخ
شیخ رکن الدین ابو الفتح رح هفت ساله بود و هم پیش حضرت پدر بزرگوار خود قرآن یاد میگرفت چنانچه شیخ المشایخ
صدر الملة والدین قدس سره هر جا که بودی شیخ رکن الدین قدس سره را از خود جدا نفرمودی که نیز برابر ایشان
بود ناگاه از طرفی گلهٔ آهو پیدا گشت و در آن گله ماده آهو بود غزالی بدنبالش حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح رح
قدس سره را نظر بدان غزال افتاد که بدنبال مادر خود میدوید حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح چون طفل بود بدان
آهو بره تجلی میل نمود آن گله تمام از نظر ناپدید گشت و نظر شیخ مذکور هم بران جانب بود که آن گلهٔ آهو
روان گشت بعد زمانی چون حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین از وضو فارغ گشت و دوگانه ادا نمود

حضرت شیخ رکن الملة والدین را به پیش خود خوانده و بنشاندند و حمائل مصحف طلبید و خواست که قرآن تعلیم کند
حضرت شیخ رکن الدین چنان زیرک بود که روز ربع جزو قرآن یاد نمود بعد تعلیم او سه بار آنرا بر سیکرد حضرت ملک المشائخ
شیخ صدر الدین عارف مقدار ده بار تعلیم بنمود چون درسش برجا بود و از بر نگشت حضرت شیخ مشار الیه صورتحال
باز پرسید بعضی حاضران که واقف بودند قصه گذشتن گلهٔ آهو و دیدن حضرت ایشان آهو بره را که بدنبال ما
در گذشت باز نمودند چنانکه حضرت شیخ صدر الملة والدین قدس سره دریافت که دل بدین سبب برجا نیست
زمانی تامل نمود و فرمود که گلهٔ آهو بکدام سوی گذشتند حضرت شیخ رکن الملة والدین قدس سره گفت که بابا
عجب آهو بره بدنبال مادر بود و بطرفی که گذشته بود باز نمود حضرت شیخ المشائخ والاولیا صدر الملة والدین
قدس سره زمانی نظر بدان جانب گماشت همدران حین آن ماده آهو بعز الهیم دیدند که دو دیده می آید چنانچه
که هم نزدیک حضرت شیخ رکن الدین آمد و استاد و حضرت شیخ رکن الدین آن آهو بره را در کنار گرفت و
پیشانی او بوسید پستان مادرش در دهانش نهاد و شیرش داد میگویند که در آن روز نیم جزو کلام الله از بر یاد
گرفت چنانکه آن بره و مادرش را آورده و در خانقاه گذاشت مدتی همانجا میبودند و نیز استماع است از مخدوم
مولانا فتح الله کاتب که استاد شهر ملتان بود و دانشمندان آن جای را سبق میفرمود چنانکه مولانا ابراهیم
پسر او و مولانا عزیز الله و مولانا امام الدین همه شاگردان او بودند و ایشان نیز در مقام قبة الاسلام ملتان
درس میگفتند و ملک العلما مولانا فتح الله با این درویش اتحادی عظیم داشت گفت که من تا موازنه بیست
سالگی هیچ علمی تحصیل نموده ام و قرآن نیز کما ینبغی در ضبط نیاورده تا شبی از شبها حضرت سلطان العارفین
شیخ صدر الملة والدین قدس سره را در واقعه دیدم که در مسجدی نشسته ام و کاسهٔ چوبین پر از طعام در پیش
دادند من نیز در گوشهٔ مسجد نماز میگزاردم بعد از آن بپابوس ایشان مشرف گشتم گویی فاتحه التماس نمایم
بدین نیت که اگر علمی دیگر میسر نیست باری از برکت ایشان قرآن بسر شود همچنان نیت داشتم بعرض آوردم
نعمان از آن کاسه مگر شیر و برنج بوده برداشتند و بدستم دادند که بخور سورهٔ یوسف یاد گیر همان زمان
که آن لقمهٔ شیر و برنج که در دهن انداختم و فرو بردم چون بیدار شدم دیدم که در دل من یک راحتی و
روشنائی ظاهر شده است چون صبح شد بزیارت حضرت ایشان مشرف گشتم و نماز فجر باقتدا مولانا

وجیه الدین احمد که امام آن بقعه متبرکه بود دا نمودم و مولانا مذکور حافظ بود خوش الحان باستماع قرآن خواندن
او هوش از دل مردم زائل میگشت چنانچه بر خود لازم نمودم که هر روز بامداد بزیارت شیخ سلیم و
نماز فجر ادا نمایم همچنان میکردم و روز بروز ساعت بعد ساعت طلب من بتحریص تعلیم زیادت میگشت
تا صورتے روزی حال خویش بخدمت مولانا وجیه الدین احمد رح باز نمودم و قصه واقعه لقمه شیر برنجی
که حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین قدس سره بمن ارزانی داشته بودند و عمر بحفظ آوردن سورهٔ
یوسف فرموده بودند بمولانائے مذکور در میان آوردم چنانچه مولانائے مذکور بر سبیل تعجب مرا در کنار گرفت
و بشاشت نمود و فرمود که البته همچنان باید کرد و سعی بلیغ باید نمود هیچ شکے نیست که چون سلطان المشایخ
صدر الملة والدین قدس سره در باب تو این عنایت فرموده اند زود باشد که ابواب سعادت بر دل تو
مفتوح گردد دوم روز مصحف صحیح داشتم پیش مولانا مذکور اول همین سورهٔ یوسف آغاز نمودم چنانچه در
پنج روز ضبط آوردم مولانا مذکور در تعجب ماند و در قرآن خواندن من مبالغه نمود بعنایت الله تعالیٰ و
به برکت حضرت شیخ بمقدار هفت ماه کم و بیش تمام قرآن از بر ساختم و خود را در تحصیل علم انداختم پیش حضرت
سلطان العلماء والصلحاء مولانا شهاب الدین قدس سره که چند سال در شهر شیراز پیش سید شریف تحصیل
علم نموده بود برکتے تمام داشت و در صلاحیت مستثنے بود رفتم و احوال واقعه دیدن حضرت سلطان المشایخ
صدر الملة والدین قدس سره میسر شدن حفظ قرآن کلام ربانی بتمامه عرض داشتم چنانکه حضرت ایشان
نیز در کنار کشیدند و بشاشت استبشار در دل مرا قوتے بخشیدند و فرمودند که پدر مولانا قطب الدین بهرام
هیچ اولادے نداشت و من در کبر سنی متولد شدم و خدمت پدرم حافظ کلام علی الدوام در تلاوت قرآن
عظیم قیام مینمود و هر جمعه در روضه متبرکه حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره بسعادت زیارت
مشرف میگشت و یک ختم کلام الله بثواب ارواح ایشان تمام میکرد به نیت آنکه مرا فرزندے بحصول پیوندد
و هم شب جمعه بود که بعد از تمام ختم کلام غنود دید که حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین قدس سره
دو خرما عطا نمودند و فرمودند که مولانا قطب الدین برو یک خرما خود بخور و خرما دیگر منکوحهٔ خود بخوران انشاء الله تعالیٰ
ترا فرزندے نیک بخت حاصل شود بعد رویت این خواب از آن بقعه عالیجناب بیرون آمد دید که پیرے

نورانی دو خرما سلیمان بدستش داد و از آنجا مسرور و پر حضور بخانه رسید خرماے خود خورد و خرمائی دیگر
بمادرم خورانید از برکت ایشان من بوجود آمدم خدمت مولانا فتح الله رح فرمود که چون من خواب از ایشان
شنودم بدویدم و روی بخاک پاے حضرت ایشان مالیدم و محبت ایشان دل را مالامال دیدم از همان
روز باز بتحصیل علم مشغول گشتم چنانچه در مدت معدود بمقصود رسیدم و این درویش از حضرت سلطان المشائخ
والاولیا پیر دستگیر سما الحق والدین قدس سره استماع دارد که از حال انابت پدر بزرگوار خود شیخ بده فتح الله رح
میفرمود که در همسایگی ایشان ملکے بود در غایت صلاحیت با خدمت خواجه بده مودتے داشت مگر ملک مذکور را
دیہے چند بود بخواجه مشار الیه الحاح و منت نمود که بمواضع قریات من بروند و بر زمین آن قریات مساحت کنند
و جریبے کشند و محصول آن قریات جمع نموده بمن نمایند خواجه مذکور از غایت الحاح و منت در آن قریات
نزول کرد و مساحت شروع نمود ناگاه شب را بواقعه دید گویا از انکار خواجه مذکور را منع میفرمایند که این کار
در خور حال تو نیست باید که زود تر محترز شوی و بخانه خود روی علی الصباح رعایاے قریات پیش خواجه جمع
شدند و گفتند که خواجه پگاه میشود زود تر سوار گردد تا از بعض مواضع زمین به پیمایش رسد خواجه همان لحظه
سوار گشت و توجه بخانه خود نموده رعایا ترسیدند که مبادا بواسطه امرے که معلوم ما نیست بدان سبب
محترز میشود خواجه فرمود که اے یاران خاطر جمع دارید احتراز از این نه از سبب شما است بلکه حضرت
سلطان العارفین صدر الملة والدین قدس سره را در خواب دیده ام و مرا از ینکار باز داشته است
مرا البته ازینکار محترز مے باید بود و بخانه مے باید رفت القصه چون بخانه رسید صاحب قریات شنید که خواجه
از کار مواضع محترز گشته و بخانه آمد گمان برد مگر رعایا انقیاد ننموده باشند و تمردی کردند تا محصول قریات
کماینبغی بدست ما نیاید بار دیگر بمنت و شفاعت پیش آمد هر چند که خدمت خواجه عذر نمود و کیفیت
خواب بتمام بیان آورده ملک مذکور معذور نداشت و گفت یکبار بهر چگونه باشد بمواضع قریات باید رفت
و مساحت باید کرد خواجه اتمام و ابرام او بے غایت و بے نهایت دید بکراهیت تمام قبول نمود و همانروز
به بالاخانه بقصد تجدید وضو رفته بود که حضرت سلطان المشائخ ظاهر گشت و فرمود نه ترا منع نموده بودم
که قلم بند به مساحت ترانی و بدینکار مشغول نگردی دست خواجه مذکور گرفت و بر زمین انداخت

چنانکه بیهوش گشت فرزندان و متعلقان او چون حالش بدین نمط دیدند آبی بر رویش زدند چون بهوش آمد آن معائنه بیانه حضرت شیخ تمامه بیان آورد از نو بیستدی مستغفر گشت و یکی از مقبولان حق گشت

ایضاً این حکایت مرقوم و معلوم است بابایی که سلطان غیاث الدین بلبن پسر بزرگ قدر خان نام را چتر و مسند داد و بجانب خطهٔ قبة الاسلام ملتان فرستاد حضرت سلطان العارفین شیخ صدر الملة والدین قدس سره در آنجا بودند بتشریف سعادت خدمت شیخ قدر خان مذکور مشرف گشته در اندک ایام تمام ولایت را ضبط نمود و او جوانی بود در غایت خوش طبعی و بلطف مزاجی منسوب خواجه حسن و خواجه خسرو ملازم او بودند زمان زمان از وی انعام میبر بودند طبعش در غایت موزون بود اگرچه خود شعر نمی فرمود اما دلش پیوسته بصحبت شعرا مایل بود او منکوحهٔ داشت در غایت حسن و جمال پیوسته بصحبت او خوشحال میبود مردی شارب الخمر بود و رند مشرب منکوحهٔ او را از افراط مدمن الخمری او کراهیتی تمام رو نمودی او دختر سلطان رکن الدین ابراهیم پسر سلطان شمس الدین التمش بود ناگهان قدر خان مذکور را بدان عزیزه بواسطهٔ امری رنجش واقع شد و این قدر خان تنک مزاج و زود رنج بی پروا بی تحمل بود او را سه طلاق مطلقه ساخت بعد دو سه روز در خیال جمال او بسی پریشان حال گشت چون بکلی صبر و آرامش نماند علما شهر را پیش خود خواند ما جرائی که بود بدیشان راند علما چنانچه مسئله بهت عرض نمودند که بی نکاح زفاف ثانی هرگز بشما روا نباشد و صحبت واقع نشود قدر خان چون این سخن را از علما شنید بغایت در خود پیچید و سرخی رویش بزردی مبدل گشت از مسند برخاست و اندرون رفت و قاضی اثیر الدین خوارزمی که ندیم و محرم او بود اندرون طلبید و تمامی درد دل پیش او ریخت و فرمود در این کار چه مصلحت می بینی اگر بجائی که بهت او را بخود بخوانم بیشک و شبه در عرصه قیامت شرمنده مانم و اگر همچنان علاحده بگذارم طاقت انکار ندارم قاضی اثیر الدین گفت اگر امان باشد هر مصلحتی که روی دهد بعرض آرم قدر خان گفت البته هر مصلحتی که روی دهد که از و مقصود من بحصول پیوندد اصلا نباید نهفت قاضی مذکور معروض داشت که درین مقام پاکذات و ملکی صفات حضرت سلطان المشائخ صدر الملة والدین است او را باید که او را از جهت مصلحت بنکاحش در آرند و از و جدا گردانند تا شما را حلال و مباح باشد قدر خان خوشی نخواسته راضی گشت

چنانکه قاضی اثیر الدین مخفی از خلق این کار را بتمام رسانید بعد مدتے قدر خان قاضی اثیر الدین را نهانی بر
حضرت شیخ مشار الیه فرستاد و اعلام داد که اکنون او را مطلقه باید ساخت حضرت شیخ متامل و متفکر گشت چنانچه
آن بنکوجه بپائے حضرت شیخ افتاد و عرض کرد که مرا از خدمت خود محروم مکن حضرت شیخ فرمود که انشاء الله تعالی
ترا همین جا دارم هرگز بدر نسپارم قاضی اثیر الدین خوارزمی را فرمود که هرگز این معنی شدنی نیست که او را
مطلقه سازم و از منزل خود بیرون اندازم قاضی مذکور چون از حضرت شیخ این معنی شنید طایر روحش نزدیک
پرواز رسید و از انجا برخاست و پیش قدر خان آمد قدر خان مذکور از تغیر و تحیر او معلوم نمود که حضرت شیخ بر
طلاق و افتراق او راضی نیست رو بقاضی اثیر الدین آورد و صورت حال بپرسید قاضی نیز آنچه بود بموقف عرض
رسانید بمجرد این سامع قدر خان دست بشمشیر برد تا خونش بریزد که بنا این فتنه از و سر بر زده است یا از زمانے
تامل نمود و فرمود که حالا خون همچو توئی ریختن بے فائده است فردا در هر وقتے که باشد اگر از خون شیخ بساط خانه را
رنگین نسازم از ان زن کمتر باشم که حالا در خانه اوست این سخن بر زبان راند و اسلحه داران خود را پیش خواند
و اشارت نمود که مقدار ده هزار سوار جرار شمشیر گذار نیزه باز و تیر انداز اگر وقت صباح مستعد و مکمل حاضر نشوند
از سر خود گذشته باشند و این سخن در وقت نماز ظهر گفته بود از نهایت قهر و غصه طعام و شرابے هم نخورد چنانچه
در تمام ملتان هول قیامت روی نموده بود فردا تا چه زاید و حضرت شیخ را ازین گفت و گو هیچ اصلا تغیر پیدا
نبود بفرمان الله تبارک و تعالی بین العصر و غرب خبر رسید که سوازنه بیست هزار سوار خون ریز و
جگر خوار از ملک بالا بنواحی ملتان در آمد قدر خان مذکور در تحیر افتاد و او در جنگ خود را رستم دستان میگفت
حکم نمود که تمام شهرے و سپاهے مستعد گشته بلا برون بدر آیند تا اول اینها را بر اندازم آخر کار شیخ بسازم
تا چنین گویند که در وقت چاشت لشکر کشید قریب نیم روز بلشکر مخالف رسید جنگے عظیم نمود که هر کسے را
آنچنان جنگ یاد نبود و اکثر لشکر مغل را پراگنده ساخت و بگریز انداخت وقت نماز ظهر بر سر حوضے
فرود آمد مقدار پانصد سوار برابر او و لشکر دیگر در پے مغلان افتاده بود در عین نماز بود که امیرے از لشکر
مخالف ناگهانے مقدار دو هزار سوار برابر او بر سر حوض رسید و دید که جماعتے از مسلمانان در نماز اند شمشیر کشیده
بر سر ایشان تاختند و قدر خان مذکور را با نهائے که برابر داشت شهید گردانیدند اسپ او مع مقتولان گرفت

رو براه کردند چنانکه این خبر در وقت نماز شام در خطهٔ قبة الاسلام در خاص و عام انتشار یافت غلغل سور در راه خود
کشید و باهل ملتان هیچ آسیبی نرسید و آن عورت مستوره مذکوره از برکت صحبت حضرت شیخ صدر الملة و
الدین قدس سره در درستی دین فاطمهٔ زمان و در راستی یقین مریم عصر گشت از حضرت شیخ رکن الدین فردوسی
قدس الله سره پیر شیخ المشایخ شیخ نجیب الدین که او پیر شیخ المشایخ شیخ شرف الدین منیری باشد که در
بهار خسپیده است منقول است روایتی که من از خراسان عزیمت شهر دهلی نمودم چون بملتان رسیدم حضرت
شیخ الاسلام صدر الملة والدین قدس سره را دریافتم ایام بیض بود و من صایم بودم حضرت شیخ طعامی خواستند
و غلبه مردم بخدمت ایشان بودند چه از علما و چه از فقرا چون سفره کشیدند و طعام حاضر آوردند دیدم که
طعام بسیار بود و بتکلف چنانچه در سفرهٔ سلاطین باشد و من بحضرت شیخ نزدیکتر از درویشان دیگر بودم
پیش حضرت شیخ طبقی کلان پر از برنج مزعفر آورده نهادند و طبقی دیگر پر از حلوای صابونی حضرت شیخ بجانب من
اشارت نمودند که بسم الله درویشان خوش باشید من اگرچه صوم داشتم بحکم من اکل من المغفور له فهو مغفور
نتوانستم که ازین سعادت مقصر گردم تسمیه گفتم و در تناول طعام شروع نمودم و دیدم که حضرت شیخ برغبت تمام
طعام بکام میبردند و بهر جنسی از نعمت میل میفرمایند در خاطرم گذشت اگر افطار صوم بیض از جهت رعایت
خاطر مهمانان باشد بارے تقلیل طعام بهتر است بمجرد این خطره که در دلم گذشت بر فور روی مبارک
بسوی من آورده و فرمود درویش رکن الدین هر که بتواند طعام را از حرارت نور گرداند و بحق رساند
لازم نیست که مقید به تقلیل طعام باشد ع

چو نخله لقمه شود بر تو گهر | تن مزن هر چند بتوانی بخور

نقل است از حضرت مولانا ر ملتانی که در خطهٔ بداؤن آسوده است او یکی از مریدان اهل کمال
حضرت شیخ المشایخ صدر الملة والدین قدس سره بوده است چنانکه ذکر او حضرت سلطان الاولیا نظام الملة
والدین قدس سره در کتاب فوائد الفواد آورده است که مولانا ر مذکور شبی از شبها حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم را در خواب دید که در موضعی نشسته وضو میسازند علی الصباح مولانا حسام الدین بدان موضع
رسید ظاهر دید که زمین آن موضع تر بوده است گفت البته مزار من همین جا باشد و الآن مدفن مولانا
مذکور بخطهٔ بداؤن هم در آن مین واقع است روزی بخدمت حضرت خلاصة المشایخ صدر الملة والدین

قدس سره در زیارت روضهٔ پر طهارت حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین غوث قدس سره حاضر
بودم حضرت شیخ صدر الملة والدین قدس سره بعد از فراغ زیارت بیرون فرمودند مرا در خاطر گذشت که
مقدار یک مزار زمین از پایان ایشان درخواست کنم باشد که از برکت جوار ایشان از عذاب دوزخ نجات
یابم حضرت شیخ المشایخ صدر الملة والدین قدس سره بمجرد این اندیشه که در دلم راه داشت بجانب من
نگاه نمود فرمود که مولانا حسام الدین زمینی برای مزار شما از ما دریغ نیست فاما حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
زمین پاک از برای مزار شما در خطهٔ بداؤن اشارت فرموده است البته خاک شما در آنجا خواهد بود میگوید اضعف العباد
مصنف این کتاب معتقد اهل الله جمالی فضل الله وقتی که حضرت سلطان سکندر طاب ثراه و جعل
الجنة مثواه دعوت اجل را اجابت نمود و بجوار رحمت حق پیوست پسر بزرگ او سلطان ابراهیم بسریر سلطنت
جلوس یافت سلطان سکندر مذکور پادشاهی با اخلاق حمیده آراسته و باوصاف پسندیده پیراسته طبعش
بغایت لطیف بود بیشترے اشتغال بشعر گفتن می‌نمود بارباب فلاح اتحادش بحد بود و باصحاب صلاح
اعتقادش بیعد علی الخصوص با این درویش محبت و مودت از دیگران بیش داشت بعد وفاتش در میان
او را تفرقهٔ عظیم افتاد نمود و سلسلهٔ جمعیت ایشان گسستن در آمد و مردم کج طبع و کم فهم و بدخلق بدیوان سلطان
ابراهیم مذکور ظاهر شدند و افغانے چند که در دیوطبعی ستمی بودند و در فتنه انگیزی ممتاز در خلا و ملا با سلطان [illegible]
محرم راز گشتند و سلطان را استادے بود فرید نام در غایت رذالت و بطالت مشهور که هرگز از مشیمه مادر
تفکر و تدبر او جز اطفال فتنه و فساد متولد نمی گشت صاحب اختیار شد در زیرے و بے نظیرے صاحب
فراست و اهل کمال و کیاست مربی علما و فقرا میوه نام که مدار سلطنت از وے باستحکام بود بتشابه
جرم و خطا از سلطان ابراهیم کشانید و این درویش در آن ایام مرثیهٔ سلطان سکندر در قلم آورده بود
چنانچه مشهور و معروف در آنجا بیتے بود — ای سلیمان زمان آه کجائی آخر تا کنم پیش تو از فتنهٔ دیوان
فریاد ❊ و آن فرید مذکور این بیت را در میان انداخت و سلطان ابراهیم با افغانان دیگر باز نمائید که
شیخ جمالی شما را دیو گفته است چنانچه سلطان را با افغانان دیگر بکلی از من مکدر ساخت اگرچه هیچکس را
یارای آن نبوده که مضرتے تواند نمود فاما بحکم بشریت قبضی و جراحتے در من پیدا گشت شب در واقعه دیدم

شخصے نورانی جامہ صوفی سبز پیش من آوردہ گفت کہ این را حضرت سلطان المشایخ صدر الملۃ والدین
قدس سرہ از ملتان برائے شما فرستادہ است بپوشید چنانچہ من آن صوف را پوشیدم و دوگانہ شکرانہ ادا
نمودم چون بیدار شدم اندک فکرے کہ بمن راہ یافتہ بود بکلی مرتفع گشت سلطان ابراہیم آن کدورت را
بمحبت و مودت بدل گردانید و ہم دران نزدیکی خدمت زبدۃ العلماء و خلاصۃ الصلحاء شیخ المشایخ
شیخ عبد الغفور المعروف بشیخ لادن سلمہ اللہ تعالی در واقعہ دید و باین درویش فرمود کہ گوئی قصریست
بلند و شما بالاے آن قصر نشستہ اید و من براہ میگذردم چون مرا از دور دیدند فی الحال از قصر فرود آمدند
و زرہ در بر دارید منور با صفا و در حلقہ آن زرہ بآب طلا نام حضرت مخدوم پیر دستگیر نوشتہ اند شاہ
کمال الدین من چون در بر شما آن زرہ دیدم پرسیدم اینچنین زرہ کہ ہرگز ہیچ جا دیدہ نہ شدہ
از کجا حاصل شدہ است شما میگوئید کہ سلطان المشایخ صدر الدین عارف الہی قدس سرہ
برائے ما عنایت فرمودہ اند ہمدرین بیدار شدم و ایضاً این احقر انام در ایام عزیمت کعبہ فرجام
در شہر ہری رسیدہ بود بہ اکابر آنجاے مثل حضرت شیخ صوفی کہ از خلفائے حضرت شیخ زین الدین
خافی رح بود و حضرت شیخ محمد رومی کہ یکی از واصلان حق بود و حضرت شیخ عبد العزیز جامی کہ در شیخیت ہمتا
نبود و حضرت مولانائے نور الدین عبد الرحمان جامی قدس سرہ کہ یکے از محققان روزگار و در عالم ظاہر
و باطن یگانہ روزگار و در شاعری سعدی روزگار بود با حضرت خلاصہ علماء عظام شیخ الاسلام کہ از
دست شاہ اسمعیل شہید شہادت بکام کشید و از شدت ظلم بے باک ذرہ از عقیدہ پاک و حضرت مولانا
مسعود شیروانی کہ در بیشۂ ہر علمی شیرے بود و حضرت مولانا حسین واعظ کہ از مشاہیر روزگار بود و
حضرت مولانا عبد الغفور لاری کہ یکی از مقبولان حضرت باری بود اگرچہ تمام این بزرگواران با
این حقیر محبتے عظیم بود و مودتی مستقیم داشتند فاما تکیہ گاہ این درویش خانہ حضرت مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی بود رحمۃ اللہ علیہ روزے بخدمت ایشان در حجرہ خاص نشستہ بودم و لمعات حضرت
شیخ فخر الدین عراقی در میان بود ناگاہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در تعریف حضرت شیخ صدر الدین
قونوی کہ مسترشد حضرت محی الدین ابن عربیست مبالغہ نمود و فرمود کہ این لمعات نتیجہ برکات

التفات آں عالی درجات است کہ حضرت شیخ فخر الدین در قلم آوردہ ایں ادا ایشاں بخاطر ایں درویش راہ نیافت کہ ختم مرتبہ ہر کسے پیش حضرت حق تعالیٰ مخفی نیست کہ از نتیجہ عطیہ اوست بفرمان اللہ تعالیٰ ہماں شب بخطاب مولانائے مشار الیہ در خواب نمودند کہ گوئی صفہ پُر نور است در آنجا حضرت شیخ المشائخ والاولیا شیخ صدر الدین عارف قدس سرہ با جمعے درویشاں نشستہ اند و مولانائے فخر الدین عراقی کفش حضرت ایشاں گرفتہ با ادب ایستادہ است و اشارت بایں فقیر کرد کہ شما نیز در آں مجلس حاضر ید من در آمدم و بسر قدم بوس آں حضرت مشرف شدم چنانچہ دہشت ایشاں در من اثر کرد و شما با من بگوئید کہ مرتبہ حضرت ایشاں معلوم شد من بگویم کہ حق بطریق شما بود چوں وقت صبح معیت حضرت مولانائے مشار الیہ بوقوع پیوست این خواب تقریر نمودند و فاتحہ بروح پاک ایشاں خواندند۔

ذکر حضرت شیخ المشائخ شیخ رکن الملۃ والدین ابوالفتح قدس اللہ سرہ العزیز گوید

جہان معرفت سلطان معنی	وجودش آیتی در شان معنی	دلش از طلعت اسرار مسرور	ہمیشہ جانش از انوار معمور
بباطن در حقیقت غنچہ بیباک	بظاہر در شریعت چست و چالاک	بریدہ گردن شیطان خناس	مریدانش ز تیغ پاس انفاس
بملک فقر از کشف و کرامات	زدہ بر عرش کوس استقامات	کمالش پاک از نقطہ تا در تعظیم	یگانہ شیخ رکن الدین ابوالفتح
بملک فقر خز نعمت بود خوش	جمالی ریزہ چینی از جوشش		

آں مخزن شہود آلہی و آں منبع جود نامتناہی آں ادریس خلد وحدت و آں برجیس برج معرفت آں گوہر معدن صفات لاریب آں لؤلؤ لجہ دریائے غیب آں مفتاح قفل حق الیقین شیخ المشائخ قطب المدار **ابوالفتح رکن الدین** قدس اللہ سرہ العزیز در زمرہ مشائخ برگزیدہ حق بود و در ارباب ولایت پسندیدہ مطلق شیخ بسے عظیم القدر بود بعلوم ظاہر و باطن مملو و معمور در کشف و کرامات مشہور و قصے عجیب داشتہ و طورے غریب نظر یافتہ مسجد بزرگوار خود شیخ الاسلام غوث بہاء الملۃ والدین قدس سرہ بود و نور دیدہ حضرت شیخ المشائخ صدر الدین عارف آلہی قدس سرہ و والدہ مبارک او رابعہ استی تمام داشت و نیز در راستی و درستی خویش رابعہ عصر بودہ حفظ قرآں داشتہ و ہر روز یک ختم کلام اللہ تمام نمودے و ارادت بخیر خود حضرت شیخ الاسلام بہاء الملۃ والدین قدس سرہ داشتہ ہر وقتے در شب ہا بہر ایرائے سلام بخدمت حضرت شیخ الاسلام غوث بہاء الملۃ والدین قدس سرہ

آمده بود و حضرت شیخ رکن الدین ہفت ماہہ در رحم داشته حضرت شیخ الاسلام تعظیمش بیش از ایام دیگر نمود چنانچه اورا عجب آمد که این تعظیم و اکرام نه بر منوال عادت است حضرت شیخ فرمود که اے بی بی این تعظیم شخصی است که حالا در شکم تست و چراغ خاندان و شمع دودمان ماست و **ایضا** از حضرت پیر دستگیر خود شیخ سماء الملة والدین قدس سره استماع دارم که روزے حضرت شیخ المشایخ غوث بہاء الملة والدین قدس سره بر پلنگے تکیه فرموده بودند و دستار مبارک خود بر پایه پلنگ نهاده و حضرت شیخ المشایخ شیخ صدر الدین عارف قدس سره در پیش پلنگ بدو زانوئے ادب نشسته حضرت شیخ الشیوخ رکن الدین ابو الفتح در آں ایام چهار ساله بودند و گرد پلنگ پا تر دگرفته میگردیدند چوں بپایه پلنگ رسیدند که بالا او دستار حضرت شیخ الاسلام بود بیکبارگی برداشته بسر خود نهاد حضرت شیخ صدر الدین قدس سره بانگ زدند که اے رکن الدین بے ادبی مکن و دستار حضرت ایشاں از سر فرود آر و ہم بداں پایه پلنگ دار حضرت شیخ المشایخ بهاء الملة والدین قدس سره فرمودند که بابا صدر الدین منعش مکن که باستحقاق بر سر نهاده است من ایں دستار ہم بدو عطا فرمودم چنانکه آں دستار ہم چناں معقود و صندوقے داشته بودند چوں بعد وفات پدر خود حضرت شیخ صدر الدین قدس سره بر سجاده نشستند ہماں دستار بر سر نهادند و خرقه پدر عزیز خود شیخ المشایخ شیخ صدر الدین عارف قدس سره که حضرت شیخ شیوخ شهاب الملة والدین قدس سره برائے حضرت شیخ بہاء الدین زکریا قدس سره عطا فرموده بودند پوشیده ایثارے عظیم داشت هر طائفه که بدو رسیدے هرچه ادعا او بودے البته بدو رسانیدے چنانچه خلایق حضرت ایشاں را قبله حاجات مے گفتے روش حضرت ایشاں مانند روش حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر بودے قدس سره و هر چیزے که در مجلس ایشاں بخاطر خطورے یافتے البته ایشاں را مکشوف شدے سبحان الله زیاده ازیں چه بزرگی باشد که همچو سید جلال بخاری المعروف به مخدوم جهانیاں قدس سره مسترشد و مرید ش باشد و مثل شیخ عثمان سیاح قدس سره که در دهلی آسوده است مرید و مرباش است

نقل است از حضرت سلطان المشایخ شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره در آنچه حضرت شیخ المشایخ رکن الدین ابو الفتح از ملتان بدهلی آمد خلق را از عطائے ظاهر و باطن ایشاں هر روز روز عید

بُودے و ہر شب شب قدر دو بار در عہد سلطان علاؤ الدین آمده بودند و سه بار در عہد سلطان قطب الدین
آمدند سلطان مذکور علاؤ الدین با وجود استکبار کہ داشتے باستقبال حضرت ایشان سوار شدے و
با اعزاز تمام در شہر آوردے و دو لک تنکہ بوقت آمدن حضرت ایشان شکرانه فرستادے و پنج لک تنکہ بوقت
وداع پیش نہادے آن دو لک تنکہ که در وقت آمدن بدیشان رسیدے ہمان روز ایثار نمودے وآن
پنج لک تنکہ که در روز رخصت پیش ایشان آمدے ہمان روز ایثار نمودے وآن پنج لک تنکہ که در روز
بخلایق بخشیدے حضرت ایشان را با حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین محبتے عظیم بودے چنانکہ بارہا فرمودے
من که از ملتان بدار الخلافت دہلی می آیم بہ عشق و محبت حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سرہ
نقل است که وقتی روز جمعه در مسجد کیلوکہری نماز گزاردند و بیک دیگر ہر دو بزرگوار ملاقی شدند بعد از ان
در خانه حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سرہ تشریف فرمودند درویشان اہل کمال و
صاحب حال دران مجلس حاضر بودند مولانا علم الدین علامه که برادری از ایشان بوده بخاطر او
گذشت که چون درینجا قران السعدین واقع اند اگر میان این دو بزرگوار نکته علمی گفت و گو باید بسیار
مستحسن باشد ہر دو بزرگوار ہم بدو اشارت کردند که ہر چه در خاطر شما بگذرد در میان آرید مولانا
علم الدین رحمة الله علیه گفت آیا چه حکمت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مکة الله بجانب
مدینه ہجرت فرمود حضرت شیخ رکن الدین در جواب فرمود که در خاطر من این مقدار میگذرد که بعضے
کمالات حضرت رسالت متوقف بہجرت مدینه بود که از مکة الله بدانجا رسد و آن کمالات بحصول پیوندد
و حضرت شیخ نظام الدین قدس سرہ گفتند که در خاطر من این معنی راه یابد که بعضی ناقصان اہل مدینه
قدرت و استطاعت نداشتند که از مدینه در مکة الله بیایند و از حضرت ایشان فیضی حاصل نمایند
خدای تبارک و تعالی حضرت ایشان را بمدینه فرستاد تا آن مردم اہل نقصان بکمال رسند
الغرض درین کلام آن نیرین و قران السعدین این تواضع به یکدیگر بظہور پیوست +
نقل است که دو بار در عہد سلطان قطب الدین پسر سلطان علاؤ الدین در شہر دہلی نیز
تشریف فرمودند و اکثر در میان این دو آفتاب عالم تاب جمعیت بحصول پیوستی و حضرت

شیخ المشایخ رکن الملة والدین قدس سره را عادت بودے چون بدیدن سلطان قطب الدین میل
نمودے و بدیوان تشریف میفرمودے زمانے تخت روانی که بدان نشستے ایستاده ساختی خلایق
اہل حاجات عرایض مرقوم نموده بر تخت روانی ایشان می انداختند و حاجت خود عرض میداشتندے و
در دہلیز تخت روان سوار میرفتندے و در سیومی دہلیز سلطان باستقبال بدر آمدے و اندرون برد
و بدو زانوی ادب پیش حضرت ایشان می نشستے و قدم رنجه نمودن ایشان عظمت می پنداشتے و حضرت
سلطان المشایخ بخادم اشارت نمودی تمام عرایض خلق آوردی و پیش سلطان ننهادے تا سلطان
تمام آن عرایض بخواندے و ہر عرایض را جوابے باصوابے در پشت ہر عریضه بنشتے و ثبت نمودے
البته حضرت از آنجا مراجعت نفرمودے تا مهمات خلایق بانجام نرسانیدے **نقل است** از سید خورد
مبارک کرمانی که روزے عرس حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس روحه بود حضرت شیخ المشایخ
شیخ رکن الدین ابو الفتح نیز حاضر بودند قوالان سماع در دادند حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین
قدس سره را وجدے و حالے پدید آمد و خواستند که برخیزند حضرت سلطان المشایخ رکن الملة والدین
دست مبارک خود در دامن ایشان زدند نگذاشتند که حضرت ایشان برخیز نمود در تواجد و چرخ آیند بعد
زمانے دیگر باز حضرت شیخ مشار الیه بقصد تواجد برخاستند چنانکه حضرت شیخ رکن الملة والدین ہیچ بدامن
ایشان دست فراز نکردند بلکه دست بسته بدستور مشایخ دیگر برخاسته ایستادند بعد تفریغ سماع و دعوت
چون بمنزل خود مراجعت نمودند خدمت مولانا علم الدین علامه عرض نمود که مخدوم ہیچ معلوم نیست که اول
در حین قیام تواجد دامن حضرت شیخ مشار الیه کشیدند و نگذاشتند که حضرت ایشان در تواجد در آیند و برخیزند
چون بار دوم بقصد تواجد قیام نمودند ہیچ دست از آستین بدر نیاوردند و باز نداشتند موجب چه بود
حضرت سلطان المشایخ رکن الملة والدین قدس سره در جواب فرمودند که من حضرت ایشان را باول بار
در عالم ملکوت یافتم دست من تا آنجا رسید و بار دوم در عالم جبروت دیدم دست از دامن ایشان در کشیدم
و نیز **نقل است** از مولانا ضیاء الدین مدنی قدس سره که بعد نقل حضرت شیخ نظام الملة والدین
قدس سره حضرت شیخ رکن الدین مخصوص بزیارت ایشان از خطه ملتان بدہلی تشریف فرموده بودند

در عہد سلطان غیاث الدین تغلق و سلطان مذکور در آں ایام از بنگالہ بدار الخلافت دہلی مراجعت کردہ بود
حضرت شیخ باستقبال سلطان دو سہ کروہ رفت و او را دریافت مقدار دو کروہے از شہر دہلی سلطان محمد
پسر سلطان مذکور عمارتے نو ساختہ بود سلطان در آنجا نزول فرمود و حضرت شیخ نیز حاضر بود طعام درمیان
آوردند سلطان خواست کہ بعد تفریغ طعام ازاں مقام بتغلق آباد درآید در حین طعام خوردن بسلطان محمد
کہ زود تر ازیں عمارت بدر آیید کہ عمارت نو است سلطان گفت کہ بعد اتمام طعام ازیں مقام بیروں آییم
باز حضرت شیخ فرمود کہ بہتر اینست کہ زود بدر آیید حضرت شیخ ایں بگفت و از سر طعام دست ناشستہ
برخاست ہنوز بدلیز دوم نرسیدہ بود کہ عمارت افتاد و سلطان و کسانیکہ با او بودند در زیر عمارت ہلاک
شدند و حضرت شیخ سلامت ماند چنانچہ بتحقیق پیوستہ است کہ خدمت شیخ المشائخ وجیہ الدین عثمان سیاح سنامی
قدس روحہ کہ الآن مقبرۂ معظمۂ او در دہلی واقع است دراں ایام مرید حضرت سلطان المشائخ
رکن الملۃ والدین قدس روحہ شدہ است فاما خرقۂ خلافت بعد از مراجعت سیاحت خطۂ ملتان یافتہ است
او شیخ نامدار است پسر قاضی وجیہ الدین سنامی بود در اول حال بسے پریشاں قدم بودے در آنچہ او از خطۂ سنام
بدہلی آمدہ پیش دیوانیاں سید و ید تا او را بجائے از جہت نویسندگی تعین کنند روزے گذرش بجانب کیلوکہری
افتاد حضرت سلطان المشائخ رکن الدین ابوالفتح قدس سرہ را دید کہ برکنارۂ آب جوں نماز میگزارد
چوں نظر او بر روئے مبارک ایشاں افتاد دوید و سر بر زمین نہاد و مرید حضرت ایشاں شد چنانچہ حضرت ایشاں
شیخ عثمان را برابر خود در ملتان بردند دو سال در خدمت شیخ رکن الملۃ والدین قدس سرہ بود و قرآن
ہمدراں ایام حفظ کردہ و نسخہ عوارف حضرت شیخ الشیوخ عالم شہاب الملۃ والدین قدس سرہ پیش ایشاں
تحصیل کرد و از آنجا رخصت بمکۃ اللہ گرفت **نقل است** از حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین قدس سرہ کہ من
شیخ عثمان رحمۃ اللہ علیہ را دیدہ بودم در روزے کہ او مرید گشت ترک و تجرید کلی نمود غیر از یک لنگے کہ ستر
عورت کند ہیچ جامہ بر خود نگذاشت حتے کہ دستار ہم از سر انداخت و ہم چناں بخدمت سلطان المشائخ
رکن الدین ابوالفتح قدس سرہ میبود روزے کہ از حضرت شیخ رخصت گرفت ہم بداں تہ بندے کہ داشت
رواں گشت چنانکہ ابریقے و عصاگے ہم برنداشت و ہم چناں مجرد سیاحی نمودے چوں بمکۂ مبارکہ رسید

حج گزارد ازانجا بمدینه آمد و بزیارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف گشت یکسال در آن
بقعهٔ متبرکه ماند باز در موسم حج بیت الله آمد وقتی در نیم روزی طواف میکرد ایام تموز بود حضرت خواجه خضر
در حین طواف سایهٔ آستین مبارک خود بر سرش انداخت برابر او گرد بیت الله طواف میکردی شیخ عثمان رح
بجانب خواجه خضر علیه السلام دید که سایهٔ آستین خود بر سرش ارزانی داشته است فی الحال طواف شکست
ازانجا نیز مسافر گشت بزیارت اکثر انبیا مشرف گشت بعد هفتم سال همچنان مجرد سر برهنه در ملتان رسید
و روی گرد آلوده خود همان لباس که داشت بپای پیر خود شیخ رکن الدین قدس سره مالید چنانکه حضرت شیخ
او را در کنار گرفت چشم و سرش بوسید و فرمود که آن روز در طواف کعبة الله خواجه خضر علیه السلام بر سر تو سایهٔ آستین
خود انداخته بود خوب کردی که ازانجا زودتر بدر آمدی والا فتنهٔ خلق میشدی همان زمان لباس مبارک
خود را پوشانید و دستار خود را از سر برداشته بر سر او نهاد و بعد چند روز بجانب دهلی رخصت داد که برو
حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سره آنجاست تو هم در دهلی باش بیشتری در ملازمت
حضرت ایشان باشی چون آنجا برسی اول حضرت ایشان را دریابی و سلام من بدیشان برسانی و هیچ
که ایشان اشارت نمایند بجا آری حضرت شیخ عثمان سیاح همچنان کرد چون بدهلی رسید اول حضرت شیخ
المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را دید و سلام حضرت سلطان المشایخ رکن الملة والدین قدس سره
بدیشان رسانید چنانچه حضرت ایشان برخاسته علیک السلام فرمودند و حضرت شیخ عثمان سیاح رحمة الله علیه
را چندان محبت با حضرت ایشان بظهور پیوست که در تحریر نیاید و این شیخ عثمان مذکور را غلبهٔ سماع
وجد و حال بودی و بسی تواجد نمودی قبل از محضری که سلطان غیاث الدین تغلق از جهت حضرت
شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس روحه کرده بود چنان حکم نموده بود که اگر مطربی و قوالی سرود کند
و نفسی از دهن بدر آرد زبانش از قفا بکشند چنانچه هیچ قوالی را یارای آن نبودی که هرگز در آن
ایام دهانی و زبانی لب و بکشودی چنین تسامع افتاد که حضرت شیخ عثمان سیاح در جماعت خانهٔ خود
نشسته بود آنجا حسن قوال پسر امیر ساخت که حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین او را بانواع کرم
نواخته بودند و سردار همه قوالان مجلس ساخته بر در جماعت خانهٔ حضرت سلطان المشایخ شیخ عثمان سیاح

رحمة الله علیه بگذشت دو سه همچنین برابر او بودند حضرت شیخ مشار الیه را نشست دید چون میدانست که او
محرم و همدم حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره است فی الحال درآمد و شیخ مشار الیه را
دریافت و بنشست و حضرت شیخ فریفته و گشته سرود او بود چون او را دید نزدیک خود خواند و فرمود که ای حسن تو
میتوانی که چیزی از نقش و عمل آهسته بگوش من خوانی او جواب داد که ای شیخ تو نیکو میدانی که حکم سلطان بچه
تاکید و تهدید بوقوع پیوسته است هیچ کس بحسن صوت قران نمیتواند خواند چه جای نقش و عمل است باز شیخ
فرمود که درینجا هیچ کس بیگانه نیست تخته در بزنجیر میکشیم و آهسته می شنوم حسن مذکور چون ابرام حضرت
شیخ مشار الیه بدین نمط دید او را ناچار شد بیتی در پرده عشاق شروع کرد **بیت** زاهد زدین درآمد و صوفی
ز اعتقاد - ترسا محمدی شد و عاشق همان که هست - بمجرد استماع حضرت شیخ را از حالت خود ببرد فی الحال حضرت
شیخ در تواجد برخاست و فرمود بوجه الله بلند تر بگو حسن نیز از حالت حضرت شیخ بی اختیار گشت بفراغ خاطر
چنانچه سزد بآوازی بالیست شروع کرد حضرت شیخ فرمود که در بکشایند بمجرد این تسامع قریب دو بیست قوالان درآمدند
و هرجا که صوفی بود نیز در سماع آمد چنانکه غوغای عظیم پدید گشت چه اهل حال و چه اهل تفرج چند هزار مردم گرد
آمدند از دهلی تا تغلق آباد که سوار نه یک فرسنگ راه است حضرت شیخ با جمعیت راه تغلق آباد گرفت چنانکه
تمام خلایق از وضیع و شریف متحیر شدند که آیا چه فتنه روی نمود که حکم سلطان در منع سرود بدان نمط بود
القصه چون قریب تغلق آباد رسید سلطان بر بامی نشسته بود از خواصان خود پرسید که آیا این چه جمعیت است
که از طرف دهلی می آید ملک شادی را که یکی از محرمان خاص او بود او را دوانید که بر صورت حال دریاب
ملک مذکور تاخته آمد و دید که حضرت شیخ عثمان سیاح است و برابر او صوفیان بیحد و مطربان بیعد تواجد
کنان و سرود گویان می آیند او فی الحال صورت حال ایشان بسلطان عرض نمود سلطان گفت که
تذکره خسروخان بکشید تا ببینیم که این شیخ چند لک تنکه شکرانه گرفته بود فی الحال اگر چیزی گرفته باشد ایذای
عظیم برسانم و این معنی بر همه کس روشن بود که حضرت شیخ از مال خسروخان در زد و دینار قبول نموده بود
همه کس عرض نمودند که حضرت شیخ فتوح او را رد کرده بود سلطان چون این معنی معلوم نمود فی الحال به
ملک شادی فرمود که حضرت شیخ را بمجلس خاص فرود آرد و دهوتی و شیرینی از مطبخ خاص بدیشان رسانند

وازباسلامی رسانند و قوالان را انعامی بدہانند ملک مشار الیه همچنان کرد بلکه چیزے زیاده نمود چنین گویند
که حضرت شیخ را بدان جمعیت بهم سه روز مهمان داشت و شکرانه خوب در نظر آورد حضرت شیخ بشکرانه او رخصت
گشت و از تغلق آباد بغیاثپور که حضرت شیخ نظام الدین قدس سره میبود در رسید و حضرت ایشان را دریافت
بحضرے که صورت حال آن در قلم آمده است بعد ازین واقع شده است حضرت سلطان المشائخ شیخ
رکن الدین ابوالفتح قدس سره را مثل حضرت شیخ عثمان سیاح بلکه زیاده ازو بسیار مرید اند اگر همه را
در قلم آرم کتاب باطناب کشد از مولانائے اسمعیل احمد زال استماع است سه ماه قبل ازانکه رحلت
فرمایند یکبارگی از خلق انزوا گزیدند و اصلا از حجرهٔ خاص بدر نیامدند مگر در وقت نماز فرض امام معهود
اندرون میرفت بعد ادائے فرض بیرون می آمد در شانزدهم ماه رجب جل قدره روز پنجشنبه بعد از نماز عصر
مولانا ظهیر الدین محمد که خادم خاص حضرت ایشان بود اندرون طلبیدند و اشارت نمودند که برو اسباب
تجهیز و تکفین ما مهیا ساز چنانچه مولانا ظهیر الدین مذکور بیرون آمده این معنی بدرویشان محرم راز
که در معرفت مستثنی و ممتاز بودند در میان آورد همه دانستند که البته امشب رحلت آنحضرت است
وقت نماز مغرب امام معهود را در اندرون طلبیدند و نماز فرض ادا فرمودند و بعد صلوة اوابین سر بسجده
نهادند و جان پاک بقابض ارواح سپردند و حضرت ایشان را فرزند صلبی نبود که بدو سجاده و خرقه سپارند
تا الآن اولاد برادر ایشان است که حضرت شیخ اسمعیل نام داشت صاحب سجادهٔ ایشان میشود و بجای آن
رهنمائے عالم می نشینند و به بندگان خدا تعالی نفع میرسانند **ذکر حضرت شیخ محمد حمید الدین
ناگوری قدس سره** میگوید ع آن مخزن گنج سر عرفان * و آن مطلع نور ذات سبحان *
آن قفل کشائے باب تحقیق * و آن راهبر طریق تصدیق * بار یده بکشت جانش از غیب * باران سحاب فضل لاریب
در علم و عمل دلش یگانه * دریافته نور جاودانه * در جذبهٔ دین کشیدهٔ حق * در نور یقین گزیدهٔ حق *
خورشید سپهر عز و تمکین * یعنی که حمید دولت دین * همواره محبتش ملایم * در جام جمالی است دایم *
آن کوه قاف علم و وقار و آن لجهٔ صاف علم و اسرار آن فیض بخش طالبان آگاه و آن پیشوائے رهروان درگاه
آن ثانی سفیان ثوری شیخ محمد حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه در زمانهٔ خویش همتا نداشت و همواره در

کشتِ محبت تخم معرفت میکاشت و او فرزند بخارا بود پدر پدر خود عطاء الله محمود از بخارا در عهد سلطان معزالدین
سام در دار الخلافه دهلی آمده در علم ظاهر بپایه اجتهاد رسیده بود فاما دران ایام بدست کسے بیعتے وارادتے
نداشت پدرش هم در دهلی برحمت حق پیوست او در اقضای ناگور رواوند سه سال قاضی ناگور بود فاما در
دیانت و تقوے نظیر نداشت شبے از شبها حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که گوئی ابیات خوش
میخوانند علی الصباح ترک و تجرید نمود و هیچکس را خبر نکرد و از انجا مسافر گشت چون بیغداد رسید حضرت شیخ الشیوخ
شهاب الملة والدین را دریافت و مرید گشت و خرقه خلافت یافت یکسال بخدمت حضرت ایشان مجدد ملازم بود
و چشمهای باطن او درانجا کشود و فتحها ناملتناهی بدو روے نمود حضرت شیخ المشائخ خواجه قطب الدین قدس سره
آنجا بودند ایشان را دریافت اخلاص و محبت فوق الحد بدیشان داشت و از حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین
قدس سره رخصت گرفت و بزیارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف گشت یکسال و دو ماه بشب و روز
در حرم حضرت رسول علیه السلام مجاور بود و از انجا بمکة الله آمد سه سال در آنجا نیز مجاور گشت و بسے اولیای
کبار را دریافت و نعمتهائے حاصل نمود **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین
قدس سره که وقتی شیخ حمید الدین محمد ناگوری قدس سره در گرد بیت الله بطواف مشغول بود بزرگے را در
طواف بیت الله بدید در عقب او گام کشادن گرفت هرجا که آن بزرگوار قدم مے نهاد شیخ حمید الدین نیز از جهت
تبرک قدم بجای قدم او مے نهاد آن بزرگوار صاحب کمال بدان حال اطلاع یافت و روئے بشیخ مذکور آورده فرمود
که حمید متابعت ظاهر آوردن سهلست متابعت آن کن که مرا در طواف میسر است شیخ حمید الدین قدس سره
عرض نمود که حضرت مخدوم شما را چه چیز در طواف میسر است که من تتبع آن کنم آن بزرگوار فرمود که مرا در هر قدم
ختم کلام الله میسر است شیخ حمید الدین متحیر گشت و در دل گذرانید که مگر معانی قرآن بوهم و در دل میگذرد
بمجرد این خطره آن بزرگوار فرمود آقرا المعنوی لا موهو ما. القصه آنچنان کسان را دریافت و از انجا مراجعت نمود
و سیرکنان بدار الخلافه دهلی رسید حضرت شیخ المشائخ و الاولیا قطب الدین بختیار اوشی قدس سره آنجا بودند
ایشان را دریافت و در حیات و ممات از ایشان جدا نگشت چنانکه مزار آن دو بزرگوار در یک جای واقع اند
بیشتر در خلا و ملا از حضرت شیخ قطب الدین جدا نگشت **ایضاً** از حضرت سلطان المشائخ نظام الملة والدین

منقول است که حضرت شیخ محمد حمید الدین قدس سره را در غایت طبعے لطیف بود بیشتر سخن او بلطف
ولطائف بودے روزے شیخ کبیر خوارزمے قدس سره که یکے از علماء کبار بود مولانا برهان الدین بلخی ومحی پاسبان
عراقی سواره میرفتند و حضرت شیخ حمید الدین محمد قدس سره با ستر میانه سوار از عقب رسید ایشان چون ورا
بدیدند عنان اسپان خود کشیدند و شیخ مشار الیه را در میان خود جائے کردند و روان شدند شیخ کبیر رو بشیخ
مشار الیه آورده به تبسم گفت که مرکب شما بسیار صغیر است شیخ جواب داد اگرچه صغیر است فاما در روش
بسیار کبیر است و **ایضاً** از حضرت نظام الملة والدین قدس سره **منقول است** که اگرچه حضرت شیخ محمد
حمید الدین ناگوری قدس سره مرید و خلیفه حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره بود
فاما در سماع غلوے تمام داشت اگرچه بعضے از سهروردیان سماع بر سبیل ندرت بشنوند فاما او را بواسطه صحبت حضرت
خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره در بیکار استغراقے و غلوے تمام بود بلکه در دار الخلافت دهلی باوجود
مدعیان و منکران سماع او سکه انکار درست ساخت میگویند که نزدیک کوشک سفید سلطان شمس الدین طاب ثراه
در خانه درویش استدعا نمودند چنانچه حضرت قطب العالم شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره آنجا حاضر گشت
و حضرت شیخ محمد حمید الدین نیز برابر ایشان بود و درویشان اهل حال و صاحب کمال دیگر هم بودند
ناگاه مولانا رکن الدین سمرقندی را خبر کردند که در فلان جا اجتماع سماع است مولانا مذکور مدعی عظیم بود
از خانه خود باخود منکران و طالبعلمان جمعیت نموده روان شد تا اهل سماع را به تشدید و تهدید باز دارند
ناگاه درویشے بود او را حالی شوریده گفتندے از بیرون درآمد و بحضرت سلطان المشائخ قطب الملة والدین
قدس سره صورت حال رسیدن مولانا رکن الدین سمرقندی با جمعیتے تمام معروض داشت حضرت شیخ
قطب الملة والدین قدس سره روئے مبارک بسوئے شیخ حمید الدین کرد شیخ صاحب خانه را طلبید و گفت تو
در گنج مخفی باش هرچند که ترا طلب نمایند حاضر نگردی اگر بے اجازت صاحب خانه که توئی مولانا رکن الدین
اندر در آید اول مواخذه ما بر وے ثبوت یابد این بگفت و بسماع مشغول گشت در آنچه مولانا سمرقندی
برو رسید صاحب خانه را طلبید هر یکے گفت که او حاضر نیست همه مشغول است مولانا مذکور با خود اندیشید
که اگر بے اجازت صاحب خانه اندرون در آیم مواخذ باشم زمانے بایستاد و قدم براه نهاد و در آمدن نتوانست

ایضاً هم از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره **منقول است** علمائے که ایشان را بحر بیان گفتند
نیز با شیخ حمید الدین محمد بنا بر عشق عظیم سماع میکردند و انکارے مستقیم داشتند تا وقتی که مولانا شرف الدین بجری رنجور
گشت حضرت شیخ حمید الدین محمد قدس سره چون خبر رحمت او شنید از صفای و صدق که درویشان را باشد
بر در مولانا مذکور بقصد عیادت رسید مولانا مذکور را از آمدن ایشان خبر نمودند بر خود گفت که کسی سماع بشنود
و خدا تعالی را شوق گوید من هرگز روی او را نه بینم و نه روی خود بدو نمایم و او را مگذارید که بر در ما باشد القصه
اندرون نگذاشتند آخر الامر چون ذکر سماع حضرت شیخ حمید الدین قدس سره بسیار شد بیشتر علمای آن عهد فتوی
کردند و بر آن کتبها نوشتند و حضرت شیخ ملتفت نمیگشت و بکار خود مستقیم حال بود مگر در آن وقت فقیهی بود او را
مولانا داود تبریزی گفتند او بخدمت شیخ آمد و عزم داشت او نیز بر استفتی چیزے نوشته بود و مرقوم داشته
راست است او از انفعال تو پیشے سر در پیش انداخت و مجیب نگشت بعد از آن حضرت شیخ
حمید الدین محمد فرمود که آنها که استفتی کرده اند و کتبه نوشته اند بجهت من هنوز از شیمه شکم مادر بیرون نیامده اند
تو که فی الجمله از شکم مادر بیرون آمده هنوز بدان طفل میمانی که از غایت سستی طبیعت شیر هم نتواند خورد حضرت
شیخ حمید الدین محمد را در سلوک و اسرار تصانیف بسیار است **لوایح** و طوالع شموس که شرح نود و نه نام است
بدو جلد اتمام یافته است و آن نسخه بغیر اهل کمال و صاحب حال در نتواند یافت و نیز **منقول است**
که چون قطب الدین کاشانی در شهر دهلی رسید میگفت که من بعشق حضرت شیخ حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه در این شهر آمده ام روزے مجموعه رسایل ایشان طلبیده مطالعه نمودن گرفت و با دانشمندانی
که برابر بودند فرمود که یاران بدانید و آگاه باشید که آنچه ما و شما خوانده ایم درین رسایل هست و
آنچه ما و شما نخوانده ایم و هرگز در نیافته ایم هم درینجا مرقوم است و **ایضاً** از حضرت سلطان المشایخ
نظام الملة والدین قدس سره مرقوم است که با وفور این کمالے و حالے که حضرت شیخ حمید الدین محمد
ناگوری رحمة الله علیه را بود بهر کس دست ندادی و مرید نگرفتی مگر در تمام عمر سه مرید گرفت و آن هر سه
مرید کاشف بوده اند و بکمال کشف و کرامات منسوب یکے از ایشان شیخ احمد نهروانی بوده است که
حضرت خواجه قطب الدین قدس سره را با و محبتی عظیم بود و مودتے مستقیم داشت چنانکه حضرت

شیخ الاسلام بہاء الملة والدین زکریا قدس سرہ از ایشان کم کسے را پسندیدہ و ستودہ مگر شیخ احمد نہروانی
کہ در شان او فرمودہ است کہ مشغولی و استغراق شیخ احمد ما بہ دہ صوفی است و او بافندہ بود شبے از تنہا
دزدے در خانہ او برائے دزدی آمد در چہار گوشہ خانہ بشتافت ہیچ چیز نیافت خواست کہ بیرون رود
حضرت احمد رحمۃ اللہ علیہ مشغول بود بر احوال دزد مطلع گشت و نزدیک آواز داد کہ زبانی باییست خالی مرو
بر ریسمانے کہ ترتیب بافتن دادہ بود دوازدہ گز جامہ بافتہ از ریسمانے ببرید و پیش دزد انداخت و گفت کہ این را
بردار و بسلامت برو چون صباح شد دزد با اہل و عیال خود پیش ایشان آمد و از دزدی تائب گشت
و بخدمت ایشان ماند تا یکے از مقبولان حق گشت و او را مریدان بسیار بودند چون بمسجد جمعہ متوجہ گشتی
با نبوہ مریدان آمدے چنانکہ علی شوریدہ جمعیت او بدیدے و غیرت کردے روزے با جمع مریدان بجائی میرفت
شخصے را دید کہ ترکے بروے ظلم مینماید و بوجہ جہالت میکند شیخ جمیع مریدان خود را اشارت نمود کہ گرد بگرد
آن مظلوم حلقہ زدند و آن ترک را از ان باز داشتند درین میان علی شوریدہ از پیش رسید چون
حضرت شیخ احمد رحمۃ اللہ علیہ علی مذکور را دید تبسم نمود و فرمود کہ ای علی ما کہ جمعی برابر داریم تا مظلومی را از دست

ذکر شیخ عین الدین قصاب

ظالمی خلاص دہیم و دوم شیخ عین الدین قصاب بود کہ در بازار یونطہ شہر دہلی قصاب استادہ کردی و گوشت
فروختی بسے اہل کشف و صاحب کرامات نفس بود در حق کسے ہر نفسے کہ میراندے ہمچنان شدے از حضرت
شیخ نظام الملة والدین قدس سرہ منقول است کہ من آن قصاب را دیدہ بودم و بصحبت او رسیدہ
خلائق از وے نعمتہا یافتند و فیضہا بردند چنانکہ قاضی فخر الدین ناقلہ در اول حال بخدمت وی بسیار رفتی
تا وقتی شیخ عین الدین قصاب گفت فخر الدین مطلوب چیست او گفت مطلوب آنست کہ جائی قاضی شوم
او را در جواب گفت کہ برو قاضی شہر تو خواہی گشت ہمچنان شد مردے دیگر ہم بخدمت او آمدے او را گفت
کہ ترا مقصود چیست او گفت مرا میباید کہ امیر داد شوم او را ہم گفت برو امیر داد خواہی شد او نیز ہمچنان گشت
و مولانا وجیہ الدین در رسید و حال در خدمت او ملازمت میکرد او را گفت کہ ترا مقصود ملازمت چیست
او گفت کہ مرا میباید کہ عالم ربانی شوم او نیز از نفس مبارک او عالم و اہل تقوی گشت مردی دیگر مولانا
احمد نام بخدمت او بسیار بودے او را گفت کہ ترا چہ مے باید او نیز گفت مرا محبت حق تبارک و تعالے مے باید

ذکر شیخ شاهی روشن ضمیر

و نیز از جمله واصلان حق گشت سیوم از مریدان و شیخ شاهی رسن تاب بود که در بداؤں میبودے و
رسن تابی مینمودے و بسے اہل کشف و اہل معامله بود آورده اند که شیخ شاهی روشن ضمیر میگفتندے
روزے که حضرت حمید الدین محمد ناگوری رحمۃ الله علیه ورا خرقه داد بر حضرت شیخ محمود موینه دوز فرستاد که من
امروز این جوان را که کاسب صاحب حال است خرقه پوشانیده ام شما چه میفرمایند حضرت شیخ محمود موینه دوز
فرمود بسیار کارے خوب و بالیق واقع شده است البته هر کارے که از حضرت شما بوجود آید بسیار پسندیده آید و
مستحسن باشد بعد ازاں او را طرف خطهٔ بداؤں رخصت نمود تا آنجا باشد چوں در بداؤں رفت ساکن
گشت همواره بکار خود مشغول بودے و بندگان خدا را ارشاد فرمودے روشے عجب داشتے و ایضاً نقل است
از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره محمد بداونی روزے حضرت شیخ شاهی با جمیع یاران و
مریداں در باغے نشسته بودند فرمودند که شیر برنج بپزند دو سه مرید را طبخ شیر برنج فرمایش نموده بود چوں
شیر برنج در پیش ایشاں جمیع درویشاں حاضر آوردند باوّل لقمه دریافت که ازیں طعام خیانتے و نقصانے
معلوم میگردد مریدانے که شیر برنج مرتب ساخته بودند ایشانرا حاضر آوردہ فرمود یاراں چه معامله است
کسے از شما قبل از یاراں دریں طعام دستے رسانیده است ایشاں گفتند که ما هیچ دستے نرسانیده ایم فاما
چوں شیر بجوشید و کف نمود و بر زمین ریختن گرفت ما آنرا نگذاشتیم که ضایع شود البته آنرا بکار بردیم و اندکے ازاں
بخوردیم شیخ فرمود بایستے که بر زمین بریختے یا در کاسه دیگر بینداختے و امانت داشتے تا آں نصیب حاضراں
گشتے ایشاں گفتند حالا همچناں واقع شد ایستاده ایم هر چه تدارک ایں کار باشد حکم نمایند شیخ شاهی
حکم نمود که ایشانرا در آفتاب گرم ایستاده کنند تا آنقدر که قبل از یاراں شیر خورده اند عرق از اندام ایشاں
بریزد آخر الامر همچناں کردند چوں بسیارے عرق از ایشاں بریخت بعد ازاں ایشاں را در سایه خواند و
طلب حجام نمود و فرمود آنقدر که از یاران من عرق بیروں ریخته است از اندام من خون بدر آرند و بر زمین
ریزند تا بشرط انصاف و ادب همچناں باشند و شرط انصاف و محبت همچنیں روے نماید بعد ازاں از اندام مبارک
خود خوں کشانید و بر زمین افشانید و ایضاً از حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سره
منقول است وقتے که شیخ المشایخ نظام الملة والدین بولموید جد شیخ جمال که در خطهٔ کول آسوده است

از دار الخلافت دہلی بخطۂ بداؤں آمده و او را رنجوری روئے نمود که برائے نماز نشستن و خاستن دشوار گشت
چنانچه خسپیدن از پہلو بہ پہلو نمی توانست روزے شیخ نظام الدین ابوالموید قدس سره گفت که البته در حق من
دعائے و ہمتے بگمار که ازیں رنجوری خلاص یابم شیخ شاہی گفت که مخدوم کاملید و من مردے بازاری ناقص
مرا چه حد ہمت گماشتن در شان ہمچون شما باشد حضرت شیخ مشار الیه معذور نداشت گفت البته دعائے و توجه
باید نمود بعد ازاں شیخ شاہی مذکور گفت چوں مرا البته اینکار میفرمائید یارے دارم شرف الدین لقب که نزدیک
دوکان من دوکان دارد و بخیاطی روزگار بسر مے آرد او را باید طلبید آخر حضرت شیخ ہمچناں کرد و او را نیز حاضر
آورد شیخ شاہی رو بشرف الدین خیاط آورد و گفت حضرت شیخ را رنجوری صعب روئے نموده است از ناف تا بالا
در عہدهٔ منی آمد و از ناف تا پائے در عہدهٔ تست ہر دو ایشاں بمراقبه شدند و برخاستند شیخ شاہی دست خود را
از سر تا ناف شیخ فرود آورد و شرف الدین خیاط از ناف تا قدم دست کشید ہماں زماں شیخ نظام الدین ابوالموید
برخاست خاستِ خویش در نماز آراست و صحت کلی یافت **ایضاً نقل است** از حضرت شیخ نظام الملة
والدین قدس سره در آنچه کرامت مکاشفه شیخ شاہی گشت عالمے بدو روئے آورد و جمعیتے بجد بوقوع پیوست
در بداؤں درویشے بود او را محمد نجاسی گفتندی یکبار در مسجد با شیخ شاہی وا خورد و ایں شیخ شاہی مذکور سیه فام بود
درویش محمد نجاسی چوں او را بدید بر فور از زبان کشید که اے سیاه بسے ہنگامه را گرم ساختهٔ ترسم که سوخته نگردی
بفرمان الله تعالیٰ ہم دراں ایام در خانهٔ شیخ شاہی آتش گرفت میخواست که خود را بیروں اندازد نتوانست
ہمانجا سوخت القصه دراں عہد ایں نوع درویشاں اہل کسب بودند که فیض از حضرت شیخ حمید الدین
محمد ناگوری رحمة الله علیه میبردند و حالا نیز طالبان حق از تصانیف او فیض مے یابند **ایضاً نقل است**
از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره که روزے بخدمت سلطان المشائخ شیخ فرید الملة والدین قدس
سره حاضر بودم حضرت شیخ بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق اشارت نمود که برو خریطه که در آں مکاتیب
درویشاں است که بجانب من مرقوم داشته اند حاضر گرداں مکتوبے که حضرت شیخ حمید الدین محمد ناگوری بجانب
من ارسال نموده است بکش و بخواں خدمت مولانا خریطهٔ مکاتیب حاضر آورد چوں در آں خریطه دست
انداخت ہماں مکتوبے که حضرت شیخ میخواستند بدستش آمد و بیروں کشید حضرت شیخ مشار الیه فرمود

برخیز و بخوان خدمت شیخ برخاست و خواندن گرفت عبارتش این بود فقیر حقیر ضعیف نحیف بندهٔ درویشان بواز
سر و دیده خاکپائے ایشان محمد عطا المعروف بحمید الدین ناگوری و این رباعی نیز در آن مکتوب مرقوم بود رباعی
آن عقل کجا که در کمال تو رسد ◊ وان روح کجا که در جمال تو رسد ◊ گیرم که تو پرده برگرفتی ز جمال ◊ آن دیده کجا که بر جمال تو رسد
میگویند که آن روز تمام از چاشت تا نماز شام هم این رباعی حضرت شیخ را وجد حال بود **نقل است** از حضرت شیخ
نصیر الدین محمود اودهی قدس روحه که در عهد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه بعد وفات حضرت شیخ المشایخ
خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره در دهلی امساک باران شد و غله بسے گرانی گرفت و خلق خدا تعالیٰ را بسے تفرقه
روی نمود و بیشترے مردم از بے نانی هلاک میشدند سلطان شمس الدین نور الله مرقده شخصے را براه کرد که برو بدرویشان و
اهل الله که درین شهر اند از ما سلامے و نیازے برسان و چنین عرض دار که حرب قتال و دفع ظالم و کفار و فتنه و دیگر کار
بادشاهانست ما در آن تقصیر نداریم اما توجه باطن بحق تبارک و تعالیٰ و دعائے خیر اهل اسلام و خلایق خاص و عام در عهدهٔ شما
توجه بحق تعالیٰ نمایند و دعائے استسقا فرمایند تا از برکت خلاص دعا و توجه شما حق تبارک و تعالیٰ کرم فرماید و باران رحمت
بر گرفتاران رحمت رسال نماید چون این پیغام بحضرت محمد عطا یعنی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره رسید
جواب داد سلام ما بان حضرت سلطان رسانی که درویشان را دعوتے و نعمتے شکرانه کنید که بسماعے در آیند و دعائے باران کنند
چون پیغام گزارنده بسلطان رسید آنچه از حضرت قاضی حمید الدین قدس سره رحمة الله علیه واسعة شنیده بود
بعرض عرض رسانید سلطان خوشحال گشت و فرمود که چون ایشان سماع طلبیده اند بالقطع باران رحمت
خواهد بارید جائے مرفع تعین نمود که صفا دهند و فرشهائے گسترانند و نعمتهائے الوان بپزند و گویندگان خوش لهجه
که در ادائے صوت درین شهر ممتاز باشند حاضر آرند و اهل الله را استدعا کنند که فردا قدم رنجه فرمایند
دوم روز شد درویشان که در شهر بودند حاضر شدند سلطان شمس الدین و درویشانیکه در آن مجلس
حاضر بودند اسامی ایشان این است حضرت شیخ علی سنجری رحمة الله علیه حضرت شیخ قاضی حمید الدین ناگوری
قدس سره حضرت شیخ احمد نهروانی رحمة الله علیه که حضرت قاضی حمید الدین در شان او بارها فرموده
که مشغولی حضرت شیخ احمد ما به مشغولی ده صوفی است حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی که از
خلفائے حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره است و پیر شیخ رکن الدین فردوسی قدس سره

وسید قطب الدین غزنوی برادر زادۂ حضرت شیخ نورالدین مبارک قدس سرہ شیخ نظام الدین ابوالموید غزنوی قدس سرہ حضرت شیخ محمود موینہ دوز قدس سرہ ودرویشان دیگر رحمہم اللہ علیہم اجمعین جمع آمدند و سماع در دادند ہم درحین سماع تقاطر باران شروع گشت وچندان بارید کہ درویشان بتشویش بمنزل رسیدند

نقل است کہ وفات حضرت شیخ حمید الدین محمد قدس سرہ در نہم ماہ رمضان سنہ خمسۃ وستمائۃ است چنین گویند کہ ہیچ زحمتی نداشت وخود ختم قرآن بنماز وتلاوت نمود وبعد وتر سر مبارک بسجدہ نہاد وجان بحق داد وبعد از دیرے معلوم کردند کہ اوازدار فانی بسرائے جاودانی عزیمت نمودہ است

ذکر احوال حضرت سید جلال الدین بخاری معروف بمخدوم جہانیان قدس سرہ

آن گوہر معدن سیادت	سلطان سرادق سعادت	آن حامی دین سلالۂ پاک	فرزند نبی خاص لولاک
بانی شریعت وطریقت	اُستاد مشایخ حقیقت	اندر پے مصطفے در اسلام	از فقر نہادہ گام برگام
سیاح جہان براہ دینی	برداشتہ توشۂ یقینی	ہم سایر بیت حج اکبر	ہم زایر روضۂ پیمبر
آمد ز خدا لقب بالبش	مخدوم جہانیان خطابش	او صدر مشایخ معالیست	درخدمت او دل جہانیست

آن اختر برج سیادت وآن گوہر درج سعادت آن سلالۂ پاک نبوی وآن زبدۂ اولاد مصطفوی آن برگزیدۂ قرب حضرت باری **سید جلال الملۃ والدین مخدوم** جہانیان بخاری قدس روحہ در خلاصۃ الابرار بود ودر معرفت زبدۃ الاخیار در علم ظاہر وباطن در مشایخ کبار مسلم بود در انوار واسرار محیط اعظم تصلے صحیح است در آنجہ جد بزرگوارش سید جلال الدین سرخ قدس روحہ از شہر بخارا بقبۃ الاسلام ملتان رسیدہ وتشریف ارادت وخلافت حضرت شیخ الاسلام زبدۃ المشایخ العظام بہاء الملۃ والدین قدس روحہ مشرف گشت واز رخصت حضرت ایشان در اُچہ مبارک سکونت وتاہل نمود اورا سہ فرزند متولد گشت یکے سید احمد کبیر دوم سید بہاؤالدین سیوم سید محمد رحمہم اللہ تعالے و از حضرت سیدے احمد کبیر دو فرزند بے نظیر بوجود آمدند یکے آفتاب عالمتاب ہمین شیخ المشایخ جلال الملۃ والدین المعروف بمخدوم جہانیان دوم شیخ المشایخ میان راجوی قتال او نیز مرید وخلیفہ حضرت ایشان است

نقل است از حضرت سلطان المشایخ والاولیا شیخ سماء الملۃ والدین قدس روحہ در اُچہ

حضرت اخترِ برجِ سیادت شیخ مشار الیه هفت ساله بود که حضرت سید احمد کبیر رحمة الله علیه بحضرت شیخ المشایخ
شیخ جمال خندان روی برد و بدستبوسِ ایشان مشرف ساخت حضرت شیخ المشایخ شیخ جمال قدس روحه
طبقے از خرما در پیش داشت هر یکے از حاضران چند خرما نصیب گردانیده چوں قسمت بحضرت سید مشار الیه
رسید حضرت ایشان آں خرما را نخوردند و خستهاے خرما بحلق فرو بردند چنانچه حضرت شیخ المشایخ جمال
خندان روی ایں حال بدید از حضرت ایشان پرسید چرا ایں خرما را با خسته هم بخوردی حضرت سید با وجود
آں خورد سالی جواب نمود خرمائے که از دست همچو شما پیر رسد خسته آں نباید انداخت بمجرد استماع ایں جواب
حضرت شیخ المشایخ جمال الملة والدین قدس سره فرمود که بابا آمے شما آں پسر اسید که هم دودمانِ خویش
منور خواهید ساخت و هم خاندانِ مشایخ اگرچه حضرت سلطان المشایخ شیخ جلال الملة والدین مرید پدر خود
حضرت سید احمد کبیر بوده اند فاما نعمت خلافت از حضرت سلطان المشایخ شیخ رکن الملة والدین ابو الفتح
قریشی قدس روحه دارند **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ صدر الملة والدین قدس روحه برادرِ
حضرت ایشان که بشیخ راجو قتال مشهور است یعنی حضرت سلطان المشایخ جلال الملة والدین
مخدوم جهانیان سی صد و چند اهلِ کمال را دریافته و فیض کلی از ایشان یافته و سفر در اطراف و اکنافِ
عالم کرده و نیز ایں حقیر در مکه و مدینه و بیت المقدس و بغداد و بسیار جایهاے دیگر حجره هاے متبرکه او یافته است
و در آنجا دوگانه نماز ادا نموده آلان آں حجره ها را مجاوران که جاروب کشی میکنند و چراغها وقنادیل مے افروزند
و حضرت ایشان را با حضرت شیخ عبد الله یافعی رحمة الله علیه که در مکة الله پیرے عظیم القدر بوده است
صحبتے و محبتے بسیار بوده روزے حضرت شیخ عبد الله یافعی رحمة الله علیه در بیت الله بگفت اگرچه آلان
در شهر دهلی آں درویشان که بودند رحلت نمودند فاما اثر و برکتِ ایشان در حضرت شیخ نصیر الملة والدین است
داد آلان چراغ آں شهر است که رسومِ مشایخ را بطلعتِ وجود خود روشن میدارد همانا دم حضرت سید
مشار الیه نیت کرد که اگر ازیں سفر مراجعت نمایم اول در شهر دهلی در آیم و حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة
والدین قدس سره را دریابم آخر همچناں کرد و چوں حضرت ایشان را دریافت ایشان بر فور زبانِ مبارک
آوردند خدمتِ سید را بواسطه فرموده حضرت شیخ عبد الله یافعی رحمة الله علیه ظنے بریں فقیر بوقوع پیوست

حضرت سید جواب دادند که رحمة الله تعالیٰ بر حضرت شیخ عبد الله یافعی باد که مرا بدین حضرت برائے دولت
فرستاد و از ایشان نیز خرقهٔ مشائخ چشت گرفت مناقب حضرت قطب الاقطاب سید جلال الملة والدین
مخدوم جہانیاں گرفت مناقب حضرت قطب الاقطاب ازاں برتر است که در تحریر این نسخهٔ صغیر گنجد فاما
از ہزار یکے و از بسیار اندکے مرقوم میشود ایضاً منقول است از حضرت شیخ المشائخ سماء الملة والدین قدس سره
یعنی خانجہاں تلنگی که دستور سلطان فیروز شاه بوده است با حضرت ایشان اصلا اعتقادے نداشت و
بدہا میگفت باوجود سلطان فیروز مذکور از کمترین معتقدان ایشان بود وقتے پسر نویسندهٔ خانجہاں
مذکور در حبس داشته بود بروے شدنی ہیچ بود آں نویسنده چوں ہیچ صورت تخلیص پسر ندید در حمایت
حضرت سیادت پناہے خزید و حضرت ایشان از بشفاعت پسر در خانهٔ خانجہاں بُرد ایں خبر بخان مذکور
رسید از اندروں بدست خواصے گفته فرستاد که سید را بگوئید که من ہرگز شفاعت تو نخواہم شنید و روئے تو
نیز نخواہم دید بار دیگر بر در من تشفاعت و منت بنائی چنیں گویند که بوازنه نوزده کرت حضرت سیادت
پناہے بر در خانجہاں بشفاعت قدم رنجه فرمودند و او ہر بار ہماں جواب میداد تا بجائیکه بار بستمی
کرت نیز بشفاعت او رفتند او از اندروں گفته فرستاد که سید غیرتے نداری که چندیں بار ترا
جواب داده ام دیگر بشفاعت پیش من مے آئی حضرت سیادت پناہے گفت که اے عزیز ہر بار که مے آیم
ثوابے بمن میرسد و مقصود مظلوم نمیشود میخواہم که آں مظلوم را از دست تو برہانم و ترا نیز بثواب برسانم
خانجہاں مذکور چوں ایں سخن بشنید سر خود برہنه ساخته رسنے در گلوئے خود انداخته بپائے حضرت
ایشان افتاد و مرید گشته آں مظلوم را خلعت اسپ داد و رہا کرد و فتوحے وافر در پیش حضرت سیادت
پناہے آورد و حضرت نیز آں تمام فتوحے را بداں مظلوم بخشید و بمنزل خود آمد و حضرت ایشان را مخدوم جہانیاں از
آں گویند که وقتے شب عید بمقبرهٔ مطهرهٔ حضرت شیخ الاسلام بہاء الملة والدین قدس سره مشغول بودند و از
جانب ایشان عیدے در میخواستند آوازے شنیدند که ترا حق سبحانه وتعالیٰ مخاطب بمخدوم جہانیاں ساخت عیدی تو
ہمیں است از آنجا بمقبرهٔ حضرت شیخ صدر الملة والدین عارف قدس سره متوجه شدند و ہمیں التماس نمودند
از ایشان نیز آوازے شنیدند که عیدی شما ہماں است که حضرت بابائے من فرمود و از آنجا بحضرت مرشد خود

شیخ رکن الدین ابو الفتح قدس سره رسیدند خواستند که التماس عیدی نمایند ایشان نیز فرمودند که عیدی شما بما نست
که حضرت بابا وجد من عنایت فرموده اند از آنجا چون بیرون آمدند هر که مسید بدید همین میگفت که حضرت قطب العالم
مخدوم جهانیان پیر سید والیضاً از حضرت پیر دستگیر بے نظیر خود سماء الملة والدین استماع دارم که وقتے حضرت
ملک المشائخ شیخ رکن الدین ابو الفتح قدس سره از آستانهٔ دهلیز خود بیرون میفرمودند بجا تا که نردبان آستانه
پاره پست تر بود و حضرت سیادت پناہے فی الحال خود را غلطانید و سینهٔ مبارک خود بجائے نردبان نهاد
تا بر سینهٔ ایشان حضرت شیخ مشار الیه پا نهند و از آستانه بگزرند و چون حضرت شیخ الملة والدین قدس سره این
حالت بدید بگفت انگشت شهادت بدهن کشید و فرمود که حضرت سید جلال الدین در نبوت کلی مسدود است
آن یکسے نمیرسد و در مرتبهٔ ولایت معرفت خود را بجائے رسانیده که ما فوق آن حدِ بشر نیست بعد ازین ردائے
دست حضرت سید کشید و بوسید و سینهٔ مبارک خود بسینهٔ او مالید معرف علوم حضرت ایشان کتاب مستطاب
خزانهٔ جلالی بس است و تمام اهل حال صاحب کمال را از وے فیض میرسد و کمالات و مکاشفات آنحضرت
در کتاب مناقب قطبی که یکے از درویشان حضرت مرقوم نموده است از آفتاب شایع تر است حاجت نیست که
این حقیر تحریر نماید و مریدان و خلفا حضرت ایشان در کشف و کرامات معروف و مشهور اند علی الخصوص برادر
صوری و معنوی مرید و خلیفهٔ ایشان حضرت سلطان المشائخ صدر الملة والدین المعروف بشیخ راجو
قتال قدس سره که سپهر کمالات آفتابی بے زوال بود بعلوم ظاهر و باطن بسے صاحب کمال م حال و هیچکس تاب نظر او نداشت آنچه بر زبان مبارک او میگذشت بالقطع همچنان میشد روزے پیش حضرت ایشان
ریش متعلقے بے جرم را بتراشیدن حکم فرمود آن مسکین پیش حضرت ایشان رفت صورت حال وانمود بر زبان
مبارک ایشان گذشت که او ریش خود بدست خود خواهد تراشید و دران حین پیش حضرت ایشان حالتے روی داد
فی الحال سر تراشے را بخواند و در پیش خود نشاند و گفت زود باش محاسن من بتراش سر تراش مذکور ترسید
آئینه و استره در پیش او گذاشت و خود را ببهانهٔ دست شستن بیرون انداخت و جائے پنهان گشت آن سید
چون همچنان بدید آئینه را در پیش نهاده استره را کشید و محاسن بدست خود تراشید و ایضاً مشهور است
که پیش حضرت سیادت پناہے شیخ جلال الملة والدین مخدوم جهانیان قدس سره جتے آمد و مسلمان شد

حضرت شیخ راجو قتال

و مرید گشت حضرت سیادت پناہے اورا عبداللہ نام نہاد و در اندک ایامش شہرتے عظیم روئے داد و غوغائے او
در جہان افتاد و روئے آن عبداللہ مذکور بحضور حضرت شیخ مشار الیہ رسید حضرت شیخ بسویش تیز دید ہمان زمان
از پا در افتاد و بفغان و فریاد میگفت سوختم سوختم ہر چند مشکہائے آب بر وے ریختند سودے نداشت ہمچنان از جہان
بگذشت نقل است از حضرت سلطان المشائخ سماء الملۃ والدین قدس روحہ در آنچہ حضرت قطب المشائخ
جلال الملۃ والدین مخدوم جہانیان قدس روحہ رنجور گشت و را چہ دار وغہ بود ہندو تعین نمودہ سلطان فیروز
توآہون نام داشت مقررے فارسی نویسے او بپرسیدن حضرت قطب المشائخ مخدوم جہانیان قدس سرہ آمد
در آنجہ نشست گفت خدائیگان حضرت مخدوم را صحت دہد ذات پاک مخدوم ختم اولیاست چنانچہ محمد صلے اللہ علیہ
وسلم ختم انبیا بود حضرت مخدوم سیادت پناہے دانست کہ این ہندو بدان ادائے کہ نمود بحکم شرع محمدی مسلم میشود
بجانب حضرت برادر اعز شیخ صدرالدین میان راجو دید و فرمود شنیدی کہ توآہون چہ تقریر کرد شیخ مشار الیہ
عرض نمود کہ آرے شنیدم یکدو کس مسلمانان اہل دیانت نیز شنیدند و گواہ شدند توآہون مذکور ہمدران ساعت
برخاست و از خطائے چہ بگریخت و در دار الملک دہلی آورد چون بسلطان فیروز شاہ رسید صورت باز نمود
سلطان مذکور اورا بسیار دوست میداشت گفت اگر تو براین ادائے کہ کردی ثابت گردی مسلمان شوی
بیانہ گفت ہرگز مسلمان نشوم ہر چہ بادا باد ہمدران ایام حضرت قطب الاسلام شیخ عظام جلال الملۃ والدین
مخدوم جہانیان قدس سرہ بجوار رحمت حق پیوست بعد زیارت سیوم حضرت سلطان المشائخ صدر الملۃ والدین
شیخ راجو قدس سرہ گواہان را برابر کردہ بسمت دہلی متوجہ گشت چون بنواحی شہر رسید سلطان فیروز خبر آمدن
حضرت ایشان شنید و دانست کہ بقضیہ توآہون قصد نمودہ اند و سہ عالمے در شہر مستثنی و ممتاز بودند پیش خود
طلبید و بدیشان مشورت نمود و صورت حال تخلیص توآہون از ایشان پرسید پسر قاضی عبدالمقتدر
تھانیسری رحمۃ اللہ علیہ شیخ محمد نام دانشمندے تیز طبع بود او بسلطان عرض نمود کہ چون حضرت سلطان
باستقبال شیخ روند در اول بقیہ از حضرت ایشان بپرسند کہ حضرت شیخ بقضیہ آن کافر آمدہ اند چون
حضرت شیخ گویند بلے بقضیۂ آن کافر آمدہ ام پس اقرار بکفر نمودہ باشند بعد ازان در بحث در آئیم چون سلطان
این تقریر شنید آن عالم را برابر کردہ باستقبال حضرت شیخ متوجہ گشت وقت ملاقات پرسید کہ حضرت

مخدوم بقضیهٔ آں کافر آسوده اند حضرت شیخ مشار الیه در جواب فرمود بلے بقضیهٔ آں مسلم آمده ام شیخ محمد پسر قاضی
عبد المقتدر گفت که هنوز ثبوت اسلام او من حیث الشهود نشده شما چوں حکم باسلام او می نمائید حضرت شیخ بجانب
او نظر تیزے کرد و بزبان مبارک آورد که مخدوم زاده از سخن شما رائحه دیانت می یابم بروید ساختگی کفن خود بسازید
همدراں حین درد شکمش گرفت هم بداں حال بخانه اش بردند قاضی عبد المقتدر بدوید چوں بحضرت شیخ رسید
گفت که مخدوم همیں یک دیده دارم او را باید بمن بخشید حضرت شیخ فرمود که او گذشته باشد او را پسرے خواهد
شد که اهل تقوی گردد شیخ محمد مذکور همدراں حال وفات یافت منکوحهٔ او حامله بود بعد از قضیه شیخ محمد
پسرے متولد گشت او را شیخ ابو الفتح نام نهادند او بسے درویش دانشمند عزیز الوجود گشت آلان مقبرهٔ او در
خطهٔ جونپور است آں نواهوں مذکور باوجود شهود اقرار اسلام ننمود گردنش زدند حضرت شیخ مشار الیه از
دهلی بمنزل خویش باچه مبارک باز آمد حضرت او را خلفائے کبار شریعت شعار حقیقت آثار بسیار بوده اند
خلاصهٔ آں خلفائے حضرت سلطان المشائخ کبیر الدین اسمعیل قدس روحه که مرشد پیر ایں حقیر حضرت شیخ
سمار الملة والدین قدس روحه بود در علم ظاهر دریائے بے ساحل در اسرار باطن الغیب بهویت و اصل اتباع عوام
که در مبدا ر حال آں صاحب کمال پیش حضرت شیخ المشائخ صدر الملة والدین راجو قتال قدس سره عوارف
میخواند مجذوبے بود شیخے نام بسے صاحب کشف و کرامت او نیز پیش صدر الملة والدین قدس روحه
گاه گاهے مے آمد شبے از شبها آں مجذوب در گنبد حضرت قطب المشائخ جلال الملة والدین مخدوم جهانیاں
قدس روحه بنظر زیارت در آمده بود مجاوراں آں بقعه پاک در گنبد بستا و هر شب قفل کردند و آں مجذوب
همدر انجا مانده و معتاد حضرت شیخ المشائخ شیخ کبیر الدین قدس سره آں بود که در نیم شب بزیارت حضرت
قطب المشائخ جلال الملة والدین مخدوم جهانیاں قدس روحه میرفت باشارت انگشت شهادت قفل در
گنبد میگشود تا نماز تهجد ختم کلام الله میکرد بعد صلوة تهجد تا اتمام فرجام بیروں مے آمد و باشارت قفل
می نمود همچناں بسته میشد شبے که درویش مجذوب در گنبد مانده بود تمام معاینه صورت حال ایشاں نمود
چوں روز شد پیش حضرت سلطان المشائخ صدر الملة والدین قدس سره آمد و تمام شب گذشته ماجرائے
مکشوف ساخت حضرت سلطان المشائخ شیخ کبیر الملة والدین قدس سره انتقور باطن معلوم کرده آمروز

انفعال آنصورت حال پیش حضرت سلطان المشایخ صدر الدین قتال قدس سره سبق خواندن نیامد
حضرت شیخ مشار الیه خود بخانهٔ حضرت شیخ المشایخ کبیر الملة والدین قدس سره تشریف نمودند و سبق فرمودند و
بخانه خود بردند این ضعیف الانام پسران حضرت سلطان المشایخ کبیر الملة والدین قدس سره را دیده است
هر دو صاحب جلال و اهل کمال و حافظ کلام ربانی بظاهر و باطن آراسته بودند یکے را شیخ عبد الشکور نام بود و دوم
را شیخ عبد الغفور میگفتند هر دو در پیش حضرت سماء الملة والدین قدس سره پیر این حقیر سبق معرفت میخواندند هر که
حضرت ایشان را میدید عاشق صورت و سیرت ایشان میگشت گوئی حضرت جبرئیل و میکائیل متمثل بصورت
ایشان شده اند آخر الامر آن هر دو بزرگوار بشرف شهادت مشرف شدند بعد شهادت بر سبیل عادت
بهائی ایشان بتلاوت قرآن مجید استماع دارم از حضرت سلطان المشایخ سماء الحق والدین که سلطان
المشایخ شیخ کبیر الملة والدین قدس سره و حضرت شیخ عبد الغفور قدس سره را بسے دوست میداشت چنانچه در
وقت رحلت هر دو را پیش خود خوانده و جامهٔ خود پوشانده و بزبان مبارک رانده که هر چه شما را مشکلے باشد بقبر من
باز نمائید جواب خواهید یافت همچنان بود سبحان الله توان دانست که حضرت مهر سپهر سیادت شیخ المشایخ
جلال الملة والدین مخدوم جهانیان قدس سره را چه زینت بود که فرزندان مریدان حضرت ایشان را آنچه
رتبه نمود اللهم افرض علینا من انوارهم و اسرارهم **ایضاً** از سید شمس الدین رحمة الله علیه منقول است
که روزے حضرت سید جلال الملة والدین رحمة الله علیه در نماز چاشت مشغول بودند پسرے خورد مواز نه
چهار ساله هم از ایشان نزدیک مصلائے میگردید و من پسر نشسته بودم بعد سلام رو بجانب من کردند و گفتند
که اے فلان شاید که این بچه را در دنیا نخواهید گذاشت من عرض کردم که مخدوم چرا همچوں میفرمایند فرمودند
در عین نماز بخاطر من چنین میل نمود مشغل که او بماند چنانچه در وقت ظهر تپ محرقش گرفت همدران شب بجوار رحمت
حق پیوست نیز از مولانا وجیه الدین محمد منقول است که من از جهت کارے در خانهٔ مولانا نصیر الدین
ابو المعانی رفته بودم همانجا قیلوله کردم در خواب دیدم که اجتماع خلقے انبوه است بزرگے تذکیر میفرماید یعنی
هر که کار دنیا بر کار دین مقدم دارد کار او بجائے نرسد و خرابی گیرد چوں بیدار شدم از یکے پرسیدم این
بزرگوار کیست که وعظ میفرماید او جواب داد که این حضرت سید جلال بخاری است و من هرگز ایشان را ندیده بودم

میان قصبهٔ ماواچه مبارک که حضرت ایشان متوطن بودند مسافتی بود چون بیدار شدم احرام زیارت در همی
روز بستم و بتشریف قدم بوسی آن گلدستهٔ گلزار سیادت مشرف شدم بهمان صورت دریافتم که در خواب دیده
و معاینه شده بود همان دو کلمه که در خواب بر زبان درر بار رانده بودند فرمودند که البته کار دنیا را بر کار دین و عقبی مقدم
نباید داشت بمجرد استماع سر در قدم در آوردم و بشرف ارادت مشرف گشتم و نیز از قاضی شمس الدین ملتانی رحمة الله
علیه منقول است که روزے حضرت شیخ کبیر الملة والدین والد حضرت شیخ مشار الیه از ایشان پرسیدند که شمارا
از ولادت خود چیزے یاد هست از کمال تواضع که داشتند بحضور پدر بزرگوار خود ساکت شدند و چون از پیش ایشان
بیرون آمدند روے بمن آوردند و فرمودند که روز ششم از ولادت عورتی که مرا شست و جامه پوشانید او را
مے شناسم که بود نقل است از مولانا شهاب الدین برهان در ماه مبارک رمضان حضرت سیادت پناهے
در مسجد جامع اچه معتکف بودند و درویشے چند که بصفت هم قوم لا یفقهون تسبیحهم موصوف اند نزدیک
حضرت مشار الیه جلوه داشتند و بعضی متعلمان اهل صلاح نیز بموافقت درویشان معتکف بودند ناگاه والی اچه
سومره نام داشت بدیدن حضرت سیادت پناهی در مسجد آمد چون کثرت درویشان بنگریست حضرت ایشان بدید
خوشش نیامد بر فور بعضی را از آن مجلس بیرون کشید حضرت سیادت پناهی فرمودند که ای سومره تو مگر دیوانه
گشته که با درویشان می در افتی بمجرد استماع این سخن در آن حین جامه که بر تن داشت درید و مسلوب العقل گشت
غوغا در شهر اچه افتاد که والی را اینحال پیش آمد چنانچه او را در زنجیر گرفتند بعد چند روز مادر پیرزالے داشت
او گریه و زاری کنان پیش حضرت سیادت پناهی آمد و بعجزے تمام التماس نمود که ای حضرت مخدوم جهانیان
شفقت شما درباره خلایق عام است این جوان را بدین پیرزال باید بخشید بعد از التماس آن ضعیفه
فاتحه خواندند و فرمودند که او را غسل دهند و جامه پوشانند و بزیارت حضرت شیخ جمال خندان رو برند و
از انجا پیش من آرند فی الحال همچنان کردند چون او را بعد از شیخ جمال پیش حضرت سیادت آوردند سر بر زمین نهاد
و بوسه بخاکپای ایشان داد و بپای درویشان افتاد و بحال خود باز آمد و مرید شد و یکی از مقبولان گشت
سبحان الله زهی تصرف درویش که شبانروزے پانصد رکعت نماز لازمهٔ ایشان بود و اوراد و تلاوت قرآن و
تربیت درویشان سوای آن نقل است از مولانا شمس الدین اچه که در حج اخیر همراه حضرت سیادت پناهی

بودم چون بکنارهٔ دریا رسیدند بجهازی نشستند بعد از چند روز درویشان ایشان را آرزوی ماهی بریان نمود
حضرت سید مشار الیه از نور باطن دریافت و بتبسم فرمود حق تبارک و تعالی بر همه قادر است آرزوی که یاران
دارند دور نیست که خدا تعالی برساند در همان حین بمقدار دو من ماهی از آب جهید و در جهاز افتاد فی الحال گرفتند و بریان
ساختند و بکار بردند بعد چند روز چون بساحل رسیدند و از آنجانب جده کشیدند و بزیارت ام الخلایق حوا دامت
برکاتها مشرف شدند از آنکه مدفن او در زمین پاک جده واقع است بقضای الله تعالی اندران روز تابوتی
در پایان مزار او آوردند و خواستند که دفن کنند حضرت سید مشار الیه از مردم پرسیدند که این تابوت از آن کیست
که دفن میکنند مردمان گفتند که این تابوت بزرگوار است او را شیخ بدرالدین یمنی میگفتند سی سال در حرمین
شریفین مجاور بوده دیروز از مکه مبارک در وقت نماز ظهر بجده رسید و بعد ادای نماز عصر بتلاوت مشغول بود
که جان بقابض ارواح سپرده بتسامع این کلام حضرت سید انام سر در گریبان بردند بعد ازان فرمودند که این
بزرگوار را دفن نکنند شاید که سکته رو نموده باشد بفرموده ایشان او را برداشتند و بشهر بردند و خود نیز برابر تابوت بشهر آمدند
و تابوت مذکور را در مسجدی که کناره دریا واقع است فرود آوردند و بندهای تابوت باز کردند و شیخ بدرالدین مذکور را
از تابوت بیرون آوردند و بر بوریای مسجد داشتند و در مسجد مضبوط نمودند تا کسی در نیاید و خود دوگانه ادا نمودند
و بتلاوت کلام ربانی اشتغال نمودند بفرمان الله تعالی شیخ بدرالدین یمنی قدس سره در حرکت آمد و یکایک
برخاست و دست حضرت اختر برج سیادت بوسید چنانچه حضرت شیخ سیادت پناهی خلعت خاصهٔ خود را
باو پوشانید بعد ازان فرمود که در مسجد بکشایند و بانگ نماز گویند وقت عصر بود هم شیخ بدرالدین مذکور امامت
فرمود چنانچه خود در جماعت درویشان در پس اقتدا فرمود غوغای عظیم بر آمد دوم روز از آنجا بسمت کعبة الله متوجه شدند
بعد تشریف سعادت طواف کعبة الله بزیارت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات مشرف گشتند و شیخ بدرالدین یمنی مذکور
نیز برکاب سعادت ایشان بود چون بحضور روضهٔ پر نور مشرف شدند نخستین گفتند السلام علیک یا جدی آواز جواب
از قبهٔ روضهٔ مطهرهٔ حضرت رسالتپناه بر آمد علیک السلام یا ولدی چنانچه در مناقب قطبی مسطور است در ایامیکه بعد این
سعادت ابدی و دولت سرمدی بشهر اوچ مبارک که جای معروف و ماوای مالوف ایشانست رسیدند عمر ایشان هفتاد
و هفت سال رسیده بود بفرمان الله تعالی روز عید قربان بعد از ادای دوگانه رحلت فرمودند مدفن ایشان هم در شهر

اُچه مبارک واقع است والسلام

در ذکر حضرت سلطان المشایخ شیخ جلال الدین ابو القاسم تبریزی قدس سره

در گروه پاکبازان محترم	از جهان معرفت پیرایه ساز	شمع سان در آتش وحدت گداز	گنج اسرار حق کان کرم
از کمال معرفت بیتو غرق	آتش عشق خدا افروخته	جان و دل در شعلهٔ آن سوخته	در محیط عشق از پا تا بفرق
در ره دین کرده شیطان را هلاک	در شریعت با صدق او درست	در حقیقت در ایما چالاک و چست	آن ملک سیرت جلال الدین پاک
	چون قلم از سر عشقش گرم است	همت او با جمالی همره است	آن رهروان اطلاق و

آن سر حلقهٔ عاشقان آفاق آن صوفی صفه صفا آن لولوی لجه مهر و وفا آن سیمرغ کوه قاف عفت و آن شیر زرهٔ بیشه همت آن محیط نسیم صبح خیزی ابو القاسم شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره شیخ بود عظیم القدر و بر شهر خیز و معرفت پدر او مرید حضرت شیخ المشایخ بدر الدین ابو سعید تبریزی بود در علوم ظاهر و باطن در پایه عروج بود و در کمال خود مثالے نداشت و تمام مشایخ کبار او را در مشیخت و معرفت مسلم داشتندے و در کشف و کرامات بے نظیر پنداشتندے در ترک و تجرید نهایتے نداشت و در توحید و تفرید نهایتے نه در جذب خواطر مستغنی او ممتاز بود بعد رحلت حضرت سلطان المشایخ بدر الدین ابو سعید تبریزی که پیر او بود از تبریز به بغداد آمده بود هفت سال در صحبت حضرت شیخ شیوخ قدس الله سره العزیز بود + **نقل است** از حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین زکریا قدس سره در آنچه حضرت شیخ جلال الدین تبریزی در بغداد رسید هر سال در برابر شیخ شیوخ شهاب الملة والدین رحمة الله علیه در کعبه رفتے و حج گزاردے و زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مشرف شدے و حضرت شیخ شیوخ پیر معمر شده بودند حضرت ایشان زاد در راه کعبة الله توشه سرد و خشک چون کلچه و کلیجات چنانچه مسافران بر میدارند بطبع موافق نیامدے و حضرت شیخ جلال الدین دیگدانے ساخته بود و آن را بر سر خود معلق کرده آن آتش کنده و سر آن آزار نساند ساخته بود و دیگ بروی نشانده پیاده برابر محافه ایشان میرفتے و در وقت حاجت آن طعام پیش حضرت شیخ شیوخ شهاب الدین الملة نهادے القصه ادب خدمت را بدین منوال رسانیده بود و تمام مشایخ آن عهد عاشق روش بود ندکے را که خدمت حضرت شیخ شیوخ بدین نمط کند معلوم میتواند کرد خدمت پیر خود بچه حد رسانیده باشد **نقل است** از حضرت سلطان المشایخ قدس سره از بیت الله به بغداد مراجعت نمود در خانقاه خویش جلوس داشت از مریدان و

معتقداں ہر یکے ہدیہ پیش مے آوردو در پیش حضرت ایشاں مے نہاد دریں میاں عورتے صالحہ بیدو یکدرم
آوردو دراں ہدیہا گذاشت حضرت شیخ شیوخ اشارت بدرویشاں حاضر فرمود ہر کرا باید از ہدایا برگیرد ہر یکے
ہر چہ خواست برداشت حضرت شیخ جلال الدین ہماں درم کہ آں پیرزن آوردہ بود برگرفت حضرت شیخ شیوخ
قدس سرہ فرمود کہ ہر یکے کہ بود برداشتی و بدیگراں ہیچ نگذاشتی **نقل است** از حضرت شیخ
اوحد الدین کرمانی رحمۃ اللہ علیہ کہ وقتے در سفر کعبۃ اللہ من برابر شیخ جلال الدین بودم در بر بنی امام رسیدیم
راہے صعب و شگرف بود بسیارے شترہاے و مردم ہلاک شدند و فقرا و غربا کہ در قافلہ بود در پایہا آبلہ بر آوردند
چنانچہ اہل قافلہ از بے مرکبی عاجز برآمدند در میان بازار ربنی لام کلہ شتراں فروختن آوردند ہر شترے را
بیست اشرفی بہا نہادند ہر کہ از اہل قافلہ استطاعت داشت ہم بداں بہا خرید و آنہا کہ عسرت داشتند
و قادر بریں بہا نبودند رضا بقضا دادند و دست از جاں شستند در میاں حضرت شیخ جلال الدین
تبریزی رحمۃ اللہ علیہ صاحب شتراں را طلبید و فرمود شمارید کہ چہ مقدار شتران نا فروختہ ماندند چوں
بشمار آوردند سوا زنہ پانصد اشتر ماندہ است حضرت جلال الدین سہ بار یا لطیف میفرمود و دست در ریگ
مے انداخت پر از اشرفی بیروں مے آورد و شتراں مے خرید و بمستحقان و راہ ماندگان مے بخشید تا ہر پانصد
شتر بمستحقاں داد و از پاے پیادہ بسمت بیت اللہ گام کشاد **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ
فخر الدین زرادی رحمۃ اللہ علیہ کہ در آنچہ خدمت شیخ جلال الدین تبریزی قدس سرہ از بغداد بدار الخلافہ
دہلی آمدند عہد سلطان شمس الدین التمش بود سلطان مذکور کمالات حضرت شیخ جلال الدین را
کما ینبغی میدانست باستقبال حضرت ایشاں از شہر بیروں آمد دراں ایام شیخ اسلام آں نجم الدین
صغرےٰ بود و نیز سلطان با جمیع مشایخ حاضر بود سلطان چوں حضرت شیخ جلال را دید از اسپ فرود آمد
بجانب ایشاں دوید و دریافت و بجانب حضرت شیخ را برابر خود کردہ رواں گشت دریں میان سلطان مذکور
بشیخ نجم الدین صغرےٰ گفت کہ حضرت شیخ را در کجا فرود آرند جاے کہ معین شیدا باید کرد کہ در جوار من باشد
تا کہ یکجا حضرت ایشاں را در یابیم شیخ نجم الدین را رگ حسد جنبید پہلوے قصر سلطان تحانہ خوب بود در آنجا جنیاں
مستولی شدہ بودند ہیچکس را یارائے آں نبود کہ گرد آں تحانہ تواند گشت و آنخانہ را بیت الحرام مے نامیدند

علی الدوام مقفول بود شیخ را به بیت الجن فرود میباید آورد سلطان جواب داد که چرا مهمان عزیز را در خانه
مشوش و موحش فرود آرند شیخ نجم الدین گفت از دو حال بیرون نیست که این مرد کامل ست یا ناقص اگر
کامل است خانه را از جنیان پاک خواهد ساخت و اگر ناقص است سزای او همین است که جنیان نگذارند نقل است
ایشان آهسته درین گفتگو بودند که حضرت شیخ از نور باطن وقوف یافت و فرمود نجم الدین کلید آنخانه را حاضر میباید
ساخت آوردند تا قبل از نزول در وی بفرستم تا صفائی دهد چون کلید آوردند حضرت ایشان را خادمی بود ترابی نام
کلید بدستش داد و فرمود برو قفل در بکشای و اندرون در آی و ببانگ بلند بگوی که ای جنیان شیخ جلال تبریزی
میرسد زود تر بدر آئید مدتے شما ساکن بودید آلان شیخ ساکن خواهد شد و این حمایل مرا در خانه بیاویزی اینگونه
در آنچه خادم مذکور در آن خانه رفت و این ندا در داد تفرقهٔ عظیم در جنیان افتاد تا بیکبارگی بدر شدند و حضرت
شیخ همدران خانه نزول نمود نقل است از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره در آنزمان
که حضرت شیخ الاسلام شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره رسید دوم روز بقصد ملاقات حضرت سلطان
المشایخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره از منزل خود آمد و شاه راه را بگذاشت و بکوچه های تنگ
رفتن گرفت در آن ایام مقام با فرجام حضرت شیخ الاسلام قطب الملة والدین نزدیک کیلوکهری بود و
حضرت ایشان را نیز مکشوف شد که شیخ جلال الدین بقصد ملاقات من می آید حضرت ایشان از منزل خویش
باستقبال او روان شدند و در کوچهائی تاریک می آمدند و در وسط راه میان دو بزرگ معیت بحصول پیوست
آنروز هم در خانهٔ حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین جمعیت بود درویشان در استماع سماع مشغول شدند و
حال درویشان برین بیت بود **بیت** در میکدهٔ وحدت هشیار نمی گنجد - در عالم بیرنگی اغیار نمی گنجد
و آن شب شب جمعه بود چنانچه نماز جمعه هر دو بزرگوار در مسجد مناره یکجا گزاردند و هر یکی بمنزل خویش رجوع نمود
وحضرت شیخ المشایخ شیخ ابو القاسم جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه پیر بے قید بودند و اکثر نماز فجر * بوضوء
عشا میگزاردند و نماز فجر بیگاه ادا میکردند و بعد از فجر تا نماز چاشت بیرنگی متغیر میبودند همدران ایام بهزار
پانصد دینار غلامی صاحب جمال ترکی خریده بود و آن غلام در حسن و زیبائی نظیرے نداشت و سازے
در غایت مروتی مینواخت و حضرت شیخ مشار الیه او را بسیار دوست میداشت ایام بهار بود سلطان

شمس الدین مذکور بربامے کہ میبود صحن خانہ ازان حضرت شیخ ازانجا می‌نمود روزی سلطان شمس الدین مذکور
حضرت شیخ نجم الدین صغری را بمصلحتے پیش از صبح پیش خود طلبیدہ بود امامت نماز فجر او را فرمود و حضرت شیخ المشایخ
جلال الدین تبریزی قدس سرہ نماز فجر بر سبیل عادت پگاہ ادا نمودہ بر پلنگے در صحن خانہ تکیہ فرمودہ بودند
و آن غلام ترک پائے حضرت شیخ میمالید چون سلطان نماز فجر بگذارد و شیخ نجم الدین صغری را نظر بر حضرت
شیخ جلال الدین قدس سرہ افتاد دید کہ رضائی بر روی کشیدہ در خواب است و غلام مذکور پایش میمالد
فی الحال دست سلطان کشید و بکنارہ بام آورد و گفت شما برا ینچنین درویشان اعتقاد میکنید کدام وقت
خسپیدن است و این چنین غلامی صاحب حسنی را نزدیک خود داشتن سلطان جواب داد کہ شاید نماز فجر
گزاردہ تکیہ نمودہ باشد و ہیچ باکے نیست کہ نزدیک پائے غلام حسنی و جمالی قرب یابد این معنی حضرت شیخ
المشایخ شیخ جلال الدین تبریزی را ہمدران حین مکشوف گشت رضائی از روے کشید و باواز بلند گفت
کہ اے نجم الدین بیشترک میدیدی این غلام را در کنار میافتی این گفت و رضائی بر روے کشیدہ بشغل باطن
اشتغال نمود سلطان شمس الدین بشیخ نجم الدین صغری گفت کہ ای شیخ نماندی کہ مرا خود را منفعل ساختی ترا
خواہند گفت شخصے کہ شیخ الاسلام باشد اینقدر صفائتش نبود کہ حقیقت حال پر اندرون مرا خواند گفت کہ سلطان را
اینقدر دیدہ و دانیست کہ مردے اخلاق با صفا را بر زمرہ درویشان و مومنان شیخ الاسلام سازد۔

نقل است از سید خورد مبارک کرمانی رحمۃ اللہ علیہ چون از کلمات سلطان شمس الدین شیخ نجم الدین
صغری انفعال یافت حسد او با حضرت شیخ جلال قدس سرہ بکلی بحسد بدل گشت و ہموارہ در صدد
آن شد کہ در شان حضرت مشار الیہ تہمتے و بہتانے وضع نماید در شہر دہلی مطربہ بود در غایت حسن و نہایت
نغمہ سرود و اکثر ملوک شہر را بدو میلے و محبتے تمام شدہ بود گاہ گاہی بخدمت حضرت نیز گزرے کردے و بر شیخ
نجم الدین ہم آمدے و آن زن گوہر نام داشت شیخ نجم الدین او را آموخت کہ اگر تو بفضیح حضرت شیخ جلال الدین
مقر شوی و ہر جا کہ بگویانم حاضر آرم بے محابا بگوئی کہ شیخ مذکور با من کارے فاحش بوجود آوردہ است
آنگاہ من پانصد دینار سرخ بتو دہم از جملہ پانصد دینار دوصد و پنجاہ حالی در قبض تو نمایم و دو صد و
پنجاہ برامینے کہ این راز مکشوف نشود و امانت دارم روزیکہ تو در محضر مشافہ شیخ این تقریر بکنی این دو صد و

و پنجاه دینار سرخ آن روز از دارندهٔ آن بگیری آن مطربه دید که آن مبلغ کلیست من عوض فاحشه ازین خود
گفتن مرا چه تفاوت کند بطوع و رغبت قبول نمود شیخ نجم الدین صغری دو بست و پنجاه دینار سرخ تسلیم او نمود
و دو بست و پنجاه دیگر بقبالے بود او را احمد شرف میگفتندے تسلیم او کرد و آن مطربه را مقابل او ساخت
که بعد ادائے آن بہتان از وے بگیرد و بعد استحکام انکار آن شیخ ناسزاوار در حق آن بزرگوار استشهار
این تہمت داد و پیرم بیدینی پیش گرفت از آن فاحشه پیش سلطان گنانید سلطان مذکور گفت که حالیا
این صورت بر زنائے خود مقرست لایق تعذیر مشود فاما بے شہود بر حضرت شیخ بے ثبوت نمی باید و تو خود
مدعی شدی الان حاکمے دیگر باید تا حکمے درین باب فرماید محضر مشایخ باید ساخت این قضیه را در میان
باید آمد لخت مشاهیر مشایخ سند را فرمان شد تا در دار الخلافت حاضر آیند و مرا بتشریف قدوم مبارک خود سعادتمند
گردانند دراندک فرصت مشایخ کبار که در علوم ظاهر و باطن صاحب اعتبار بودند حاضر شدند مسموع است که
دو بست و چند اولیا مثل حضرت شیخ المشایخ شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس سره در مسجد جامع حاضر شدند
سلطان شمس الدین روئے بشیخ نجم الدین صغری آورد و گفت هر کرا که ازین جمله مشایخ کبار باختیار خود حاکم
گردانی تا حق بمرکز خود قرار یابد شیخ نجم الدین مذکور حضرت سلطان المشایخ شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس سره را
اختیار نمود و سبب این اختیار آن بود در ایامیکه حضرت سلطان المشایخ بهاؤ الدین زکریا شیخ الشیوخ
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره طرف ملتان رخصت یافته بودند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی
رحمة الله علیه باهم بودند چوں به نیشاپور رسیدند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه رفت
حضرت شیخ فرید الدین عطار را دریافت چوں بمنزل خود باز آمد حضرت شیخ بهاؤ الدین زکریا از
شیخ جلال پرسید امروز در سیر بودید از درویشاں کرا دریافتید حضرت شیخ جلال تبریزی گفت امروز حضرت
شیخ فرید الدین عطار را دریافتم ایشاں فرمودند که میان شما چه نوع صحبت گذشت حضرت شیخ جلال تبریزی گفت
چوں حضرت شیخ فرید عطار مرا دیده پرسید که درویشاں از کجا رسیدند گفتم از خطهٔ پاک بغداد گفت آنجا از
مشغولان حق کیست من هیچ جواب ندادم حضرت شیخ المشایخ بهاؤ الدین زکریا قدس سره فرمود چرا نگفتی که حضرت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره را دریافته ام حضرت شیخ جلال الدین تبریزی
گفت که عزیمت استغراق حضرت فرید الدین عطار مرا چناں در گرفت که اصلا حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین

قدس سره بیادم نیامد ازین سخن خاطر حضرت شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس سره غبار گرفت و همدران مقام
از یکدیگر جدا گشتند این حکایت بشیخ نجم الدین صغری رسیده بود دانست که مگر حضرت شیخ المشایخ بهاؤ الدین زکریا
قدس سره از وے ناراضیست البته بتصفیه قضیه حضرت ایشان را قبول نموده آں محضر در روز جمعه نزد سلطان
حاضر گشته بعد از ادائے نماز در صحن مسجد که آنجا میلے واقع است اکابر حلقه زده نشستند و شیخ نجم الدین آں مطربه
مذکوره را حاضر گردانید و حضرت شیخ جلال الدین قدس سره اندر مسجد در آمدند و کفش از پا کشیدند همه مشایخ از عظمت او
باستقبالش برخاستند و حضرت شیخ المشایخ بهاؤ الدین قدس سره دویدند و کفش او برداشت و در آستین
خود کشیدند در مجلس نشست سلطان شمس الدین گفت که محضر برخیزد و کسے را که حکم ساخته بودند او این تعظیم کرد
پس حاجت گفتگو نماند حضرت شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس سره فرمودند مرا واجب است که خاک کفش او سرمه
چشم خود سازم زیرا که او هفت سال در سفر و حضر با حضرت شیخ شیوخ شهاب الدین قدس سره معیت داشت
تعظیم او واجب است اما نباید که شیخ نجم الدین صغری داند و گوید که عیبے بریں تعظیم پوشیدند اگرچه همه اهل الله را
روشن است که ایں ذات پاک ایں معنی هرگز متصور نیست اما آں مطربه را در پیش طلبند تا حق بظهور
پیوندد آخر الامر شیخ المشایخ بهاء الملة والدین قدس سره آں مطربه را در پیش خواندند و بزبان مبارک گفتند
البته هرچه باشد راست گوئی والا نه خراب گردی مطربه مذکوره بآواز بلند گفت حق حاضر و ناظر است که
اینمعنی محض دروغ و افتراست حضرت شیخ جلال الدین از آنجیات پاکتر است شیخ نجم الدین صغری
مرا پانصد دینار سرخ قبول نموده و از آنجمله دوصد و پنجاه بمن داده و دوصد و پنجاه با احمد شرف بقال
امانت نهاده که بعد تقریر ایں بهتان او ادا نماید احمد شرف را نیز حاضر آوردند او همچنانکه بود قبول نموده و
آں دوصد و پنجاه دینار در محضر آوردند چنانکه شیخ نجم الدین از غایت انفعال بیخود گشت سلطان
شمس الدین مذکور همان ساعت او را از شیخ الاسلامی معزول ساخت و از نظر انداخت و عهدهٔ شیخ
الاسلام بحضرت شیخ المشایخ بهاؤ الدین زکریا قدس سره داد و از آنگاه تا الی الیوم عهدهٔ شیخ الاسلام در
خاندان کرام عظام دودمان ایشانست **نقل است** از حضرت نظام الملة والدین قدس سره که چوں
مشایخ عظام بعد قضیه محضر هر یک بمنزل خود راجع گشتند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه

در دہلی نماند از آنجا بخطۂ بداؤن آمد روزے برلب آبے کہ نزدیک شہر است با جمعے درویشان نشستہ بود بر خاست
وضو تجدید ساخت و گفت درویشان بیائید نماز جنازہ نجم الدین صغری بگذارم کہ او ہمین ساعت در
شہر دہلی نقل کردہ است اگرچہ بواسطہ تہمت او از شہر دہلی بدر آمدہ ایم او از برکت پیر ما از دہر بدر آمد
بعد چند روز خبر رسید کہ او در ہمان ساعت کہ حضرت شیخ غائبانہ نماز جنازۂ او گزارد رحلت نمودہ بود
نقل است از حضرت سلطان المشائخ نظام الملۃ والدین قدس روحہ روزے حضرت شیخ جلال الدین
تبریزی رحمۃ اللہ علیہ در خطۂ بداؤن بدہلیز خانۂ خود نشستہ بودند شخصے ہندوے از موس کنہیر کہ نزدیک خطۂ
بداؤن واقع است آوندے پر از جغرات کہ برائے فروختن آوردہ بود بر سر کردہ میگشت چون نزدیک حضرت
شیخ المشائخ جلال الدین تبریزی رحمۃ اللہ علیہ رسید نظر او بحضرت شیخ افتاد آوند جغرات کہ بر سر داشتہ بود
بر زمین نہاد و در پائے حضرت شیخ افتاد و فی الحال مسلمان گشت حضرت شیخ او را علی نام نہاد روز دیگر
بخانۂ خود رفت و ہرچہ در ملک خود داشت تمام در پیش حضرت شیخ نہاد حضرت شیخ فرمود کہ نقود نگہدار
ہر جا کہ فرمایم خرج کن عادت حضرت شیخ بود کہ ہر کرا انعامے فرمود کم از دہ درم نبود القصہ تمام آن مبلغ
بمصرف رسید یکدرم پیش علی مذکور ماند او را در خاطر گذشت کہ اقل انعام حضرت شیخ دہ درم است و بر من
یکدرم پیش نماندہ است چون کسے را اشارہ فرماید نہ درم دیگر باید کہ دادہ شود ہمدران میان سائلے
رسید حضرت شیخ بعلی اشارت نمود آن یکدرم کہ داری بدین سائل بدہ **و ایضاً** از حضرت
سلطان المشائخ شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ **نقل است** میان خدمت قاضی کمال الدین
جعفری و حضرت شیخ مودت و محبت بود روزے حضرت شیخ بخانۂ خدمت قاضی مذکور تشریف نمودہ بودند
خدمتگاران قاضی کمال الدین جعفری گفتند زمانے بنشینید کہ آلان حضرت قاضی در نماز اند چون فارغ شوند
خبر کنیم حضرت شیخ فرمود قاضی نماز گزاردن میداند این بگفت و بمنزل خود مراجعت نمود روزے دیگر قاضی را
در خواب بحضرت شیخ ملاقات واقع شد قاضی گفت کہ این سخن فرمودہ اید کہ قاضی بارے نماز گزاردن میداند
حضرت شیخ فرمود بلے قاضی گفت کہ مخدوم در نماز شما بجائے قران چیزے دیگر میخوانید یا رکوعے و سجودے
بنوعے دیگر میکنید حضرت شیخ جواب داد کہ ہمین قران میخوانند و رکوع و سجود ہمین نمط میکنند و لیکن

نماز شما نزدیک علمای ظاهر زیاده ازین نیست که در حین تکبیر متوجه قبله بایستند تا بر کنوز آن ارکان متوجه شوند و اگر مشتبه شوند تجدید نمایند فاما نماز فقرا آنست تا رب کعبه را مشاهده نکنند الله اکبر نگویند و اکمل مرتبه صلوات ایشان آنست که نماز بر عرش میگزارند علی الصباح قاضی کمال الدین جعفری بخدمت حضرت شیخ رسید هنوز خواب را تقریر نموده بود که حضرت شیخ فرمود که قاضی کمال الدین اول مرتبه صلوات فقرا آن است که شب گذشته شما را در واقعه نموده‌اند قاضی مذکور دست حضرت شیخ بوسید و معذرت نمود و پسر بزرگ خود را که سیف الدین محمد نام داشت مرید حضرت شیخ المشایخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه کرد و بعد از آن حضرت شیخ المشایخ شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه از خطهٔ بداون طرف بنگاله عزیمت نمود و شیخ علی خیرات فروش که مسلم شده بود بدنبال شیخ مذکور میرفت چون مقدار دو فرسنگ رفت حضرت شیخ فرمود که درویش علی بازگرد او عرض نمود که مخدوم خواجهٔ من و پیر من توئی من بی تو در اینجا چه کنم حضرت شیخ فرمود که برو من این مقام را بحوالهٔ تو نمودم آخر همچنان شد باوجود چندین مشایخ کبار خلق هم بدو توجه نمودند نقلست که شیخ وحید الدین ترمذی از حضرت شیخ جلال الدین قدس سره می پرسید که مردی روزه نمیدارد و نخورد حضرت شیخ جواب داد گو سحر هم بخورد شام و چاشت هم باید که قوتی که بدان حاصل آید و در طاعت خدای تبارک و تعالی صرف نماید و معصیت نکند حضرت شیخ المشایخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه چون در بنگاله رفت تمام خلایق آن بر ایشان رجوع نمود و مرید گشت و حضرت شیخ در آن مقام خانقاه ساخت و لنگر انداخت و چند باغ و زمین بها خرید و وقف آن لنگر گردانید و از آنجا بیشتر شد و آن بندر را دیوه محل گویند در آنجا چاهی بود کافری بتخانه بنا نموده بود و زری فوق الحد خرج ساخته حضرت شیخ آن بتخانه را شکست و بعدران بتخانه تکیه ساخت حضرت شیخ در آنجا بسیار کافر را مسلمان ساخت الآن مقبرهٔ مطهرهٔ ایشان هم در آن بتخانه است و نصف حاصل آن بندر وقف لنگر ایشان است

در ذکر حضرت سلطان المحققین برهان العارفین سلطان المشایخ والاولیا شیخ سماء الملة والدین قدس سره العزیز

اختر نور دین ز دو در اوج ... آن گشاینده در مقصود
چون بره صفا قدم بگشاد ... وان نماینده ره معبود
گام بر گام مصطفی بنهاد ... لجه معرفت ز دو در موج
بادشاه جهان بزرگ گهر

کلّیے چار ترکیش و سهیم	کیست جزوے ممالکِ خویشی	گر کند سروری بدرویشی	دو جهان نزد همتِ والاش
کمتر از سیم دانهٔ خشخاش	باطن او ز طلعتِ تکریم	داده نور و صفا بهفت اقلیم	خاک درگاهِ او پناه ملوک
در او سجده گاه اهل سلوک	گوهر معدن صفاتِ خدا	قطرهٔ از ابر کوششش دریا	بر جهان فیض اقدسش نازل
او بدان فیض بر جهان نازل	سرو باغ حدیقهٔ تقدیس	بگریزان ز سایه‌اش ابلیس	طایرِ قدس را بلفظ فصیح
قوت داده ز دانهٔ تسبیح	هر که داد ارادتش داده	پا بعرش عظیم بنهاده	رهبر انس و جان ز روی یقین
پیشوای جهان سماء الدین	چون لبش ناظر جمالی گشت	زان نظر گنج لایزالی گشت	آن مخزن حقایق و آن

معدن دقایق آن محیط حضور و هویت آن بسیط سرور الوهیت آن عنقای قاف تجلیات و آن بیضای سپهر بینات آن آسمان جهان تمکین قطب المشایخ شیخ **سماء الملة** والدین قدس سره اگرچه از جملهٔ مشایخ کبار متاخرین بود اما از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش نمود در جذب خواطر تصرف عظیم داشت بهر علیلے که نظرِ مبارک می انداخت سینهٔ او را از امراض باطن بتجلی پاک می ساخت اشفاق نبوی و اخلاقِ مصطفوی را در اطوارش هویدا بود بجانب هر مریدے که تبسم فرمودے کارش باتمام نمودے **بیت**

فی الحقیقت بجو خورشید سپهر	بر جهان انداخته انوار مهر

ذاتش بصفات الله موصوف بود در کشف و کرامت معروف نظرِ شفقت در بر منعم و درویش و بیگانه و خویش یکسان بودے در نظر فرزند و غیره فرق ننمودے و فاسق را بے تجدید امر معروف بالفاظ شهد آمیز بکلی از جادهٔ فسق و فساد بسجادهٔ صلاح و اعتقاد آوردے روزے پسر شهاب خاں ماں نویس سلطان العادل **بهلول انار الله برهانه** شیخ محمد نام است در مجلس حضرتِ ایشان درآمد آن درویش حاضر بود خواست که او را از مجلس بیرون کشد از نور باطن قصدِ این فقیر دریافتند بر فور روئے مبارک بسوئے من کردند و این بیت خواجه حافظ قدس سره بر زبان راندند **بیت**

همه کس طالبِ یارند چه هشیار چه مست	همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

بمجرد استماع این بیت حالتے در شیخ محمد مذکور که یکے از فاسقان مشهور بود پدید آمد فی الحال سر بر زمین نهاد و دستِ نابت بحضرتِ ایشان داد و مرید گشت بعد از آن تا زنده بود گرد مناهی نگردید و شیوهٔ صلاح ورزید و یکے از مقبولان گشت **نقل است** از حضرت ملک المشایخ والعلماء والصلحاء برادر حقیقی

حضرت ایشان شیخ **اسحاق** رحمة الله علیه که در آنچه ایشان به دوازده سالگی رسیده بود هرگز نماز تهجد
ایشان فوت نشده پدر بزرگوار ایشان شاره نموده بود که چون این چنین فلان جا رسد نماز تهجد میباید
گذارد حضرت ایشان از اندرون حجره لحاف بر روے مبارک کشیده آن ستاره میدیدند وضو تجدید مینمودند
و نماز تهجد ادا میکردند و هم از حضرت شیخ اسحاق رحمة الله علیه استماع دارم که وقتی در ملتان قحط عظیم افتاد
و غله بکلی ناپدید گشت و دانه جرت چون از مروارید عزیز گشت در آنچنان ایام اگر گاهے نیم سیر جرت یا گندم
دست میداد آنرا میجوشانیدند و دانهاے آن شمرده با آدمیان خانه میرسانیدند هر چه حصه ایشان رسیدے
نصیب فقیران گردانیدے و فاقه بر فاقه کشیدے و اصلا بطعام نیاوردے ایشانرا عظیم داشته هرگز درمے و دینارے
بملک خود نمیگذاشت با وجود هزارها فتوح رسیدے نصیب مستحقان و فرزندان مساوی گردانیدے
چنانچه این فقیر مدتها در ملازمت حضرت ایشان بوده هرگز با ملک نصاب نیافته از مولانا عطاء الله دانشمند
که یکے از کمترین شاگردان حضرت ایشانست استماع دارم که در خطه ناگور عورتے بود صالح ارادت بحضرت ملک
المشایخ داشت و ورا ماده گاوے بود شیر دار از آن شیر ماده گاو و خیرات بستے و پیش حضرت ملک المشایخ
مے آوردے و آنچه حضرت ملک المشایخ از خطه ناگور عزیمت گجرات فرمودند ماده گاو آن عورت را دزد برد
بعد دو سه روز آن عورت بگفت که یا مخدوم سماء الملة والدین گاه گاهے شیر و خیرات آن ماده گاو بحضرت
شما رسیده است آنرا چون دزد برد البته آن ماده گاو بمن رسانید آمین بگفت و بنماز مشغول گشت
در عین نماز آواز حضرت ملک المشایخ شنید که بی بی اینک ماده گاو شما رسانیده شده است احتیاط نگاهدار
چون سلام کرد ماده گاو را در صحن خانه ایستاده دید + وقتے حکیمے از طرف بنگاله آمده بود همانروز این فقیر را بدید
و پاره سیماب کشته در پیش این فقیر نهاد مقدار نیم حبه بخوردیم همدران ایام این اضعف الانام را ضعفے
تمام باندام راه یافته بود و اشتها بکلی رفته از خوردن نیم حبه سیماب قوتے در بدن سقیم و اشتهاے عظیم پیدا
نمود گفتم چه باشد که ترکیب کشتن سیماب بمن نمائی چنانچه او قبول نمود و این معنی قبل از سفر آخر بود +
همانروز بخدمت ملک المشایخ اتفاق واقع شد چون بخدمت حضرت ایشان رسیدم بر فور فرمودند که
فلان کس سیماب بکلی کشته نمی شود نعوذ بالله منها اگر خام ماند ضرر باندام رساند نظر بنفع او نباید کرد دانستم که

گلبنے چار ترکیبش دیہیم	کیست جز وی بملک بے خویشی	گر کند سروری بدرویشی	دو جہان نزد ہمتش لاش
کمتر از نیم دانهٔ خشخاش	باطن او ز طلعت تکریم	داده نور صفا بهفت اقلیم	خاک درگاہ او پناہ ملوک
در او سجده گاہ اہل سلوک	گوہر معدن صفات خدا	قطرهٔ از ابر کوششِ دریا	بر جہان فیض قدسش نازل
او بدان فیض رہ جہاں ز ازل	سرو باغ حدیقهٔ تقدیس	بگریزان ز سایہ اش ابلیس	طایر قدس را بلفظ فصیح
قوت داده ز دانهٔ تسبیح	ہر کرا دار ارادتش داده	پا بعرش عظیم بنهاده	رہبر انس و جان ز روی یقین
پیشوای جہاں سماء الدین	چون دلش ناظر جمالی گشت	زان نظر گنج لایزالی گشت	آن مخزن حقایق و آن

معدن دقایق آن محیط حضور ہویت آن بسیط سرور الوہیت آن عنقای قاف قناعت و آن بیضای سپہر بدایت آن آسمان جہان تمکین قطب المشایخ شیخ **سماء الملة** والدین قدس سره اگرچه از جملهٔ مشایخ کبار متاخرین بود اما از روی علم ظاہر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش ہمی نمود در جذب خواطر تصرفی عظیم داشت بہر علیلے که نظر مبارک مے انداخت سینهٔ او را از امراض باطن تجلی پاک مے ساخت اشفاق نبوی و اخلاق مصطفوی را در اطوارش ہویدا بود بجانب ہر مریدے که تبسم فرمودے کارش باتمام بودے **بیت**

فی الحقیقت ہمچو خورشید سپہر	بر جہان انداختی انوار مہر

ذاتش بصفات الله موصوف بود در کشف و کرامت معروف نظر شفقت او بر منعم و درویش و بر بیگانه و خویش یکسان بودے در نظر فرزند و غیره فرق ننمودے و فاسق را لیے تجدید امر معروف بالفاظ شہد آمیز بکلی از جادهٔ فسق و فساد بسجادهٔ صلاح و اعتقاد آوردے روزے پسر شہاب خان ماں توبس سلطان العادل **بہلول انار الله برہانه** شیخ محمد نام است در مجلس حضرت ایشان در آمد این درویش حاضر بود خواست که او را از مجلس بیرون کشد از نور باطن قصد این فقیر دریافتند بر فور روی مبارک بسوے من کردند و این بیت خواجه حافظ قدس سره بر زبان راندند **بیت**

ہمه کس طالب یارند چه ہشیار چه مست	ہمه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

بمجرد استماع این بیت حالتے در شیخ محمد مذکور که یکے از فاسقان مشہور بود پدید آمد فی الحال سر بر زمین نهاد و دست انابت بحضرت ایشان داد و مرید گشت بعد از آن تا زنده بود گرد مناہی نگردید و شیوهٔ صلاح ورزید و یکے از مقبولان گشت **نقل است** از حضرت ملک المشایخ والعلما والصلحا برادر حقیقی

حضرت ایشان **شیخ اسحاق** رحمة الله علیه که در آنچه ایشان بدوازده سالگی رسیده بود هرگز نماز تهجد
ایشان فوت نبودے پدر بزرگوار ایشان اشاره نموده بود که چوں ایں چنیں طفلاں جا رسد نماز تهجد بیاید
گذارد حضرت ایشان از اندرون حجره لحاف بر روئے مبارک کشیده آں اشاره میدیدند وضو تجدید نموده‌اند
ونماز تهجد ادا میکردند و هم از حضرت شیخ اسحاق رحمة الله علیه استماع دارم که وقتی در ملتان قحط عظیم افتاد
وغله بکلی ناپدید گشت دانه حبوب چوں اثر مروارید عزیز گشت در آنچناں ایام اگر گاہے نیم سیر حبوب یا گندم
دست میداد آنرا میجوشانیدند و دانه‌ها ئے آں شمرده بآدمیان خانه میرسانیدند هر چه حصهٔ ایشاں رسیدے
نصیب فقیراں گردانیدے وفاقه بر فاقه کشیدے و اصلا تغیر بسیار وقتے ایشاں را عظیم داشته هرگز درمے و دینارے
بملک خود نمیگذاشت با وجود هزار ها ئے فتوح رسیدے نصیب مستحقان و فرزنداں مساوی گردانیدے
چنانچه ایں فقیر مدتها در ملازمت حضرت ایشان بودے هرگز با ملک نصاب نیافته از مولانا عطاء الله دانشمند
که یکے از کمترین شاگردان حضرت ایشانست استماع دارم که در خطهٔ ناگور عورتے بود صالحه ارادت بحضرت ملک
المشایخ داشت و را ماده گاؤ بود شیر دار از شیر ماده گاؤ خیرات بستے و پیش حضرت ملک المشایخ
میآوردے و آنچه حضرت ملک المشایخ از خطهٔ ناگور عزیمت گجرات فرمودند ماده گاؤ آں عورت را دزد برد
بعد دو سه روز آں عورت بگفت که یا مخدوم شماء الملة والدین گاه گاہے شیر و خیرات آں ماده گاؤ بحضرت
شما رسیده است آنرا چوں دزد برد البته آں ماده گاؤ بمن رسانید آیں بگفت و بنماز مشغول گشت
در عین نماز آواز حضرت ملک المشایخ شنید که بی بی اینک ماده گاؤ شما رسانیده شده است محافظت نگاهدار
چوں سلام کرد ماده گاؤ را در صحن خانه ایستاده دید + وقتے حکیمے از طرف بنگاله آمده بود همانروز ایں فقیر را یک
پاره سیماب گشته در پیش ایں فقیر نهاد مقدار نیم حبه بخوردیم بعد ازاں ایام ایں ضعیف الانام را ضعفے
تمام باندام راه یافته بود و اشتها بکلی رفته از خوردن نیم حبه سیماب قوتے در بدن سقیم و اشتهائے عظیم بروئے
نمود گفتم چه باشد که ترکیب کشتن سیماب بمن نمائی چنانچه او قبول نمود و ایں معنی قبل از سفر آخر بود +
همانروز بخدمت ملک المشایخ اتفاق واقع شد چوں بخدمت حضرت ایشان رسیدم بر فور فرمودند که
فلاں کس سیماب بکلی گشته نمی شود نعوذ بالله منها اگر خام ماند ضرر باندام رساند نظر بر نفع او نباید کرد دیدم که

حضرت ایشان را این معنی مکشوف شده است عرض نمودم که مخدوم مرا حرارت محبت شما کافی ست پیدا است
که حرارت سیماب چه نفع بخشد فرمود که ان شاء الله تعالیٰ قوت شما از نور باطن ظهور پیوندد. بمجرد تسامع این
سخن سستی در وجودم نماند روزے در ایام شتا هنگام چاشت دولت آستانه بوسی میسر گشت این حقیر
بواسطه شرف قرابتے محرمیت داشت و اشارت بود همگی که فلان کس بر در آید بیرون نباشد فی الحال
اندرون در آید چون در آمدم دیدم که بر تخت پوش نشسته اند و طبقے از طعام کهچری به پیش نهاده تناول
میفرمایند تبسمے کردند و بهم کاسگی اشارت فرمودند و گفتند که در خوردن این طعام جزوے ریاضتی در کار است
اختیار چیست گفتم بسر و دیده چون لقمه در دهن انداختم دریافتم که طعام چون طبخ طباخان خام و روغن
آن امثال روزگار مهجوران تلخ بشیرین کامی تناول میفرمایند تحمل نتوانستم نمود سازنده وار خدمتگار
که مطبخ بحوالهٔ او بود باواز درشتش زبان کشودم و ملامت نمودم که اے شور بخت ترشروئے این چه تلخی و
خامیست که بطعام ایشان در آورده البته معلوم نمودند که تلخی و قهر بجانب او از تلخی روغن زیاده است
تبسم شیرین فرمودند که من سخن ریاضت اول در میان آورده بودم شما نیز قبول نموده بودند اکنون او را
هیچ نباید گفت بحکم چنانکه باید سبحان الله اخلاق محمدی در ایشان ظاهر بود و آثار بزرگی هم در ایام خوردگی
میسر شده بود و چنین استماعیست که پدر بزرگوار ایشان مرید و مربوب حضرت محبوب العارفین و مطلوب
المتقین حضرت سید صدر الدین محمد نیر سپهر اعمال المعروف بشیخ راجوی قتال بود اگرچه حضرت
مخدومی مرشدی و مولائی شیخ سماء الملة والدین قدس سره مربوب و محبوب ایشان بودند لیکن
خرقهٔ خلافت و ارشاد از حضرت شیخ الاسلام زبدة المشائخ شیخ کبیر الدین اسمٰعیل که
بظاهر و باطن آئینهٔ انوار نبوی و مظهر آثار مصطفوی بود داشتند هم از الفاظ در ربار آن لجهٔ اسرار
مرشدے و مولائے تسامع است درمیں دوازده سالگی مشغول بتعلیم بوده ام که پدر بزرگوارم در نیم شب
به پیش خودم خوانده لآلی الفاظ بنصائح مے افشاندند و کیفیت آگهی بادشاها سماء الدین را از کرم عمیم خود
ابواب سعادت ابدی و اسباب دولت سرمدی مفتوح و میسر گردان پیدا است که دعا آنچنان پدر
در حق این چنین پسرے چه قدر تاثیرے دهد هم از حضرت ایشان استماع دارم لیکن بعد رحلت حضرت

شیخ الاسلام شیخ صدر الدین محمد که پیر و مرشد مادر من بوده است روزے بملازمت قطب سپہر معرفت حضرت
شیخ المشائخ شیخ اسمٰعیل که ولی عہد حضرت ایشان بود مشرف شدیم و عرض نمودیم که از کمال حضرت مخدومی
ہیچ نقصان نپذیرد اگر این ذرہ حقیر را بمہر و شفقت پرورش دہند و از سرگشتگی بسعادت ارشاد و استقرار
بخشند حضرت ایشان بجواب فرمودند و اظہار تواضع نمودند که حضرت برادرم شیخ المشائخ شیخ فضل اللہ
بسے اہل کمال و صاحب حال ہست ترا بر ایشان رسانم و خرقه بدہانم من از غایت ادب مرید نگشتم
القصه بعد از چند روز نیز ہمان عبارت عرض نمودم و باز حضرت ایشان ہمان جواب بتواضع و انکسار
فرمودند آخر زمان از غایت اعتقاد و نہایت اتحادے که داشتم عرض نمودم که اے خداوند کار بنائے
ارادت و معامله پیری و مریدی و مرشدی و مسترشدی بربط قلبی فرط محبت نہاده اند من این معنی به نسبت
حضرت مخدومی مستحکم و مستقیم مییابم بمجرد تسامع این کلام در کنار گرفتند و در حجرۂ خاص خود بردند و تلقین ذکر
فرمودند و بخرقۂ خاص خود بعد ادائے دوگانه مشرف گردانیدند ذالک فضل اللہ یوتیه من یشاء
ہم در آن زمان بخاطرم گذشت که فی الحال بعد ازین ترک تعلم ظاہر گیرم و بصفائی باطن کلی مشغول گردم
این معنی که در دلم گذشت فی الحال بدیشان مکشوف گشت بر فور فرمودند تعلم که بنائے شرع و اساس دین
بدان برپاست ترک نباید کرد از خدائے تبارک و تعالی خواسته ام که اہل ظاہر و باطن از تو فائده گیرند چنانچه
پیران ما بظاہر و باطن معمور و آراسته بوده اند امیدوارم که تو نیز ہمچنان آراسته و پیراسته باشی سبحان اللہ
زہے تاثیر دعا ست بیت زان روز که از سپہر زاده ٭ بر گام نبی قدم نہاده ٭ سالہائے این حقیر
بملازمت و خدمت آنحضرت میبود و بدیدۂ ظاہر و باطن معاینه مینمود در روش و اخلاق آن مرشد
آفاق حیرتم مے افزود نیم شبے وضوئے تجدید فرموده در نماز شروع مینمود مقدار یک پاس شب در نوافل
میگذشت نیم پاسی دیگر تا صبح صادق در مراقبه میبود و دیدۂ باطن بمشاہدۂ حق میکشود بعد از آن شروع در سنت
موکده نماز فجر میکرد و علمائے اہل ظاہر و صلحائے اہل باطن بنماز فجر ایشان جمع میشدند و این حقیر از نماز
نیم شبے تا نماز اشراق از حضرت ایشان منفک نمیگشت کلوخ استنجا از بیرون شہر در سبدہا
نہاده بر سر کرده مے آورد و آب وضو نیز مہیا میداشت و بدست مبارک ایشان مے ریخت

بعد از تفرج نماز چاشت و اشراق که مشغول سبق و درس علما و صلحا میشدند نیز حاضر میبود و بمقدار نیم روز
در تدریس اشتغال مینمودند همیشه درس گفتن حضرت ایشاں تفاسیر و احادیث و اصول فقه به بعضے
طالب علماں که پایهٔ دانشمندی داشتند بود و بعد ازاں بتربیت مریدان اهل یقین و طالبان حقیقت
دین رجوع میکرد بحکم کلّموا الناس علیٰ قدر عقولهم برحسب استعداد و اتحاد هر یکے ارشاد میفرمود و التفات
رنگ مینمود و ارباب طلب که اسباب ادب را ایشاں مرتب میبود و بخصوصیت منسوب و معروف بودند
بدیشاں فیض می بخشید بعد از افادت بر اهل سعادت بنماز عصر مے ایستاد و بمشاهده قربت حق تعالیٰ
دیدهٔ باطن میکشاد و مستغرق جمال الله میگشت چوں اذان صلوٰة مغرب مے شنود چشم از مراقبه میکشود
بعد ادائے صلوٰة مغرب و نوافل اوابین بمراقبه مستغرق میماند بعد از نماز عشائے از مسجد قدم مبارک بسمت
دولتخانه میراند و در آنجا چهار گوشه چرتوشه فراز مینمود و الوان نعمت میفرمود و خود نیز بموافقت حضار دست بر
تناول میکشود و اهل دلانے که گرسنه انعام مستدام او بودند لقمه بکام مراد ایشاں مے انداخت و سینه زمره طلبه را
بنور سرور مسرور معمور مے ساخت بعد تفرج طعام خاص و عام را بتشریف رخصت و اجازت
مشرف میگردانید هر یکے معموری باطن و مسروری ظاهر بر گزیده منزل خود مراجعت مینمود و خود بر تختے که از
رسن فرشت ساخته بودند لمحه برائے استراحت فراز میکرد و باشتغال باطن فرو میرفت اهل ظاهر می پنداشتند
که در خواب است نمیدانستند که در بحر احدیت غرق آب است تا بود ایں معامله داشت و تخم عبادت در مزرع
سعادت بهموار میکاشت سلاطین روزگار را به پیش آں عالی وقار هر گز وزنے و مقدارے نبود و
فقر و غنی در دیدهٔ حق بین او مساوی مینمود اگر هزار تنکه زر سرخ از جائے فتوحے رسیدے یا نصد قرض مے
کشیدے و باهل حاجت بخشیدے و موجب قرض آں بودے چوں معلوم اهل فقر گشتے که امروز چیزے از فتوح
رسیده است ضرورت دست طلب پیش بردے و آں هزار تنکه چوں بمستحقاں رسیدے مستحقان دیگر را از آں
سیم مقروض نصیب میرسانیدے شفقت درباره فقرا و غربا و یتیماں بحدے داشتے که در موسم هر میوه ایں طائفه را
در حضور خود نشاندے و الوان نعیم در پیش آں قوم فشاندے و خود نیز بموافقت و مرافقت ایشاں دست
تناول میبردے که با وجود شکرانه و فتوح هزارها متواتر رسیدے و آں از برائے قدر کفاف خود نیز قرض میکشیدے

یکبار بحضور این فقیر دو هزار تنکه فتوح رسید همه را بایثار مستحقان کشید همدران حین جمعی دیگر رسیدند حضرت
مخدوم زاده برجادهٔ شیخ المشایخ نصیر الملة والدین را اقربان شد مردمانیکه بعد قسمت رسیده اند ایشان را
محروم نباید ساخت هزار تنکه دیگر قرض کرده بدین درویشان هند درین میان این درویش متبسم گردید و فرمودند چه
خنده میدی عرض نمودم سبحان الله اگر درویشان زمانه را فتوحے میرسد ایشان نیز قرض میکنند تاکسے واند
متبسم شدند نیز از حضرت مخدوم زاده برجادهٔ شیخ المشایخ نصیر الملة والدین استماع است در
ایامیکه حضرت شیخ قطب العالم سماء الملة والدین در خطهٔ بیانه متوطن شده بودند روزے سلطان احمد
جلوانی در حضرت آن عارف ربانی مجال آستان بوسی یافت سید خونده میر رسولدار که بخطاب مرتضی خان
مخاطب است پیر ایشان بود و بعضے از امرائے دیگر را نیز در اندرون خواندند و بمقابل خود نشاندند در ایام سلطان
حسین جونپوری بجزم اقتدار الملک دهلی حرسها الله عن آفات والبلیات میان سرعت بکمر قوت
مستحکم ساخته بود و سلطان احمد جلوانی دست موافقت بفتراک مرافقت او داشت القصه بحضور
حضرت آن سرو حدیقهٔ شیخوخت خیار در ایستاد و هر دو دست بالتماس فاتحه بکشاد و معروض داشت
که از حضرت مخدومی و مولائی التماس فاتحه دارم برین نیت که حضرت سلطان حسین جونپوری را
فتح دهلی شود که او بادشاهے عظیم القدر است بمجرد این استماع بشرهٔ مبشرهٔ حضرت مخدوم متغیر گشت
و فرمود که اے احمد آبا و اجداد تو نواختهٔ سلطان بهلول انار الله برهانه بوده اند و تو تربیت کردهٔ اوئی
ترا نشاید که چندین حقوق نعمت و نمک یکبارگی بخاک مذلت اندازی زیرا که کفران نعمت موجب ذلت و
عدم دولت است مرا چه نسبت بدعائے ظالمے که دست ظلم کشاده پائے تعدی از دایرهٔ عدالت بیرون
نهاده بقصد عزیزیکه دل و دیده همواره بخدائے آرد و شقایق وار سر تعهد از زمین تعبد عبادت برنمیدارد
باشم چون احمد این سخن شنید بسیار منفعل گشت و نشست و یقین دانست که هرگز دست مراد سلطان
حسین بدامن مقصود نخواهد رسید تا دیر هم به سلطان بهلول خواهد پیوست مقصود ازین حکایت
این است که بادشاهان را از روئے دیانت دین بدین نمط نصیحت باید و باوجود آنکه سلطان احمد مذکور
مردے صفرا مزاج و تند خوے بود در استیلائے غضب کلمات کفر از زبان جهید آن روز حضار مجلس را

معاینه شد که از غایت دهشت مخدومی چون حرف مفضا در خود میخیزد تا آن زمان که رخصت یافت ایضاً
در ایامیکه حضرت مخدومی مولائی مولانائی شیخ سماء الملة والدین قدس سره در دار الملک دهلی متوطن بوده اند
و این حقیر بزیارت پر طهارت قدم حضرت آدم صفی الله مشرف شده آمده بود اغلب بحضرت ایشان مشرف
میشد روزی سلطان بهلول پدر حضرت سلطان سکندر انار الله برهانه بزیارت ایشان آمد خبر کردند
که سلطان تشریف قدمبوس را ملتمس و مترصد است اشارت چیست فرمودند که در آید سلطان مذکور
در آمد و سر در قدم حضرت ایشان نهاد و متقابل نشست بعد زمانی سلطان مذکور عرضداشت نمود که یعنی این
معتقدی را دیده ظاهر و باطن ناظر بر چهره کرم و شفقت حضرت مخدومی مولوی است زیرا که بادشاهان
یعنی درویشانند و ما ریزه چین صورت ایشان حضرت مخدومی فرمودند ریزه چیدن از صورت ایشان
انیمعنی دارد اگر کسی را توفیق رفیق طریق احوال ایشان نباید باری براه افعال و اقوال و اعمال ایشان قدم
بستاید تا از صورت ظاهر درویشان زنگ کدورت بر باطن ایشان بر آید بعد ازان بزبان مبارک راندند
یعنی سه کس از انعام مستدام حضرت عزت محروم میباشند اول پیری که در معاصی بر دل و جان خود محکم بربندد
دوم جوانی که بامید توبه باطن خود بمعصیت بسپارد سیوم سلطانی که با وجود حصول جمیل مرادات جزوی و کلی
چراغ سلطنت خود را بصرصر ورع بی فروغ گرداند با پیر خطاب شود که ای پر موی سفید و سیه دل ترا
بعد از ضعف پیری چه امید زیستن بود که دیوار تو مستحکم گردد ساختی و از سمن غفلت بقوت معصیت
بنیادش انداختی و با جوان ندا دهند که ای جوان نادان ندانستی که شیخ و شاب و اطفال را ناصیه
حیات بید قدرت قضائی ربانی است ترا که بامید توبه پیری بصحرائی معصیت
نخوت میچرا میدی عاقبت ندیدی که به پیری نرسیدی کتایب گردی بادشاه کاذب را بدین خطاب
و عتاب در اضطراب اندازند که ای غافل روزگار در ورع از بهر طلب حقی نباشد مگر از برای ربط و ضبط
دنیای فانی ازان چه حکم داشتن که تخم کذب در مزرع اعمال پیوسته میکاشتی که در پیری بادشاهی یافتی
دل را از خوف الهی آگهی بخشی و خود را از کذب و معصیت مها امکن باز داری و پیوسته در شکر نعمت
منعم حقیقی مستغرق مانی تا بحکم لئن شکرتم لازیدنکم ادرار نعمت یابی و در معصیت چنان نباشی که

داخل - ولئن کفرتم انّ عذابی لشدید - شوی القصه این کلمات چنان در دل سلطان مشار الیه اثر کرد که
قطرات دمع بر صفحهٔ رخساره میریخت و هر قطره بهار محاسن وے می آویخت چنانچه بعجز و نیاز میگفت که
حضرت مخدوم باوجود چندین تقصیرات محبت درویشان در خود زیان زمان مزید میابم امید که حق تبارک و تعالی
ببرکت محبت این قوم مراجات ارزانی فرماید البته بر شکوهٔ عجز و نیاز در میان آورد که حاضران مجلس را در
گریه انداخت آخر الامر مصلائی خاص بدو عطا فرمود سلطان آن مصلا را بر سر نهاد و مراجعت نمود استماع
دارم از حضرت مخدوم زاده برجادهٔ شیخ المشایخ شیخ نصیر الملة والدین رحمة الله علیه روزے حضرت شیخ مشار الیه
بعد وفات سلطان بهلول غازی انار الله برهانه نور الله تعالی مرقده بزیارت قدم رنجه فرمود و زمانے بعد ادای
فاتحه اخلاص سر در مراقبه آوردند بعد از ان برخاستند و بزبان گوهر نثار فرمودند سبحان الله این مرد را اگرچه درین
جهان در کامرانی و سلطانی گذرانید از برکت فرط محبتے و اعتقادے که با دوستان خدای تبارک و تعالی داشت
در آن جهان نیز مرتبهٔ عالی یافت روزے بهنگام صلوٰة شام امام معهود حاضر نبود اشارت امامت بقاضی بدر الدین
حاکم خطهٔ بیانه فرمودند قاضی مذکور بصف امامت شتابان صفدران برخاست و بتسامع ادای قدوقامت
را بیارا است و شمشیر زبان را چون زبان شمشیر بعزم ادای مخرج قران تیز راند رفت بعد فاتحه الکتاب بسوی
سورهٔ لایلاف شتافت از بس که شمشیر زبان را به تیزی راند بجای والصیف و آصیف خواند این حقیر بعد سلام
صلوٰة روی کلام بسوی امام نهاد و گفت مخدوم عجب مردے صف شکن بوده که بمسند سرعت را در میدان
قرات چنان تیز تاختی که صلوٰة مقتدیان را بسیف لسان سر انداختی مجرد تسامع این الفاظ بشره بشره
آن گوهر معدن حیا متغیر گشت اگرچه فی تلک الوقت اظهار نمود فاما روز دیگر در خلوت فرمود که فلان که قاضی
بدر الدین را از کلام شما انفعالے روی نمود او را خوشنود باید ساخت روز دیگر خوشنود کرده شد [illegible]
اگرچه آمیزش با بندگان خدای تبارک و تعالی از جهت تکمیل خاص و عام [illegible] فاما هر که از خواص
عام بدیشان رسید البته دهشت ایشان در وی تاثیر تمام کرده و همگی آداب ایشان واجب داشتی
استماع دارم از حضرت سلطان المجردین و برهان المتوکلین علام اسرار ربانی شیخ عبدالله بیابانی که پسر بزرگ
حضرت شیخ مشار الیه بوده یعنی میان حضرت شیخ و میان حضرت شیخ وجیه الدین احمد که قطب زمانه خود بوده

آلان مقبرهٔ او در گجرات است ملاقاتی واقع شد او شیخ عظیم القدر بود در علم ظاهر ابو حنیفهٔ وقت بود در معاملهٔ
باطن بایزید عصر بوده در آنچه حضرت شیخ المشائخ سماء الملة والدین قدس سره العزیز بگجرات عزمیت نموده بودند
حضرت شیخ المشائخ شیخ وجیه الدین احمد در حید حیات بودند و عمر ایشان بصد و بست و سه سال رسیده بود
و حضرت شیخ سماء الملة والدین قدس سره در آن ایام شست و پنجساله بود ند روزی برای ملاقات
حضرت وجیه الدین احمد مذکور رفته بشاگردی شیخ وجیه الدین از شاگردان بزودی سبق میگفت بمجرد در آمدن
حضرت شیخ سماء الملة والدین قدس سره سبق پیچیده و حضرت ایشان را با دبی تمام قیام نموده بدو زانو بادب نشستند
با وجود که میان این دو بزرگان هرگز ملاقات نبوده و نه بهیچکس معرف بود حضرت شیخ وجیه الدین احمد رحمة الله علیه
کمالات و استعداد حضرت ایشان بنور باطن دریافت و یک مصلای خاص پیش حضرت مخدوم به تبرک
نهاد حضرت مخدوم قبول فرمودند و حضرت شیخ وجیه الدین احمد مرید حضرت بابا اسحاق مغربی بوده است و
مرید شدن ایشان بدین نمط است در آنچه پدر بزرگوار حضرت ایشان ملک اختیار الدین محمد وفات یافت حضرت
شیخ را در هژده سالگی گذاشت و ملک اختیار الدین محمد مذکور با سلطان فیروز شاه بادشاه قرابتی داشت و
از امرای کبار بود بعد وفات خزانهٔ وافر گذاشت و او را غیر از شیخ هیچ وارثی نبود حضرت شیخ از فرط
جمالی و حسنی که داشت مردمان شهر یوسف ثانی میگفتند فاما در فسق و فجور مستغرق بودی و ملازم لهو بود
روزی سواره میرفت گذر شیخ بدر خانقاه بابو اسحاق مغربی افتاد و بابوی مذکور در دهلیز خانقاه استاده بود
چون شیخ احمد را دید که در غایت مشغول از غرور بر داشته بشیخ احمد رسانید و فرمود که ای پسر تو را چند
در بلای فسق خواهی بود بمجرد استماع این کلام شیخ مشار الیه بیهوش گشت و از اسب بر زمین افتاد چون
بابو … خانقاه … او بر زانوی مبارک نهاد و بعد زمانی اندرون خانقاه آورد و قدری آب طلبید
پس خورده … در دهن … انداخت چنانچه شیخ هشیار گشت و بشرف بیعت مشرف شد و هرچه خزانه
و متاعی که داشت … با بو اسحاق کشید و بتصرف مستحقان رسانید در روزگاری اندک
بمقام قطبیه رسید چنانچه اکثر … او شدند … از شیخ مذکور گرد که خدای نگشت پانزده سال
بر … که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مجاور … گجرات … سلطان احمد گجراتی … دانشمند بود

حفظ کلام مجید داشت مرید ایشان گشت کلان مقبرهٔ آن بزرگوار نزدیک شهر احمدآباد در قصبهٔ سرکهیج است بیشتر
سلاطین گجرات بپایان او آسوده اند این حقیر نیز وقت مراجعت بیت الله بزیارت او مشرف گشته چون بخدمت
حضرت شیخ سماء الملة والدین پیر دستگیر خود رسیده و تذکره زیارت ایشان عرض نموده چنانچه حضرت مخدومی
نیز فرمودند که میان ما و ایشان ملاقات بوده هم بران نمط که از حضرت عارف ربانی شیخ عبد الصمد بیابانی استماع
بوده است در ایامے که حضرت شیخ سماء الملة والدین قدس سره در قصبهٔ پلانیه نزدیک رهتور ساکن بوده اند
این درویش بعد تشریف بیعت رسید از سلوک خدمت ایشان میکرد چنانچه در حجرهٔ خاص ایشان مسواک و
شانه و رومال پیش مے نهاد بعد از آنکه آواز دستک مخدومی مے شنید درون آمده وضو میکنانید مدتے مشرف
بدین عهد بود روزے بعد ادائے نماز اشراق درویشے بمجلس ایشان در آمد مکتوبات حضرت عین القضات
همدانی برابر داشت چنانچه حضرت مخدومی مکتوبات مذکوره از دستش گرفتند و یک دو ورق مطالعه فرمودند بعد از آن
در تعریف حضرت او در آمدند و بزبان مبارک راندند که او در روزے بهشت جائے طعام بود و اصلا از حجرهٔ خویش
بیرون ننهاده در بهشت جا هم در یک وقت حاضر گشت باستماع این کلام چون مبتدی سلوک بوده است خطره در
خاطرم گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین به هشت جا چگونه حاضر شده باشد مجرد این خطره مستغرق
شدم و با خود گفتم که در معنی هیچ شبه نیست که حضرت مخدومی بر زبان مبارک خود میراندند القصه
وقت نماز ظهر از اندرون حجره دستک زدند این حقیر حسب دستور طشت و مشربه طیار ساخته در حجره در آمد
بمجرد در آمدن در چهار گوشهٔ آن حجره حضرت ایشان را جدا جدا معاینه نمودم بعد زمانے همان یک مخدوم را دیدم
دانستم که این اظهار از جهت آن خطره است که در دل گذرانیده بودم بر خود فرمودند که درویشان را قوت تمثیل
بدین حد باشد اگر خواهند در یک وقت صد جا حاضر شوند بعد از آن فرمودند که این معنی تنها لکن
اظهار نباید ساخت چنانچه تعداد کمالات حضرت ایشان نه بدین مقدار است که در تحریر آید و یا بتقریر
گنجد آخر پرورش ایشان از روح پاک حضرت خلاصهٔ موجودات و سرور کائنات بود ۵

باطنش با نور حق پیراسته است — ظاهرش نیز از رسول آراسته است
نور حق تابنده در رخسار او — شرع احمد زنده از کردار او

ایضاً ذات ملکی صفات او چون ذات سرور کائنات رحمة للعالمین بود چنانچه بر هیچو مائی بی سرو پا
چندان نظر رحمت داشت که تحریر آن ممکن نیست سالها مرور اگرچه این مهجور از دیدهٔ ظاهر ایشان دور بود زمان
زمان از التفات باطن آنحضرت رو بعید و عدمی یافت چنانچه این دعا در وقت تهجد نوشته فرستاده بودند تا آنکه
بخاکبوسی آستانهٔ آنحضرت رسیده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارجع الجمالی الینا سالماً و غانماً و
ارزقنا مشاهدة جماله و نور عینی بنور لقائه برحمتک یا ارحم الراحمین درآنچه بشرف سعادت قدمبوس مخدومی
مشرف گشتم در کنارم گرفت و رویم بوسید و فرمود که الحمد لله این دعای من که سالها در وقت تهجد میخواندم
بارے باستجابت مقرون گشت همان زمان بحضور ایشان حضرت مخدوم زاده بر جاده ملک المحققین
شیخ نصیر الملة والدین قدس سره فرمودند که شما هنوز در دریا بجهاز بوده باشید که مخدوم فرمودند الحمد لله شیخ جمالی
از بیت الله مراجعت نمود شاید این زمان ببلاد گجرات رسیده باشند بعد از چند روز مسافری رسید و خبر عزیز
الوجودے رسانید و در مسافرت چند جا مرا چه در بیابان و چه در آبادانی به بیم هلاکت رسیده و امید حیات بکلی
منقطع گشته حضرت شیخ را بچشم سر معاینه نمودم گوئی به بشاشتی تمام بیرهٔ برگ تنبول بدستم میدهند همان زمان
آن زحمت بصحت و سلامت مبدل گشته اگر از کمالات مکاشفات و رویت حق تعالی و معیت روح مصطفوی
و بشارت و اشارت حضرت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته در قلم آرم البته درین مختصر نگنجد و پسران حضرت
ایشان در علم ظاهر مشتهر و ممتاز و در معامله باطن مقدسیان و ممتاز پسر بزرگ آنحضرت پلنگ بیشهٔ ربانی و
نهنگ لجهٔ رحمانی شیخ عبد الله بیابانی که هیچ درویشی را هرگز مجاهده و ریاضت تجرد و توکل مثل او میسر نگشته
شصت و چند سال بیک اسلوب و منوال در بیابان گذرانیده و در شتا و صیف و برشکال هرگز در پناه
کاشانهٔ تجرید و پنج نمازی بے غسل ادا نموده و همه عمر غیر از برگ درخت یا میوهٔ جنگل افطار نفرمود و هر روز
یک ختم کلام الله لازم او بوده و اکثر در گرد او شیر و ببر و پلنگ و آهو و سایر جانوران دشتی بیکجا آرمیده و
هرگز از یکے بدیگرے مضرتے نرسیده و پسر دوم حضرت سلطان المحققین برهان المدققین شیخ نصیر الملة
والدین قدس سره بصورت و سیرت آراسته و پیراسته هرگز آن بزرگوار زبدة الاخیار و خلاصة الابرار بخلاف
پیروی احمد مختار صلی الله علیه وسلم قدم ننهاد و بیشتر حضرت ایشان پسر خدمت شیخ نصیر الملة والدین برگزیده

درگاهِ حضرت رب العالمین غنچهٔ گلزارِ حقیقت و شگوفهٔ اشجارِ طریقت اختر برجِ الطاف و اشفاق گوهر درجِ
احسان و اخلاق در علمِ ظاهر و باطن مشهور شیخ عبد الغفور بشیخ لادن مشهور که حضرت مخدومی مرشدی
و مولائی و ماوائی و ملجائی شیخ سماء الملة و الدین قدس سره در شان او فرموده که شیخ عبد الغفور چراغ خانهٔ ماست
و در عهدِ حیاتِ حضرتِ والدِ ایشان یعنی حضرت شیخ نصیر الملة و الدین بحضور این احقر الانام بدین غنچهٔ الفلام
خرقهٔ خلافت عطا فرموده آلان آن نعمت در سیرت او باهرست و در صورت او ظاهر القصه در آنجا این حقیر
از مسافرت بحضرت ایشان رسیده یکایک اشتیاق حضرت شیخ اماتی نهنگ دریائے معانی شیخ
عبد الله بیابانی مرا ایشان از روئے نمود چنانچه این ضعیف را با حضرت شیخ عبد الله مشار الیه محبتے عظیم و
مودتے مستقیم بود آنحضرت اقامت به بیابان نموده و این درویش قدم در مسافرت فرموده و بادیه ہائے
بیت الله پیموده بر فور بحضرت مخدومی عرض نموده که اگر اشارت حضرت مخدومی باشد من این راه بنوردم
و بدست بوس ایشان مشرف گردم چون خود را بدیشان بسپارم هر چه نیک باشد به پیش حضرت مخدومی
بیارم بمجرد استماع این کلام شادمان شدند و فرمودند که بیا مارا در بغل گرفتند و بکسوت خاصهٔ خود مشرف
ساختند و بانواع تلطف بنواختند و نامهٔ اشتیاق اندر درد فراق بدان برگزیدهٔ آفاق مرقوم فرمودند و
این بیت بسر نامه ثبت نمودند بیت طاقت صبر مرا نیست درین هجر طویل - قدمے زود بنه
بر سر این پیر جلیل * القصه این احقر مستعد گشت تا طرف بلاد هند و بسمت بیابانے و ویرانه که آن
گنج معانی در آنجا استقرار داشت روان شود روز دوم بوقت چاشت مرا در پیش خود طلب نموده
و فرموده که والله اعلم دیدار فرزندم شیخ عبد الله میسر گردد یا نه شمارا نخواهم که از پیش من جدا شوید که نماز جنازه
من حاضر باشید بمجرد شنیدن این سخن گریهٔ بسیار بار روئے نمود سر بر زمین نهادم و باز گشتم از ان پس مقدار
یک هفته در استغراق مع الله میبودند و هیچ کس سخن نیفرمودند تلاوت قرآن مجید بر زبان میراندند و
مستغرق بمشاهدهٔ حق تبارک و تعالیٰ میبودند در وقت هر نماز وضوئے تجدید میساختند و خود را در حجرِ
اهدیت مرا انداختند بعد ادائے نماز عشا چشم کشودند و تبسم فرمودند و رحلت نمودند وفات حضرت ایشان
در شنبه هم ماه جمادی الاول بود تاریخ وفات حضرت شیخ اینست قطعه مرشد انس ملک شاه سماء الدین

چو رفت - اے جمالی برسریر عرش آمد جائے او ❋ بہشت خلد آمد بنام او اگر پرسد کسے سال تاریخش بگو بہشت آمده برنام او ❋ در وقت غسل حضرت ایشاں جمیع درویشاں یعنی اختر برج سعادت گوہر درج سیادت نقابت مآب سعادت آیات حضرت حاجی الحرمین حاجی عبد الوہاب حضرت مخدوم بادشاہ د مولانائے عبد اللہ المداد و سلطان المحققین برہان الدقیقین حضرت مخدوم زاده شیخ نصیر الملۃ والدین قدس سرہ العزیز و حضرت زبدۃ العارفین ملک المحققین سلطان المدققین شیخ عبد الغفور و ایں احقر الانام خاکپائے خاص و عام نیز حاضر بودیم و تبرکاً آب بر اندام مبارکش میریختند چنانچہ ہمہ معاینہ نمودند کہ باد ائے کلمہ شہادت انگشت شہادت را ایستاده کردند و چند بار اللہ اللہ زبان راندند چنانچہ حاضراں شنودند ہمہ را وقتے عجیب و حالتے غریب روئے نموده بودند مدفن حضرت ایشاں بالائے حوض شمسی واقع است چند سال قبل از رحلت آنحضرت سلطان قدس سرہ در واقعہ دیده بودند گوئی یکی از لب حوض شمسی ایستاده اند اشارت بصفاء می نمایند کہ جائے شما اینجاست مقبرہ مطہرہ حضرت مخدومی ہمدراں مقام واقع است بعد وفات حضرت ایشاں حضرت خلاصۃ الابرار زبدۃ الاخیار شیخ معمور پرنور حضرت شیخ عبد الغفور حضرت خلاصۃ المشائخ والاولیاء شیخ جمال النسوی را کہ خلیفہ حضرت سلطان المشائخ قطب العالم شیخ فرید الدین قدس سرہ اند شبے در خواب دیدند و از حضرت ایشاں پرسید کہ مقام حضرت شیخ ما شیخ شما الملۃ و الدین کجاست ایشاں فرمودند کہ شیخ شما پیوستہ در چہار یار حضرت خلاصۂ موجودات است مے باشیم چنانچہ ایں بیت کاتب در ترکیب بند مرثیہ ایشاں مسطور شده است بیت

پنجم ترا شمرد نبی در چہار یار		از جان و دل قبول نمودند ہر چہار	

الٰہا عالم پناہا پروردگارا آمرزگارا ایں عاصی بد کردار سیہ کار را و درویشانے کہ دریں تذکره مرقوم اند بدیشاں بہ بخشی بیت

گر نیک آیم مرا از ایشاں گیری		ور بد باشم مرا بدیشاں بخشی	

❋ تمت الکتاب بعون الملک الوہاب مسمی بسیر العارفین ❋

(مطبوعہ مطبع رضوی دہلی باہتمام ہیچ کارہ زمن سید میر حسن غفر اللہ ذنوبہ بماه ربیع الآخر سنہ ۱۳۱۱ ہجری قدسی





نقشہ مقامات متبرکہ

الموسوم بہ

تحفۃ الزائرین
روضۃ الکاملین

ضمیمہ

سیر العارفین






نقشہ بیت المقدس

یہ مقدس مقام پہلے تمامی انبیاء سلف کا قبلہ رہا ہے چنانچہ سولہ ماہ تک ہمارے رسول مقبول صلعم نے بھی اسکی جانب نماز پڑھی ہے بعدہ کعبۃ اللہ کیطرف قبلہ مقرر ہوا بنا اسکی داؤد علیہ السلام نے ڈالی دوبارہ تعمیر حضرت سلیمان علیہ السلام نے کی اور اسی مسجد اقصے کے درمیان صخرۃ اللہ یعنی تخت رب العالمین - بارہ گز زمین سے معلق ہے جسپر نشان قدم پاک حضرت خاتم النبین صلی اللہ علیہ وسلم کا ہے جب آپ معراج کو تشریف لیگئے تھے پہلے زمین سے معلق نظر آتا تھا مگر بعد بخوف کے بسبب ایک عورت کا حمل ساقط ہوا گرد میں دیوار کھینچکر نظروں سے پوشیدہ کردیا گیا دور اسکا اندر سے دوسو چھبیس گز اور باہر سے دوسو چالیس گز ہے اور مسجد اقصے کا طول جنوباً شمالاً ۷۰۰ قدم اور عرض شرقاً غرباً ۴۵۵ قدم ہے اور دروازے بیت المقدس کے پہلے نو تھے اب گیارہ ہیں سنہ ۷۲ ہجری میں خلیفہ عبدالملک بن مروان نے صخرہ شریف پر قبہ بنا دیا اور اسکی تیاری میں سات برس کا خراج مصر کا لگایا۔ اور مسجد اقصے میں چھ سو ستون سنگ خام کے ہیں۔ اور سلطان روم کی طرف سے تین سو خدام مقرر ہیں۔

نقشہ بیت اللہ شریف (اندر کی جانب سے)

اس مقام پاک کے ۷ منارے اور چالیس دروازے ہیں جنمیں ۲۲ کلاں ۱۸ خورد ہر ایک دروازہ کا نام جدا ہے حرم شریف کا عرض جنوباً شمالاً دو سو پچیس قدم ہے اور طول شرقاً غرباً تین سو قدم اور دورہ دائرہ مطاف سو قدم اور عرض ۱۱۰ قدم جسکا کل کسر ۶۳ ہزار پانسو قدم ہوتا ہے کل دالانوں کے در چارسو بیالیس ہیں اور ستون پانسو ۴۴ جنمیں تین سو سات ستون سنگ مرمر کے ہیں دالانوں میں تین ہزار ہانڈیاں یومیہ روشن ہوتی ہیں ماہ صیام و میناروں اور گلاس وغیرہ کی روشنی اس سے جدا رہی۔ اور غلاف کعبہ شریف سیاہ ہے۔




مسجد نبوی و روضہ مطہرہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اس مسجد شریف کی تعمیر ہجرت سے سات مہینے بعد خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمائی ہے وقت عرض طول مسجد کا جانب قبلہ سے حد شمالی تک
۵۴ گز اور جانب شرق سے حد غربی تک تریسٹھ گز کا تھا اور چھت ستون چوب خرما کے تھے بعد میں بعہد مختلف تعمیر و وسعت میں ترقی ہوتی
گئی حتی کہ سنہ ۱۲۶۵ھ میں بہیئت موجودہ سلطان عبد المجید خان بادشاہ روم نے نئے سر سے تعمیر کیا اب طول جو پانچ سو اٹھانوے قدم
اور عرض تین سو ستائیس یا ایک سو پچاس قدم ہے

نجف اشرف


یہ نقشہ مزار پر انوار حضرت علی کرم اللہ وجہہ کا ہے کنیت آپکی ابو الحسن ابو تراب اور لقب مرتضیٰ وصی اللہ جائے تولد خانہ کعبہ شہادت بمقام کوفہ بدست ابن ملجم شقی واقع ۲۱ رمضان شب یکشنبہ ۴۰ھ ہجری عمر ترسٹھ سال
مزار پر انوار آپکا زمانہ ہارون رشید میں ظاہر ہوا پہلے پوشیدہ تھا وجہ ظاہر ہونیکی اس طرح لکھی ہے کہ ایک روز ہارون رشید کتوں سے شکار کھیلتا تھا کہ ہرن ایک بلند مقام پر چلا گیا ہارون رشید نے ہر چند کتوں کو
اس جگہ بھیجنا چاہا مگر کتے وہاں نہ گئے ہارون رشید کو بہت تعجب ہوا وہاں کے باشندوں سے دریافت کیا تو معلوم ہوا کہ اس جگہ مزار حضرت علی رضی اللہ عنہ کا ہے پس ہارون رشید نے اس متبرک مقام پر ایک عالیشان گنبد بنا دیا


جبل عرفات

یہہ مقام حج ہے دامن کوہ میں حاجیوں کے خیمے نصب ہیں جبل رحمت پر حج کا خطبہ ہوتا ہے بہشت سے نکلنے کے بعد حضرت آدم و حضرت حوا کی ملاقات اسی مقام پر ہوئی تھی

(اسی لئے اسکا نام عرفات ہے)




نقشہ صفا مروہ ۔ یہ وہ مقام ہے جہاں حضرت ہاجرہ رضؓ نے شدت تشنگی سے حضرت
اسمعیل علیہ السلام کو اُس مقام پر جہاں اب چاہ زمزم ہے لٹاکر تلاش آب میں صفا سے مروہ تک
سعی فرمائی تھی و درمیان میلین اخضرین کے دوڑتی تھیں اُس وقت حضرت اسمعیل علیہ السلام معصوم
پیتے تھے جنکی برکت قدم سے چشمہ زمزم خدا تعالیٰ نے جاری کیا ۔ جس کا فیض تا قیامت جاری رہیگا
صفا اور مروہ کے درمیان ۷۰۰ گز
کا فاصلہ ہے ۔
میلین اخضرین


جنۃ المعلےٰ

یہ مقام مکہ معظمہ کے قریب جانب شرق واقع ہے ام المومنین حضرت خدیجۃ الکبریٰ رضی اللہ عنہا اور حضرت آمنہ والدہ شریفہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے مزارات اسی مقام پر ہیں حضرت آمنہ کی وفات بعد ولادت آنحضرت صلعم کے چھ و بقول ساتویں سال واقع ہوئی اور حضرت خدیجۃ الکبریٰ رضی اللہ عنہا نے دسویں سال نبوت کا پینسٹھ برس کی عمر میں بماہ رمضان وفات پائی اور حضرت نے خود آپ کو دفن فرمایا۔ آپکا تابوت پہلے چوبی تھا ۹۵۰ ہجری میں بعہد سلطان سلیمان خاں رومی پختہ قبہ بنایا گیا جو آج تک زیارت گاہ خاص و عام ہے۔



جنۃ البقیع

یہ متبرک مقبرہ مدینہ طیبہ سے باہر جانب شرق واقع ہے اس مقام پر بیشمار حضرات صحابہ و ائمہ معصومین آسودہ ہیں اسی سے بہت بڑی فضیلت اس مقام کی حدیث میں آئی ہے اور لکھا ہے کہ قیامت کے دن ستر ہزار آدمی جنکے چہرہ مثل بدر ہوں گے مقبرہ بقیع سے اٹھکر بلا حساب جنت میں جائیں گے مشہور آسودگان اس مقام سے بعض کے نام یہ ہیں۔ حضرت کے صاحبزادہ حضرت ابراہیم۔ حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ۔ حضرت فاطمہ بنت اسد والدہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ۔ حضرت امام حسن۔ وحضرت امام زین العابدین۔ وحضرت امام باقر۔ وحضرت امام جعفر صادق۔ حضرت عباس بن عبد المطلب۔ حضرت رقیہ بنت رسول اللہ۔ حضرت عثمان بن مظعون رضی اللہ عنہ۔ حضرت حلیمہ سعدیہ۔ وحضرت امام مالک۔ وحضرت نافع۔ وقبہ سات ازواج مطہرات وشہدائے احد رضوان اللہ علیہم اجمعین

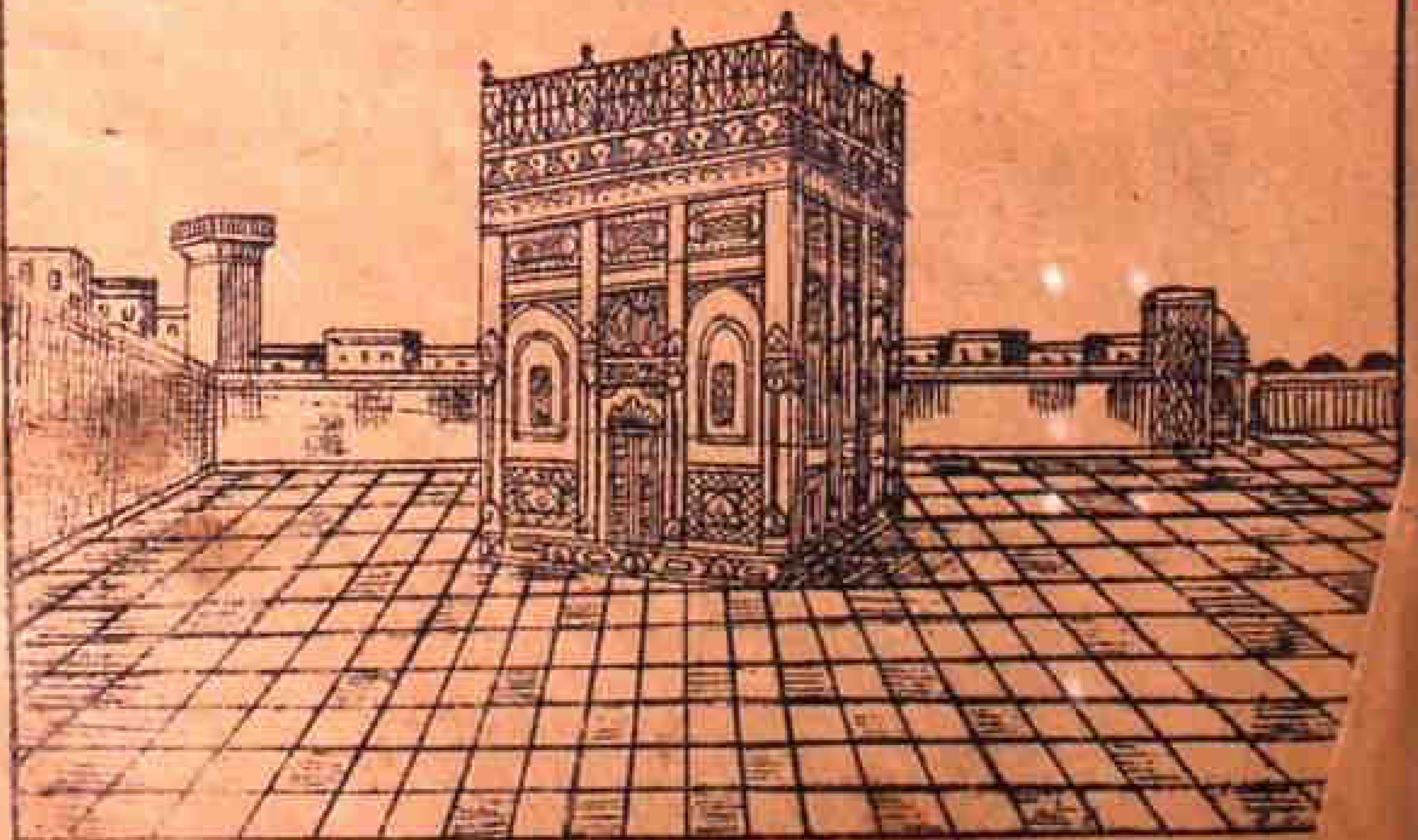


یہ نقشہ اوس جگہ کا ہے جہاں حضرت ابراہیم علیہ السلام نے حضرت اسمعیل علیہ السلام کو واسطے قربانی کے آمادہ فرمایا تھا اور ابلیس حضرت اسمعیل علیہ السلام کے بہکانے کے لئے آیا تھا پھر حضرت اسمعیل نے کنکریاں

پھینکی تھیں یہی سنت اسمعیلی ہر سال ادا کیجاتی ہے

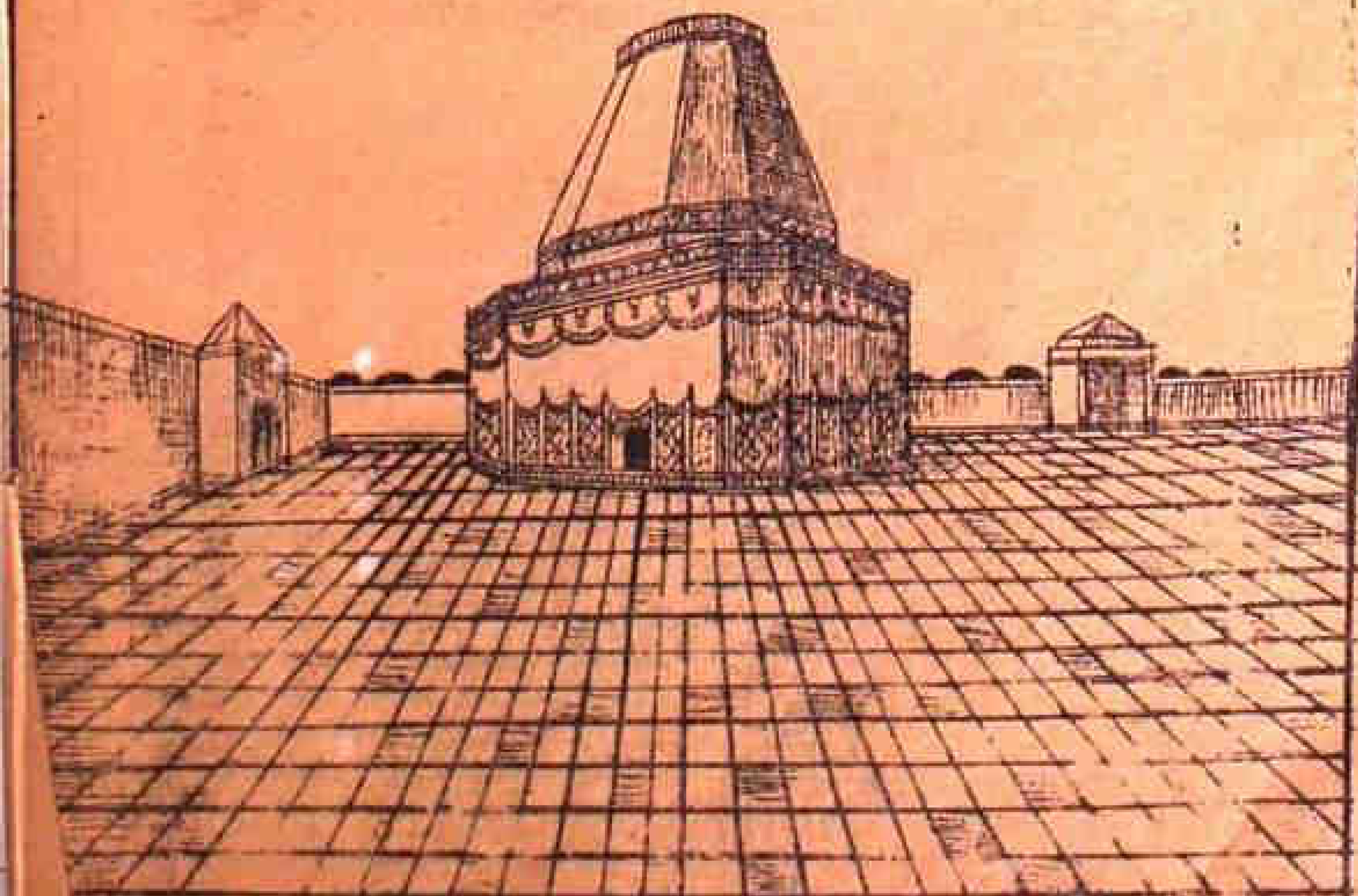
نقشہ مزار پر انوار حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ کنیت آپکی ابو عبد اللہ لقب شہید کربلا جائے تولد مدینہ شریف سنہ ولادت سنہ ہجری وفات سنہ ہجری عمر ۵۷ سال مدفن کربلائے معلّٰی

یہ نقشہ مزار حضرت امام موسےٰ کاظم رضی اللہ عنہ کا ہے آپ ساتویں امام ہیں کنیت آپکی ابو علی اور چونکہ آپکے مزاج میں حلم و عفو بدرجہ کمال تھا اسلئے ملقب بکاظم ہوئے ولادت آپکی سنہ ۱۲۸ ہجری میں بمقام مدینہ شریف اور وفات سنہ ۱۸۳ ہجری میں بعمر ۵۵ سال جائے مدفن بغداد شریف



یہ نقشہ مزار پر انوار آٹھویں امام حضرت امام علی موسی رضا علیہ السلام کا ہے کنیت آپکی ابو الحسن لقب رضا ولادت آپکی سنہ ۱۴۳ ہجری بمقام مدینہ منورہ
اور وفات سنہ ۲۰۳ ہجری عمر پچپن سال جائے مزار مشہد مقدس

یہ نقشہ مزار متبرک حضرت امام محمد تقی ابن امام علی موسے رضا علیہ السلام کا ہے آپ نویں امام ہیں کنیت آپکی ابو جعفر اور لقب جواد و تقی ولادت
مدینہ شریف سنہ ۱۹۵ ہجری وفات سنہ ۲۲۰ عمر پچیس سال جائے مزار بغداد شریف۔ خلیفہ مامون رشید نے اپنی بیٹی آپکے نکاح میں دی تھی۔

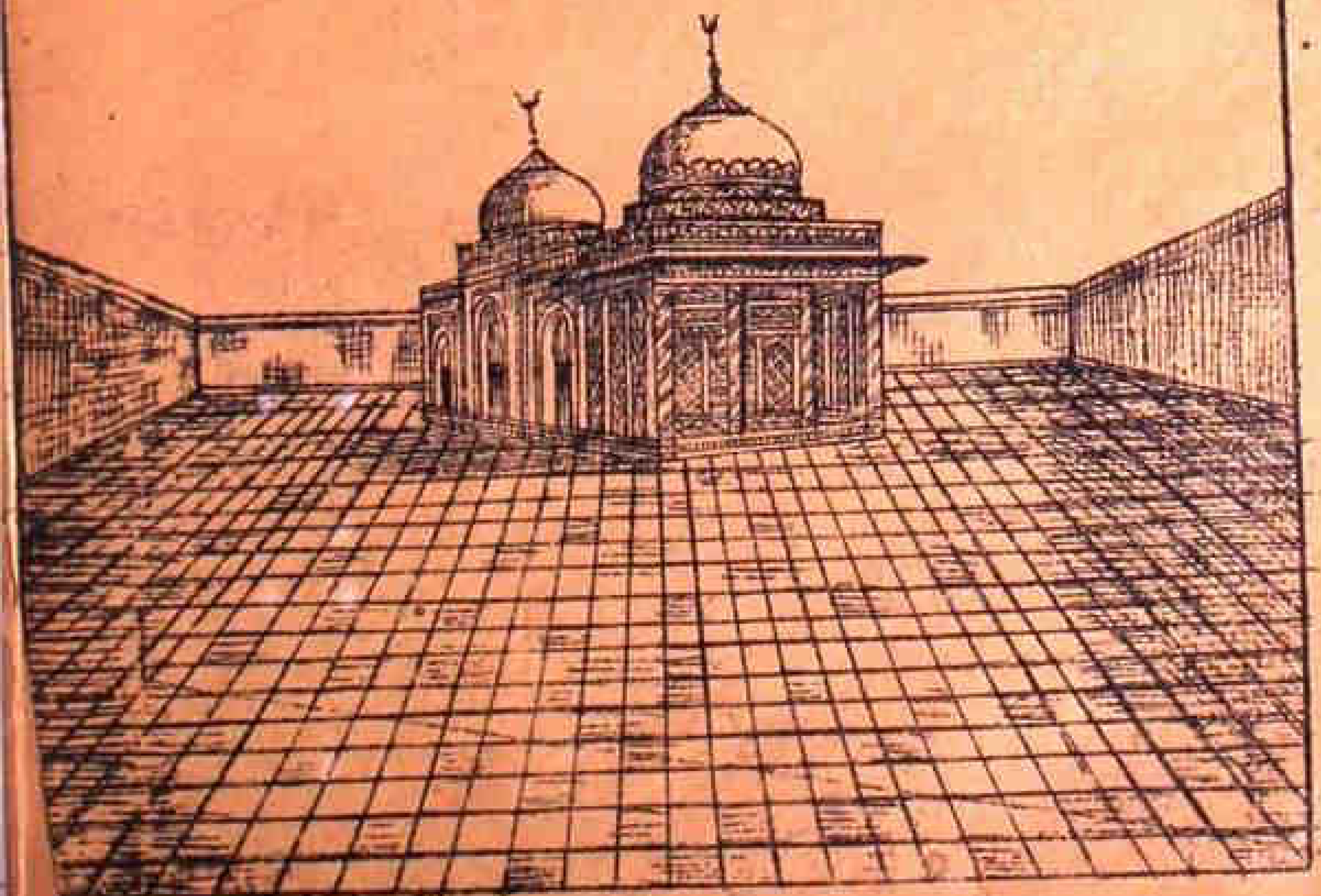



نقشہ مزار حضرت امام علی نقی رضی اللہ عنہ آپ دسویں امام ہیں کنیت آپ کی ابو الحسن و لقب نقی و ہادی ہے والد آپ کے امام محمد تقی رضی اللہ عنہ جانئے تولد مدینہ منورہ سنہ ۲۱۲ ہجری میں پیدا ہوئے اور سنہ ۲۵۴ھ میں بعہد متوکل باللہ عباسی شہید ہوئے مزار مقدس سامرہ میں ہے

نقشہ مزار پر انوار حضرت امام حسن عسکری رضی اللہ عنہ آپ گیارھویں امام ہیں لقب آپکا ذکی و عسکری ہے اور کنیت ابو محمد جانئے تولد مدینہ شریف سنہ ولادت سنہ ۲۳۲ ہجری وفات سنہ ۲۶۰ ہجری عمر ۲۸ سال مدفن مقام سامرہ


یہ نقشہ مزار حضرت خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ کا ہے کنیت آپکی ابو سعید ہے وفات آپکی بعمر نوے سال سنہ ۱۱۰ ہجری میں ہوا اور مدفن

یہ نقشہ مزار پر انوار حضرت غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ کا ہے کنیت آپکی ابو محمد ولادت آپکی سنہ ۴۷۱ ہجری میں اول شب ماہ رمضان کو اور وفات ۹ ربیع الاول سنہ ۵۶۱ ہجری میں واقع ہوئی مزار مقدس بغداد شریف میں ہے ◆

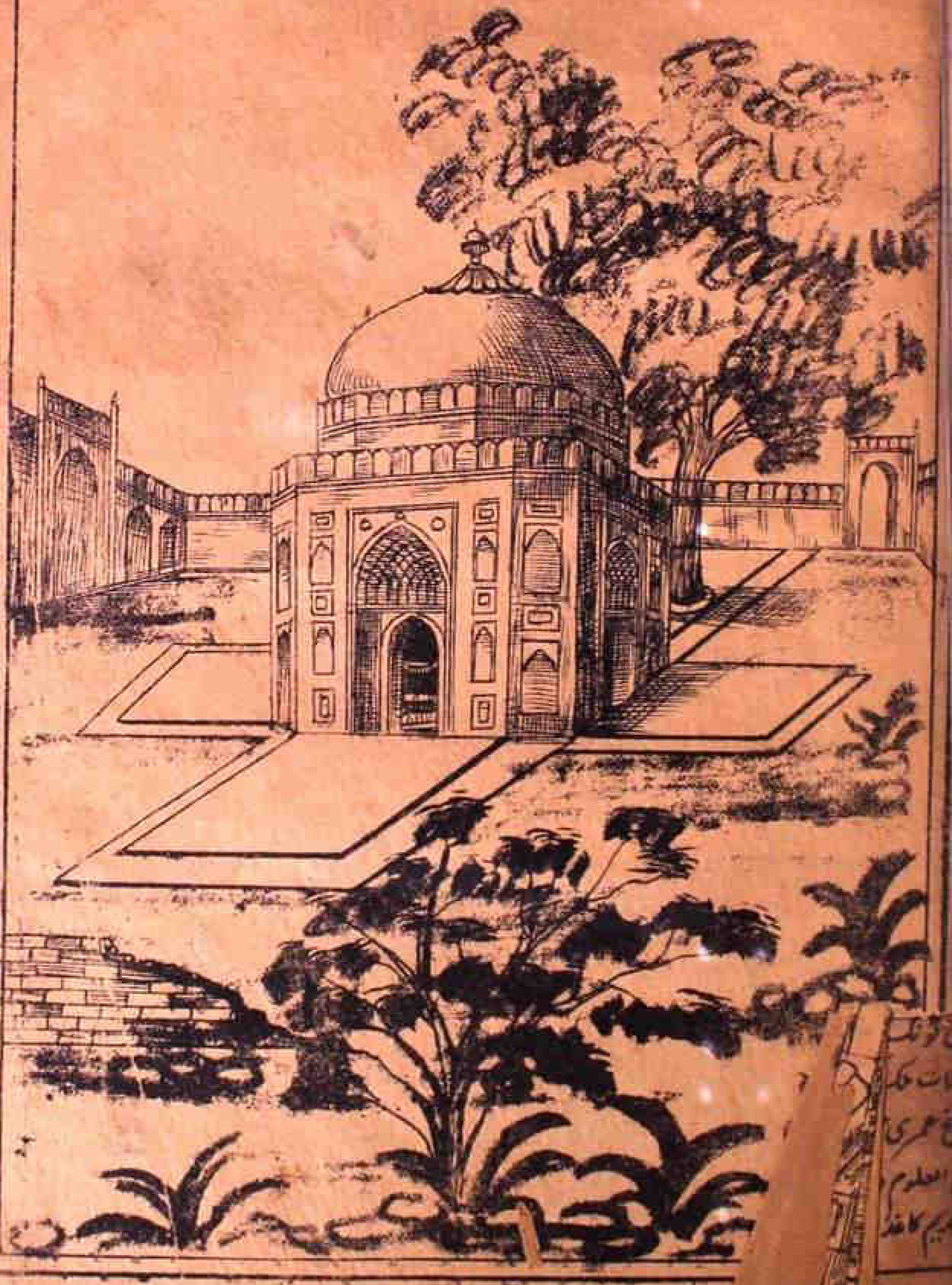



یہ متبرک درگاہ حضرت سلطان الہند خواجہ معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ کی اجمیر شریف میں ہے۔ وفات آپکی ۶ ماہ رجب المرجب سنہ ۶۳۳ ہجری میں بعمر نوے سال واقع ہوئی اور عمارت درگاہ شریف کی محمود بن خانجہاں وزیر ہوشنگ بادشاہ نے بنوائی اور سونے کی دیگ جہانگیر نے چڑہائی۔ جو اب تک موجود ہے۔


درگاہ حضرت قطب الدین بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ
یہ متبرک درگاہ دہلی سے ۱۱ میل پر واقع ہے مزار شریف بالکل صاف و خام ہے
چار دیواری اور دروازے کی تعمیر فرخ سیر شاہ اور دیگر بادشاہوں نے کی اور مزار
شریف کا کٹہرہ صندلی ابو ظفر بہادر شاہ کی یادگار ہے جو سنہ ۱۲۵۱ھ
میں نصب ہوا وفات آپکی ۱۴ ربیع اول سنہ ۶۳۳ھ
اسی شب ہوئی ہے

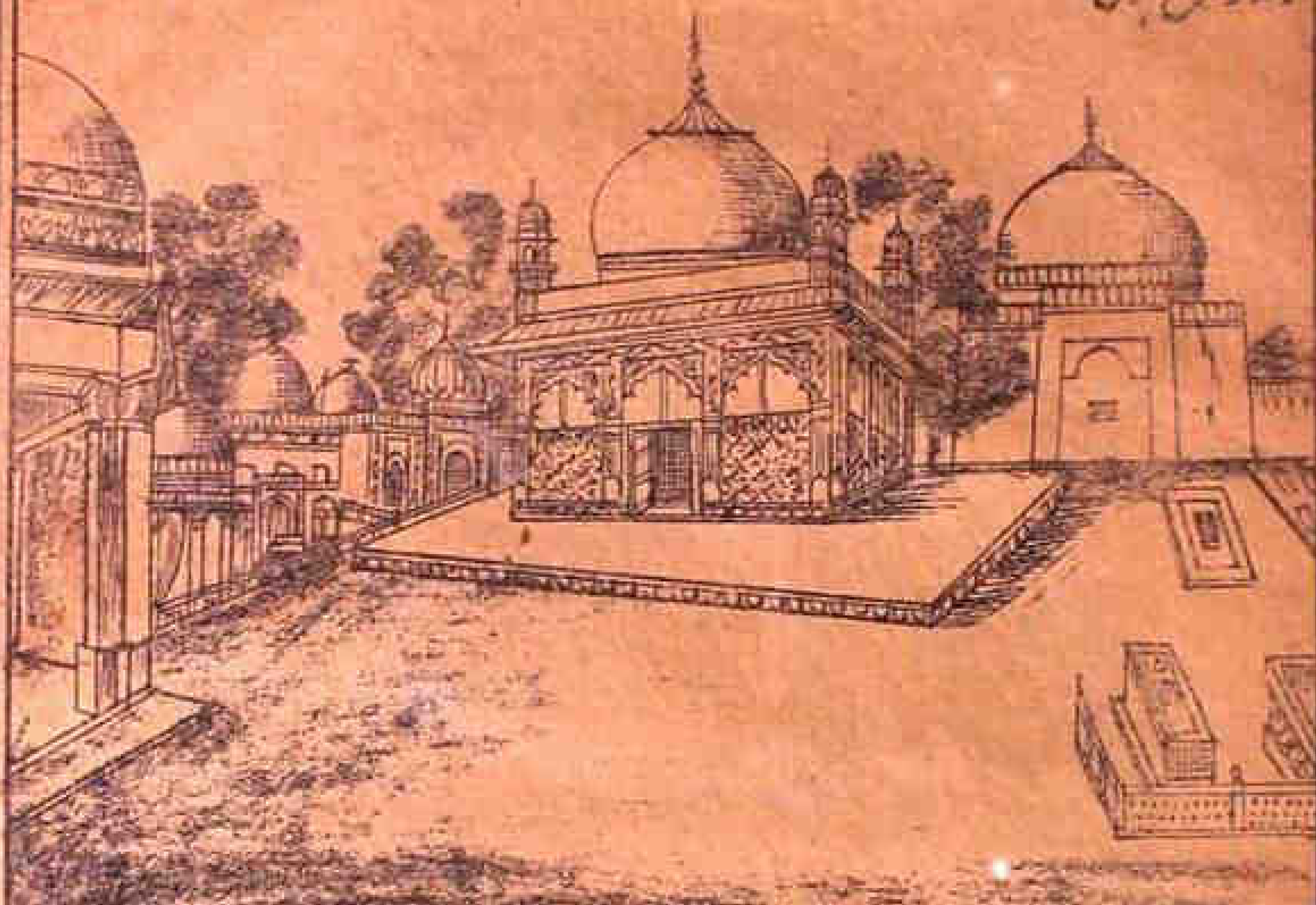
نقشہ مزار حضرت شیخ فرید گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ یہ درگاہ پاک پٹن شریف میں ہے جسکا پرانا نام اجودھن ہے وفات آپکی ۵ ماہ محرم ۶۶۴ ہجری میں واقع ہوئی بہشتی دروازہ اسی درگاہ میں ہے جو ایام عرس میں کھلتا ہے جو کوئی اس میں سے ایکبار نکل جائے بہشتی ہو۔



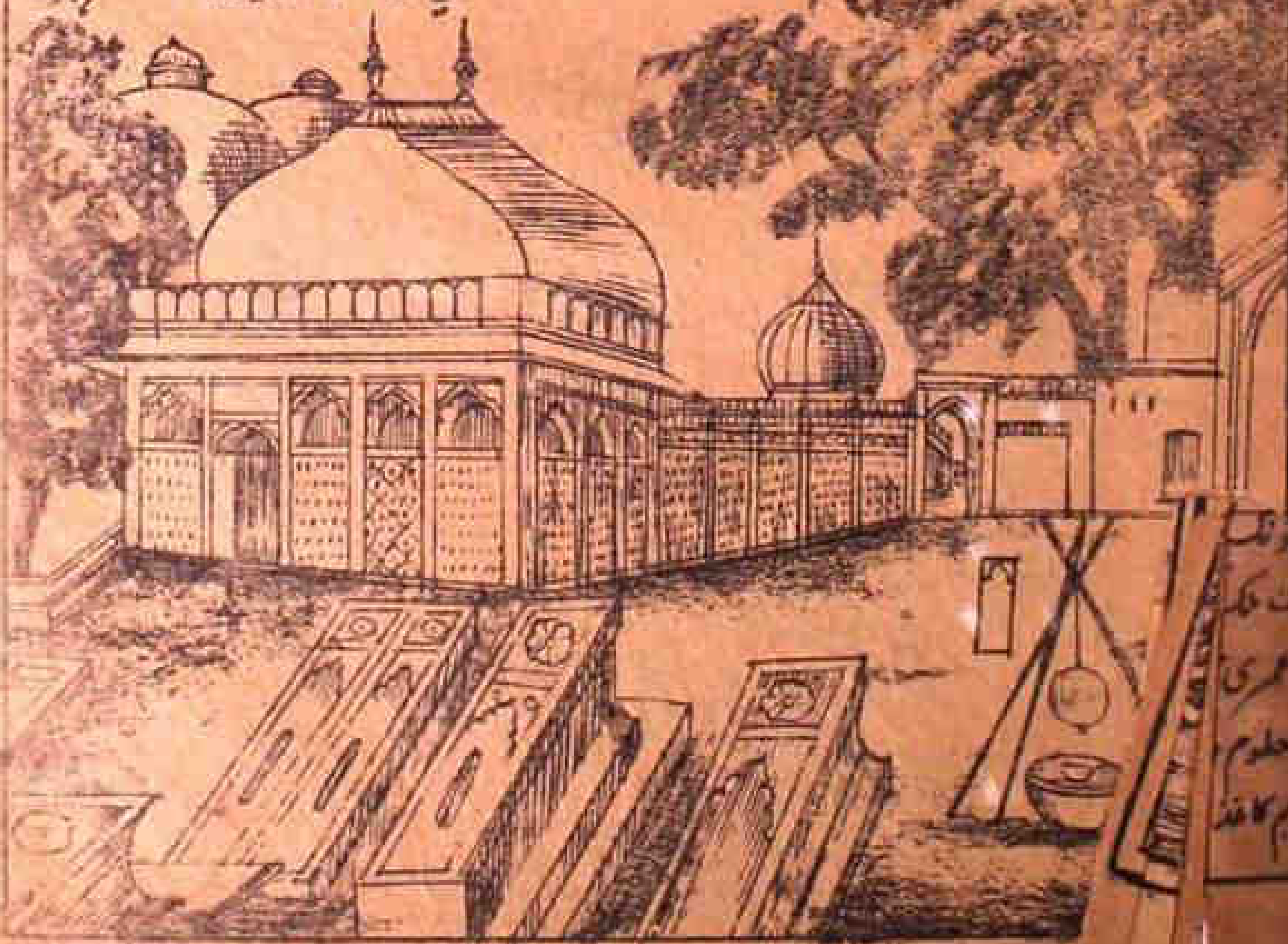


یہ نقشہ مزار پر انوار حضرت نظام الدین اولیا محبوب الٰہی قدس سرہ کا ہے جو دہلی سے بفاصلہ تین کوس واقع ہے ولادت آپکی بمقام بدایوں ۲۷ صفر ۶۳۴ ہجری میں ہوئی اور وصال ۱۸ ربیع الثانی ۷۲۵ ہجری یوم
چہار شنبہ کو ہوا شہنشاہ دین تاریخ وفات ہے آپکے مزار و دیگر عمارات کی تعمیر مختلف زمانوں میں ہوئی ہے۔

یہ نقشہ درگاہ حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رحمۃ اللہ علیہ کا ہے جو دہلی سے بفاصلہ چھ کوس واقع ہے گنبد کی تعمیر سلطان فیروز شاہ نے سنہ ۷۵۵ ہجری میں آپکے حیات میں کی وفات آپکی ۱۸ رمضان سنہ ۷۵۷ ہجری یوم جمعہ کو واقع ہوئی۔



نقشہ درگاہ حضرت ابوالحسن امیر خسرو رحمۃ اللہ علیہ
تاریخ وفات ۲۹ ذیقعدہ سنہ ۷۲۵ ہجری



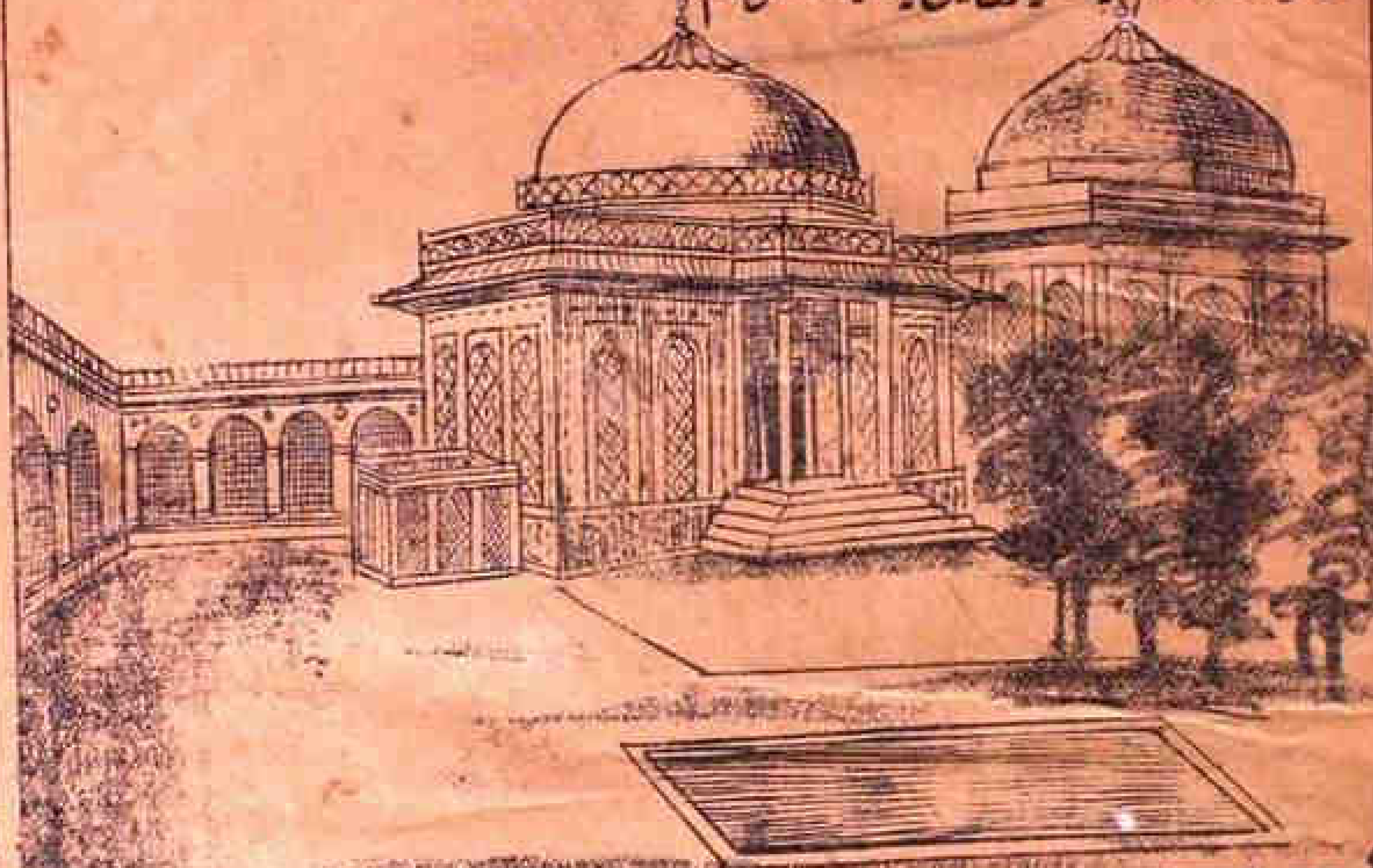
درگاہ حضرت شمس العارفین ترکمان بیابانی

یہ مزار دہلی میں ترکمان دروازہ آبادی شہر سے پہلے کا ہے دروازہ کا نام
آپ ہی کے نام سے منسوب ہے تاریخ وفات چوبیسویں
رجب ۶۳۸ ہجری۔

درگاہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی

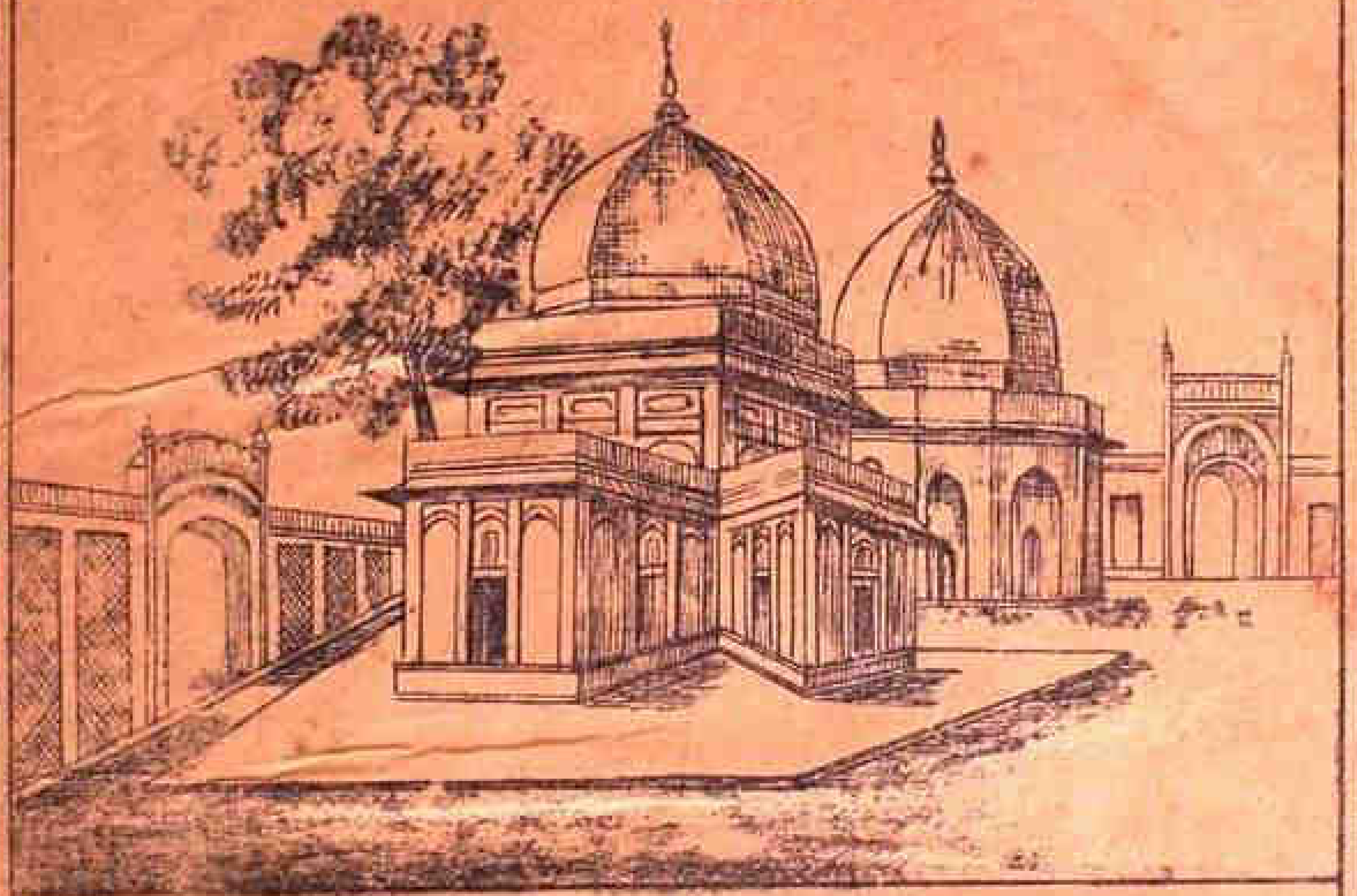
یہ مزار شریف قطب صاحب میں کنارہ حوض شمسی پر واقع
ہے اور نہایت دلچسپ مکان ہے کہ وہاں سے اٹھنے کو جی نہیں
چاہتا۔ تاریخ ولادت
شیخ اولیا ۹۵۸ ہجری
تاریخ وفات فخر العالم
۱۰۵۲

نقشہ درگاہ حضرت شیخ سلیم چشتی رحمۃ اللہ علیہ یہ شہنشاہ اکبر کے عہد میں بڑے کاملین میں سے گزرے ہیں جہانگیر بادشاہ آپکی ہی دعا سے پیدا ہوئے وفات آپکی ۲۹ رمضان ۹۷۹ھ کو ہوئی اور مزار فتح پور سیکری میں زیارتگاہ خاص و عام ہے

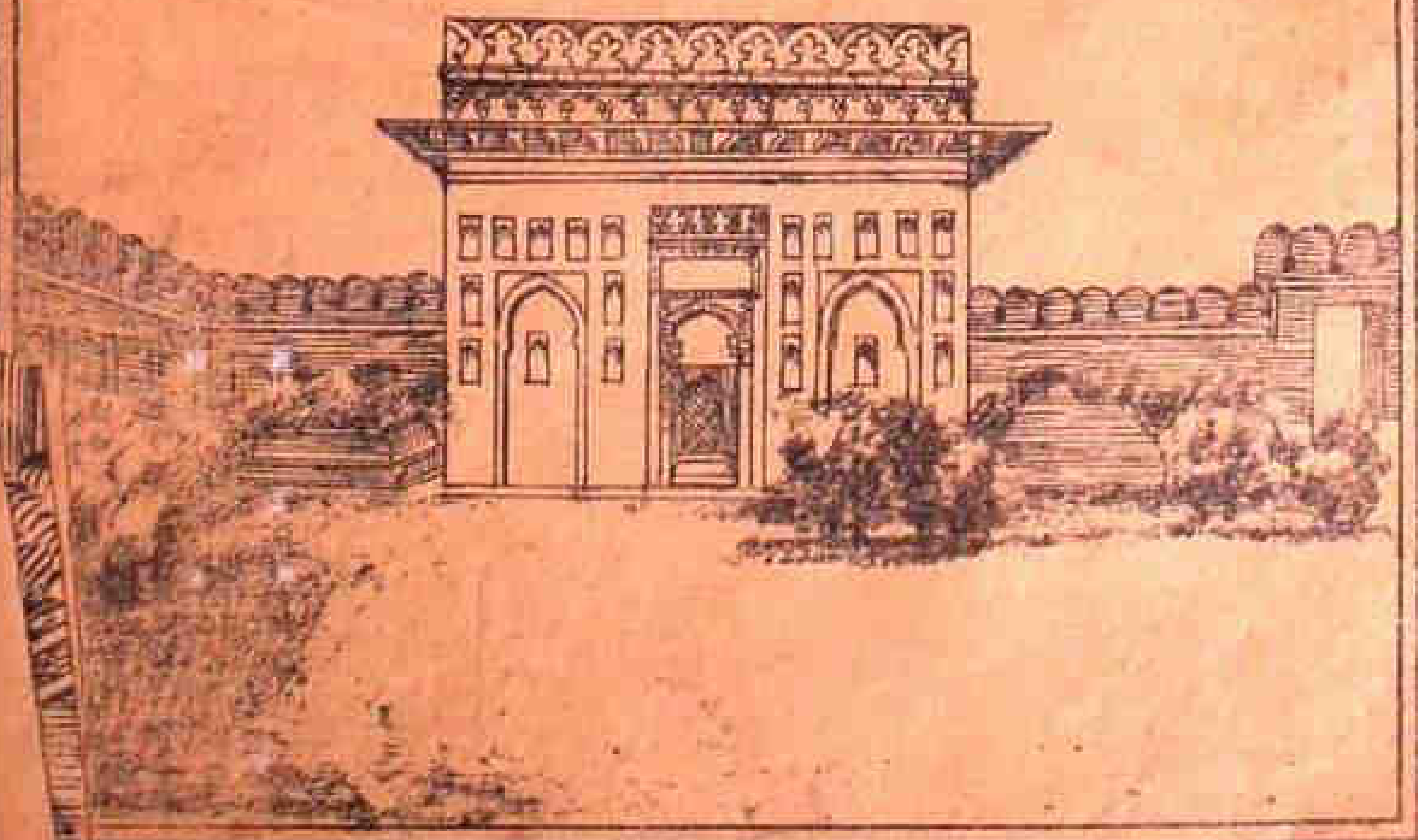


نقشہ درگاہ حضرت محمد غوث رحمۃ اللہ ہمایوں بادشاہ کے عہد میں بہت بڑے بزرگ گذرے ہیں مزار آپ کا گوالیار میں ہے۔

نقشہ درگاہ حضرت مخدوم خواجہ علاؤالدین علی احمد صابر رحمۃ اللہ علیہ کا ہے جو بڑے بزرگ و مشہور خلیفہ و خواہرزادہ حضرت گنجشکر رحمۃ اللہ علیہ کے تھے وفات آپکی تیرہ ماہ ربیع الاول سنہ ۶۹۰ ہجری میں بحالت سماع واقع ہوئی اور مزار پرانوار روڑکی کے پاس قصبہ کلیر شریف میں ہے



نقشہ درگاہ حضرت مولانا جمالی مصنف کتاب سیر العارفین وفات آپکی بعہد ہمایوں سنہ ۹۴۲ ہجری کو واقع ہوئی اور مزار قطب صاحب میں ہے۔



...کتب نایاب موجودہ مطبع مصری دہلی

توجہ دلپسند مختلف
...حص و نقشیات سحر
...ستان مسرت تاریخی
...ات بیت المقدس و
...یعہ امام رضا علیہ السلام
...یگر تذکرات عہ
...ف گلستان مسرت ۴/
...اقب اہل بیت ۴/
...ر شوق القمر ۲/
...ل محبوب نعتیہ کلام ۴/
...رف متقین نعتیہ ۲/
...یب النسا ۲/
...ال فن زراعت ۳/
...نائل خلفا نظم ۱۲/
...وی جوش رحمت حضرت
...صلے و حیرہ آپ کا قصہ ۲/
...دی امیر عشق سچا قصہ
...ق مجازی کا ۴/
...ام حسین [illegible]
...رہ [illegible]
...د سوخ ۱/
...یان و خواب نامہ ۲/
...ین مسائل فقہ بطور
...جواب ۸/
...سوانح نواب امیر خاں
...نک کی سوانح عمری
...ت ملک [illegible] بیری ے
...خ عمری مجدد صاحب ۱/
...العلوم و فنون فارسی
...یم کا غذا [illegible] رول ے

ثلیثت اللغات بے نقط
و نقطہ دار و مقلوب لغات
کا بیان مفید طلبا ۸/
مجالس العلوم چالیس علوم کا
بیان قصہ کے طور پر ۱۲/
سیر المتاخرین فارسی کلجلد ے
ایضاً اردو بلا جلد عہ
تذکرۃ الکاملین جلد وغیرہ ۸/
قصص الانبیا خورد ۶/
ایضاً کلاں عہ
تاریخ اعثم کوفی حالات
خلافت حضرت ابو بکر و
حضرت عمر دو جلد ۱۲/
سلطان التواریخ حالات
زمانہ آنحضرت صلعم و
واقعہ کربلا وغیرہ [illegible]
تحفۃ الواصلین تواریخ [illegible]
بزرگان دین ۶/
تاریخ [illegible] اردو ۸/
سفرنامہ مخدوم جہانیاں ۱۲/
تاریخ ترک ہند ۴/
علاج الغربا ۸/
قرابادین برکاتی فارسی ۱/
[illegible] کشتجات ۳/
مجموعہ رسائل جلدی دام
الصبیان وغیرہ فارسی ۳/
معمول احمدیہ فن ڈاکٹری
جراحی فی جلد [illegible]
قرابادین احمدی فن ڈاکٹری
فی جلد عہ

صلاحیت العلاج [illegible]
مجربات دیہی اردو
اعمال وغیرہ ۱۲/
نافع الخلائق العالمین عہ
حرز سلیمانی ۸/
اوراد القبیرہ از حضرت
چراغ دہلی ۲/
خط و انبال [illegible] ۸/
مراۃ العروس ۲/
آئینہ ہند تاریخ ہندوستان عہ
تاریخ اسپین اردو [illegible]
مخزن دستور ہند [illegible] ۸/
تذکرہ شعرا ہنود [illegible]
گلستان [illegible] ترجمہ ۱۲/
فسانہ شیریں ۸/
کرشن کمار بانی ۴/
سوانح عمری بابر بادشاہ
و رانا سنگرام [illegible]
[illegible]
قرآن مجید [illegible]
ایضاً [illegible]
حمائل مترجم
حمائل خورد مصطفائی مجلد [illegible]
تفسیر حسینی اردو
تفسیر عزیزی پارہ عم
[illegible] تفسیر [illegible]
قرآنی فارسی ۳/
[illegible] العرفان شرح
تکمین [illegible] بیان ۸/
شرح وقایہ اردو عہ

احسن المسائل ترجمہ کنز عہ
[illegible] دو بابی ۵/
جامع الآثار مجموعہ اسماء آنحضرت
و صحابہ [illegible] وغیرہ ۳/
سیر العارفین اردو
معہ نقشجات عہ
اسرار التصوف دو حصہ [illegible]
علمیات قطب جمال مترجم ۴/
مکتوبات رحمانی تحقیق روح
وغیرہ از عبدالرحمن شطاری فارسی عہ
ارشاد الطالبین اخوند
درویزہ فارسی عہ
صحائف السلوک مکتوبات
حضرت چراغ علی فارسی ۱۲/
کلمات طیبات مکتوبات
حضرت غوث الاعظم و مرزا
مظہر جانجاناں شہید فارسی ۱۲/
مقامات ربانی سوانح مجدد صاحب ۹/
بوستان غوثیہ ۴/
[illegible] حیات درازی عمر
و حفظان صحت [illegible]
لطائف الطرق ۳/
[illegible] علاج
کی نایاب کتاب [illegible]
[illegible] کا انعام [illegible]
[illegible] قصہ بہرام
[illegible] کلیلہ و دمنہ
[illegible] صفتہ الصفا [illegible]
سوانح عمری راجگان [illegible]
[illegible] بیکانیر وغیرہ [illegible]

مجموعہ ارشاد الکاملین سہ کتاب

یعنی حضرت گنجشکر حضرت نظام الدین اولیاء حضرت چراغ دہلی کے بیان فرمودہ مضامین ورد و ایاد
ترجمہ اسرار الاولیاء وحسن الشواہد ترجمہ افضل الفوائد و راحت العاشقین ترجمہ مفتاح ال
کے کلام کی تاثیر ان کتابوں سے ظاہر ہے کہ انسان کیسا ہی دنیاوی رنج و فکر میں مبتلا ہو
اسکو کوئی غم نہیں رہتا اور کسی مقام سے شروع کرکے چھوڑنے کو جی نہیں چاہتا بلکہ اپنے آپ کو اوس
سمجھتا ہے اور بزرگوں کے عادات وصفات رفتہ رفتہ اسمیں بھی پیدا ہو جاتے ہیں یہ صفت
ہیں موجود ہے جسکی نسبت حضرت گیسو دراز نے اپنی کتاب جوامع الکلم میں لکھا ہے کہ افضل
نظام الدین کہ امیر خسرو شاعر جمع کردہ بود آں معتبر ست ملفوظات دیگر کہ ازاں شیخ
ان ہر سہ کتاب کے مضامین کی تفصیل تو بہت طویل ہے مگر ہم صرف افضل الفوائد کے چند
اسجگہ درج کرتے ہیں۔ **حقیقت کلاہ چارترکی** - فضیلت عاشورہ - شب برات -
باجماعت - ذکر اصحاب سلوک - بے اجازت کسی چیز کا لینا - صلوٰۃ تسبیح - مشائخ و عالم
سے رعایت - بوڑھوں کی تعظیم حق ہمسایہ - عہدہ قضا - تقویٰ - صلہ رحم - عیادت - ع
مذمت لواطت - کلام بے فائدہ - توبہ - حکایت ابراہیم ادہم - مذمت دروغ - ح
جنید - شریف ور ذیل - تواضع - مسلمانوں کی اذیت - مومن منافق - حکایت
صحبت نیک و بد - مقامات محبت - منصور حلاج - کمالیت عشق - گریہ عارف -
پیغمبری - عزت درویشان - آرزوئے نفس - اصحاب تحیر - کرامت - صفت
یعقوب - حضرت امام اعظم - امام شافعی - امام محمد - مظلوم کی دعا - ذوالنون
بایزید کی حکایت - وفات حضرت گنج شکر - توحید - معراج - عصمت انبیاء
ذوالقرنین ولقب صدیق - فاروق - ذوالنورین - و اسد اللہ کا بیان - کما
مراقبہ - حیا - صوفی و عارف - حضرت جنید و خرقہ کا بیان - پیدائش
ولادت رسول و حضرت علی - حکایت شیخ جنید و - فوائد سورۂ مزمل - آثا
خواجہ اویس - عمدہ لباس و طعام و صحبت اغنیا - مذمت نعرہ سماع - حکایت ح
علی - امساک باراں - دستبوسی بندگان - حضرت گنج شکر - مالک دینار - خوا
خواجہ ہارونی - مہتر یونس و ایوب و زکریا و ابراہیم و جرجیس و دیگر پیغمبروں کا
والدین - اسم اعظم - پیدائش آدم - وجہ اشکال مختلف - ہمدردی مومن - چغل
نمک - پردہ پوشی - کسوف خسوف - فضیلت درود و حقیقت نور محمدی - ولادت
وشہادت امام حسین تا آخر جلد دوم ۸؍ قیمت یکجائی ہر سہ کتاب عہ؍ مجلد عہ؍ افضل
اس کتاب میں منجملہ بیشمار مضامین کے شریعت طریقت حقیقت - ناسوت - ملکوت - جبروت - لاہو
دجال - روح - عقل - محبت - عشق - اسم اعظم - ملائکہ - معجزہ - استدراج امام مہدی - حضرت عیسیٰ
کا بیان نہایت تحقیق سے لکھا ہے مسلمانوں کو ضرور اپنے پاس رکھنا چاہیے خاصکر واعظین کیلئے تو بہت ہی کا

المشتہر سید میر حسن مالک مطبع رضوی